

اقبالیات (فارسی)

شماره سیزدهم ۱۳

۲۰۰۳/۲۰۰۲

اقبالیات (فارسی)

شماره سیزدهم ۱۳

۲۰۰۳/۲۰۰۲

شماره سیزدهم ۱۳

اقبالیات

۲۰۰۳/۲۰۰۲

فارسی

(فارسی)

محمد سهیل عمر

فارسی

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

اقبال اکادمی پاکستان

اقبالیات (فارسی)

شماره سیزدهم ۱۳

م۲۰۰۳/۲۰۰۲

اقبالیات (فارسی)

شماره سیزدهم ۱۳

م۲۰۰۳/۲۰۰۲

مجله اقبال اکادمی پاکستان

شماره سیزدهم ۱۳

شماره سیزدهم ۱۳

م۲۰۰۳/۲۰۰۲

م۲۰۰۳/۲۰۰۲

فارسی

محمد سہیل عمر

فارسی

محمد سہیل عمر

محمد سہیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سہیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سہیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سہیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

اقبال اکادمی پاکستان

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

مسئول

۲۰۰۳/۲۰۰۲

شماره سیزدهم ۱۳

اقبالیات (فارسی)

۲۰۰۳/۲۰۰۲

شماره سیزدهم ۱۳

اقبالیات (فارسی)

محمد سهیل عمر

سر شماره سیزدهم ۱۳

دبیر
پرفسور دکتر آفتاب اصغر

۲۰۰۳/۲۰۰۲

فارسی

محمد سهیل عمر

فارسی

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

محمد سهیل عمر

جولائی تا ستمبر ۲۰۰۱ء

اقبال اکادمی پاکستان

فهرست مندرجات

	پیشگفتار	دکتر رضا مصطفوی	الف
	سخنی چند از سر دبیر	پرفسور دکتر آفتاب اصغر	ج
	سخن مسئول	محمد سهیل عمر	ز
۱	☆- نامه های علامه اقبال به عباس اقبال	دکتر سر محمد اقبال	
	☆- اندیشه های مبارزاتی و زور ستیزی		
۱۱	در اشعار فارسی دکتر محمد اقبال	دکتر رضا مصطفوی سبزواری	
۲۳	☆- اقبال و اندیشه خود آگاهی	محمد سعید معزالدین	
	☆- سید احمد خان، علامه اقبال و مسلم لیگ		
۳۱	از دیدگاه دکتر علی شریعتی	دکتر محمد سلیم اختر	
	☆- بر خورد تمدن‌ها از دیدگاه اقبال و سازندگی		
۴۳	آینده بشریت	محمد سهیل عمر	
	☆- تموری اسلامی معرفت از دیدگاه		
۵۹	مثلاً صدرا و اقبال	دکتر وحید عشرت	
۷۳	☆- خدا از دیدگاه اقبال	سید ناصر رضا زیدی	
۸۱	☆- موسیقی درونی در مثنوی اسرار و رموز	خانم روح انگیز	
۸۹	☆- نگاهی به علامه اقبال و آثار و افکارش	حسینعلی نوذری	
	☆- نفوذ آثار و افکار اقبال در ایران و تبعات		
۹۵	اقبال شناسان سرشناس	سید مرتضی موسوی	

- ☆- ایده آل وحدتِ اسلامی اقبال
 ☆- سهم علامه اقبال در انقلاب اسلامی ایران
 ☆- پیش بینی و پیامهای اقبال در منظومه اردو
 "طلوع اسلام"
- ۱۱۱ دکتر محمد شریف چودری
 ۱۲۵ پرفسور دکتر انعام الحق کوثر
 ۱۳۱ دکتر آغا یمین
 ۱۳۵ نبیله شیخ
 ۱۴۷ دکتر الیاس عشقی
 ۱۵۷ دکتر خواجه حمید یزدانی
 ۱۶۳ علی محمدی خراسانی
 ۱۶۷ آقای سراج الحق
 ۱۷۳ دکتر آفتاب اصغر
- ☆- موسیقی در زیور عجم
 ☆- تأثراتی چند راجع به مثنوی نگار خاطر
 ☆- ابومحمد حسن شعری قادری کشمیری
 ☆- سهم دکتر جاوید اقبال در تفهیم روزگار و
 آثار علامه محمد اقبال
 ☆- برگزاری بزرگداشت سالگرد تولد
 علامه اقبال در بنگلادش
 ☆- درگذشت خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری

ہمکارانِ این شماره

دکتر محمد رضا مصطفوی	رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد
آقای محمد سعید معزالدین	رئیس خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاہور
جناب محمد سہیل عمر	مدیر کل آکادمی اقبال پاکستان، لاہور
آقای دکتر وحید عشرت	معاون مدیر آکادمی اقبال پاکستان، لاہور
آقای دکتر محمد الیاس عشقی	مدیر پیشین رادیوی پاکستان - لاہور و حیدر آباد
آقای دکتر آفتاب اصغر	رئیس پیشین گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشکدہ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور
جناب سید مرتضیٰ موسوی	مدیر فصلنامہ دانش، اسلام آباد
جناب سید ناصر رضا زیدی	دانشکدہ الہیات، دانشگاه تهران
جناب آقای سراج الحق	آکادمی پژوهشی علامہ اقبال، داکا، بانگلادیش
دکتر محمد سلیم اختر	مؤسسہ ملی پژوهشی فرهنگی و تاریخی، اسلام آباد
دکتر محمد شریف چودری	خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ملتان
دکتر انعام الحق کوثر	استاد پیشین فارسی، کویتہ
دکتر خواجہ حمید یزدانی	رئیس پیشین گروہ فارسی دانشکدہ دولتی، لاہور
دکتر آغا محمد یمین خان	رئیس پیشین گروہ فارسی دانشکدہ دولتی، لاہور
خانم دکتر روح انگیز کرہ چی	پوهنځای علوم انسانی، تهران

نامه های علامه اقبال به عباس اقبال

نامه های علامه اقبال به عباس آرام (۱)

۲۰ ژوئن ۱۹۳۲

دکتر سر محمد اقبال
وکیل حقوقی - لاهور

آقای آرام عزیز

به منشی خود گفته ام که چند تا از آثارم را برایتان ارسال نماید و امیدوارم به عنوان هدیه ای از جانب من آنها را بپذیرید - شش گفتار کتابی بسیار فنی است و مستلزم آشنایی زیاد با برخی از پیشرفته ترین مفاهیم علوم و فلسفه جدید - اما از آنجا که به تصوف و فلسفه دینی علاقه مند هستید ، امیدوارم آن را چندان خسته کننده نیابید - سایر آثاری که برایتان می فرستم می تواند برای درک اهداف کتاب فوق مفید واقع گردند -

درباره تصوف اگر کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی (۱) به زبان عربی را خوانده باشید ، یکی از قدیمی ترین آثار درباره تصوف و بینهایت آموزنده است - کتاب بعدی کشف المحجوب اثر سید علی هجویری (۲) از عرفای بزرگ لاهور است که اصلیت وی به غزنه باز می گردد - ترجمه فشرده ای از این کتاب به زبان انگلیسی توسط دکتر نیکلسون در کامبریج به چاپ رسید - به نظر من این کتاب را می توان از طریق لوزاک تهیه نمود - لمعات عراقی (۳) را نمی توان بدون [مطالعه] فتوحات مکیه محی الدین عربی (۴) به طور کامل درک نمود - در زمینه شعر ، کتاب گلشن راز محمود شبستری (۵) را داریم - ترجمه انگلیسی این کتاب نیز موجود است - در کتاب زبور عجم که برایتان می فرستم ، شعری خواهید یافت موسوم به "گلشن راز جدید" که در پاسخ به شعر محمود [شبستری] سروده شد - (۶) و بالاتر از همه مثنوی رومی [مولوی] است که شخصاً آن را بر هر کتاب دیگر ترجیح می دهم ، دکتر نیکلسن ترجمه کامل انگلیسی کل کتاب را همراه با متن اصلی فارسی آن ، که پس از مقابله با نسخه خطی مکشوفه در مصر با دقت و وسواس زیاد تصحیح نموده بود ، به چاپ رساند - نسخه خطی مذکور ۵۰ سال پس از مرگ رومی نوشته شده و احتمالاً قدیمی ترین نسخه موجود است -

کتاب فیه ما فیه رومی توسط آقای عبد المجید ، لیسانسیه ادبیات از دریا باد ناحیه بارا بانکی (۷)، تصحیح شد و به چاپ رسید - مطمئنم اگر به وی نامه بنویسید يك نسخه برایتان ارسال خواهد نمود - مثنوی رومی هنوز در هند خوانندگان زیادی دارد و یکی از پر فروش ترین کتابها در هند است-

بعضی از اشعار رومی مشهور به دیوان شمس نیز توسط نیکلسن به انگلیسی ترجمه شده - تقریباً تمام کتب فوق الذکر از طریق لوزاک قابل تهیه است-

ارادتمند - محمد اقبال

منابع و مأخذ

- ۱- ابوطالب مکی (۳۵۵-۴۳۷ هـ ق)
- ۲- ابوالحسن علی بن عثمان بن ابوعلی از عرفا و نویسندگان قرن پنجم (وفات ۴۲۵ هـ ق) صاحب کتاب معروف کشف المحجوب بود- وی از اهالی محله هجویر (جلاب) در غزنین بوده است-
- ۳- فخرالدین عراقی (۶۱۰ - ۶۸۸ هـ - ق) از عرفاء و شعرای نامدار قرن هفتم و متولد همدان، از پیروان محی الدین ابن عربی بوده است - وی کتاب لمعات خود را تحت تأثیر فصوص الحکم ابن عربی تالیف نمود -
- ۴- محی الدین ابوبکر محمد بن علی حاتمی طائی مالکی اندلسی از مشاهیر تصوف در اسلام (۵۲۰-۵۳۸ هـ ق) است از آثار وی فتوحات مکیه فصوص الحکم ، تاج الرسائل و کتاب العظمه معروف اند-
- ۵- مسعود الدین محمود بن عبد الکریم ، عارف معروف و متولد شبستر (وفات ۷۷۰ هـ ق)، سراینده مثنوی گلشن راز بوده است-
- ۶- اقبال در این اشعارش چنین می سراید:

بطرز دیگر از مقصود گفتم جواب نامه محمود گفتم
ز عهد شیخ تا این روزگاری نزد مردی بجان ما شراری

۷- ناحیه ای در هند شمالی

نامه علامه اقبال به عباس آرام (۲)

۲۷ ژوئن ۱۹۳۲

دکتر سر محمد اقبال
وکیل حقوقی - لاهور

آقای آرام عزیز

با تشکر فراوان از نامه تان که لحظه ای پیش به دستم رسید - بله، من بخشهایی از کتاب میر ولی الله راجع به حافظ را خوانده ام - وی محقق خوبی در زبان فارسی است و به عنوان شارح خوب کار کرده است، ولی اعتراف می کنم که اعتقاد چندانی به تفسیر شعر ندارم - چند سال پیش شخصی [دیوان] حافظ را به زبان پنجابی ترجمه کرد و من آن ترجمه را بیش از هر تفسیر دیگری که در هند راجع به حافظ نوشته شده بود، پسندیدم - با این حال تفسیر ولی الله در کل تفسیر خوبی است - در خصوص پیام مشرق (۱) و کتاب اردو زبان درباره نوشته های خودم، سعی خواهیم کرد در صورتی که نسخی از آنها در اینجا موجود باشد، گیر بیاورم و برایتان بفرستم - کتاب اردو مدتها پیش به رشته تحریر در آمده بود و تا آنجا که به خاطر دارم صرفاً شرحی درباره نوشته های اردو زبان من به دست می دهد - يك ماهنامه محلی قرار است برای شماره اکتبر خود ویژه نامه ای تحت عنوان "ویژه نامه اقبال" به چاپ رساند - این ویژه نامه حدود ۴۰۰ صفحه خواهد بود و منحصرأ به آثار من اختصاص خواهد داشت - پیگیری می کنم تا پس از انتشار نسخه ای از آن برایتان ارسال شود -

یاد داشت ... (۲) را دیدم و با شما موافقم - هیچ يك از طرفین را نباید سرزنش نمود - مسلمانان هند عملاً از ۱۸۵۷ م به این طرف در زندان بسر برده اند - اکنون امور سریعاً در حال تغییر و تحول است - اینک راههای تجاری به منافع عظیم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آسیای میانه و آسیای غربی خواهد انجامید، لیکن تبلیغاتی که در حال حاضر بویژه در مطبوعات هند، جریان دارد برضد ایران است - تبلیغاتی مبنی بر اینکه سفر تاگور به ایران در راستای گسترش و تحکیم پیوند های آریایی بین هندوها و ایرانیان صورت گرفته است (البته این تفسیری است که مطبوعات هند از سفر تاگور به ایران به عمل آورده اند) همراه با تبلیغاتی مبنی بر آمادگی ایران برای گرویدن به آئین زرتشتی و نیز گرایشهای ضد اسلامی اشخاصی به اصطلاح ملی گرای ایرانی که در نوشته هایشان می توان به اشارات و تلویحات ضد اسلامی برخورد - جملگی دست به دست هم داده و لطمه های سیاسی بیشماری بر ایران وارد می سازد، و ممکن است در آینده به عواقب سوء و ناگواری بیانجامد - آینده

آسیا در گرو اتحاد کشورهای آسیای میانه و آسیای غربی است، اعم از آنهایی که مسلمان هستند یا نیستند - ظهور اسلام صرفاً دیوار حائلی شد بین آسیا و اروپا - با نابودی ناوگان دریایی عثمانیها در نبرد ناوران (۳) و مرگ تیپو (۴) در سال ۱۷۹۹ م علائم سقوط و فروپاشی این دیوار حائل آشکار شد - پیامد آن سلطه غرب بر آسیا بود - مطبوعات هند این مودگرایی را به منظور مقابله با آنچه بتقلید از اروپائیان آن را "پان اسلامیسیم" می نامند به راه انداخته اند؛ چیزی که جز در تصورات و نوشته های کسانی که این عبارت را برای نشان دادن خطری موهوم از جانب اسلام برای اروپا ابداع کرده اند، هرگز وجود خارجی نداشته است - این طرح صرفاً برای توجیه تهاجم خود [اروپائیان] به کشورهای اسلامی بود - مایه بسی تأسف است که نسل جوان مسلمان در هند و دیگر کشورها تاریخ کشورهای خود را از اروپائیان می گیرند، [در حالی] که نوشته های آنان جز تبلیغات سیاسی، و بعضاً مستتر در آثار برجسته ای که علی الظاهر کاملاً بیضرر می نمایند، چیز دیگری نیست - زمان آن رسیده که ملل آسیا بویژه مسلمانان آسیا به مطالعه دقیق کل تاریخ آسیا اقدام نمایند - این اقدام بتنهایی موجب خواهد شد تا آنان بتوانند به ارزیابی درستی از نقش آن نیروهای تاریخی و اقتصادی، که امروزه در کار تکوین حیات کشورهای آسیایی است، برسند -

تاگور بی انصافی دیگری نیز در حق مسلمانان هند روا داشته است - وی به مسلمانان بین النهرین گفت تا برای آزادی هند، مسلمانان هند را به همکاری با هندوها ترغیب نمایند - یک پژوهشگر ژرفنگر در سیاست هند بخوبی واقف است که "آزادی کامل" در شرایط کنونی بهیچوجه مطلوب هندوها نیست و نمی تواند باشد - تنها هدف وی تأمین سیطره کامل بر سر نوشت اقلیتهای هند و حفظ حضور سر نیزه های بریتانیا در جهت حمایت از خود است - این است منظور وی از آزادی، و این آزادی صرفاً به معنی تغییر اربابان برای اقلیتهای هند است -

با امید سلامتی شما

ارادتمند - محمد اقبال

منابع و مآخذ

۱ - عنوان یکی از مجموعه های شعری علامه اقبال که در پاسخ به دیوان گوته، شاعر و متفکر، آلمانی سروده است -

۲ - به احتمال زیاد ZOROASTRIAN است - نشریه ای بود که از سال ۱۹۲۳ م به عنوان نشریه

اتحادیه پارسیان در بریتانیای کبیر منتشر می شد-

- ۳- ناواران - از بنادر و شهرهای یونان واقع در شبه جزیره پلوپونزی ، در کنار دریای ایونی - نیروی دریایی امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۲۷ میلادی به وسیله قوای متحد فرانسه ، انگلیس و روسیه در هم شکست -
- ۴- تیپو، آخرین نواب میسور هندوستان (۱۷۹۹-۱۷۴۹م) - از مخالفین انگلیس - باراجه های طرفدار انگلیس جنگهای زیاد نمود و سرانجام به دست انگلیسیها کشته شد

نامه علامه اقبال به عباس آرام (۳)

۵ ژوئیه ۱۹۳۲ م

آقای آرام عزیز

با تشکر از نامه تان که امروز آن را خواندم - متأسفم به اطلاعاتن برسانم بریده نشریاتی را که در نامه آخر خود بدانها اشاره کرده بودم ، در اختیار ندارم - گمان می کنم آقای نریمان ، روزنامه نگار پارسی بمبئی ، را بشناسید- وی مخالف تبلیغات پارسیان در خصوص بازگشت ایران به آئین زرتشتی است و گهگاه به مقابله و رد آن می پردازد- در صورتی که بریده های بیشتری از جراید از وی دریافت نمایم ، باکمال مسرت آنها را برایتان ارسال خواهم نمود - بعضی اوقات مسلمانان ایرانی نیز همین تبلیغات را در شهرهای هند براه می اندازند ، برای نمونه در کراچی که شمار پارسیان در آنجا بسیار زیاد است - سال گذشته یکی از این آقایان در کراچی بود - فکر می کنم نشریه بمبئی کرونیکل بود که مطلبی در ارتباط با دیدار تاگور نوشت و هدف واقعی این دیدار را فاش ساخت ، یعنی گسترش پیوند های آریایی بین هندوئیسم و ایران - ”گسترش پیوندهای آریایی“ ظاهراً تعبیر بیضرری است ، لیکن ما مسلمانان هند این چیزها و گرفتاریها و یا نتایج سوء آنها را بهتر از بیگانگان درک می کنیم - وانگهی پناهندگان ایرانی در آلمان نیز سرگرم برخی اقدامات بسیار مشابه بوده اند - در حال حاضر از فعالیتهای آنان اطلاعی ندارم - لیکن فعالیتهای سابق آنان که نتایجش در شکل آثار چاپ شده در هند یافت می شود در همان راستا جریان داشت - تنها همین چند روز پیش که سرگرم تهیه سؤالات امتحانی زبان و ادبیات فارسی برای دوره فوق لیسانس دانشگاه پنجاب بودم ، دستیارم يك متن فارسی از نشریه ایرانشهر یا کسری برآیم آورد - نویسنده مقاله يك نفر ایرانی بود که عقیده داشت ایران بزور به اسلام گروید - نظر دستیارم این بود که مقاله مذکور را برای ترجمه به انگلیسی به دانشجویان فوق لیسانس خود بدهیم - البته من آن

را رد کرده و متن دیگری انتخاب کردم - این آقایان ایرانی یا کاملاً نسبت به تاریخ کشور خود جاهلند یا بازیچه دست سیاست بازان و تبلیغاتچیهای اروپایی هستند که تنها هدفشان این است که کشورهای مسلمان احساس همدلی به یکدیگر را از دست بدهند - کشورهای مسلمان نمی توانند از یکدیگر غافل بمانند زیرا هنوز تهاجم اروپا متوقف نشده است - شاید امروز بیش از هر وقت دیگر به احساس همدلی یکدیگر نیازمندند - بزعم من این قبیل تبلیغات با توجه به این واقعیت براه افتاده است که گسترش راههای جدید در آسیا پیوند میان کشورهای مسلمان را بیش از هر وقت دیگر مستحکم می سازد - هدف آن است تا از هر گونه امکان اعتلاء اسلام در عصر حاضر ، که سقوط امپریالیسم اروپا قطعی است ، ممانعت به عمل آید - گسترش اسلام بویژه از این جهت مایه خشم و رنجش شده است که اسلام حداقل یکی از رقبای اروپا در آسیا بشمار می رود، و هندوها نیز ، نظر به اهداف و مقاصد تجاری خاص خود، به این قبیل تبلیغات کشورهای مسلمان علاقه خاصی نشان می دهند -

اخبار اروپائیان درباره اصلاحات ترکیه در سطح مطبوعات هند باتیترهای درشت بچاپ می رسد ، بلکه از این طریق به مسلمانان هند القا کنند که [در ترکیه] اسلام جای خود را به ترکها می سپارد - حمایت از امان الله نه بخاطر اصلاحات وی در افغانستان بلکه باین دلیل بود که فکر می کردند اصلاحات وی در جهت کنار زدن اسلام از افغانستان است - تردیدی ندارم که حداقل تا حدودی مسئول سقوط امان الله و انقلاب افغان همین تبلیغات بود - اگر زمانی شخصاً شما را ملاقات کنم جزئیات بیشتری راجع به طرحهای شیطنانی مطبوعات هند برایتان خواهم گفت - لطفاً این نامه را کاملاً محرمانه تلقی نمائید - البته می توانید آن را به جناب سر کنسول نشان دهید -

اراتمند - محمد اقبال

نامه علامه اقبال به عباس آرام (۴)

۱۳ ژوئیه ۱۹۳۲

آقای آرام عزیز

باسپاس از نامه تان ، مطالب بیشتری را برای مطالعه شما ضمیمه می نمایم - مراسله آقای نریمان کاملاً محرمانه است و باید محرمانه نیز تلقی گردد - من تقی زاده را می شناسم و او را تحسین می کنم -

کلاً ممکن است من نیز مانند سایر مسلمانان هند اطلاعات نادرستی دریافت کرده باشم، ولی آنچه می گویم شاید روشنگر آن باشد که نگرش مسلمانان به ایران چگونه تحت تأثیر قرار گرفته است -

اهداف تبلیغات همواره در جهت نیل به پیشرفت است، لیکن در عین حال مضرات زیادی در بردارد و ممکن است خواست های غیر قابل پیش بینی ببار آورد - بهتر است همیشه آماده مواجهه با خطرات موجود باشیم -

ارادتمند - محمد اقبال

نامه گ-ک-نریمان (۱) به علامه اقبال محرمانه (۲)

مزگون - ص - پ -

بمبئی: ۱۰

۱۱ ژوئیه ۱۹۳۲

سر محمد اقبال عزیزم

نامه مورخ هشتم شما برآستی مایه مسرت است -

جاوید نامه (۳) را به درخواست دوست مسلمانی به وی امانت داده بودم که قول داده بود در برخی اشکالاتی که داشتم به من کمک نماید - آقا نه پیدا شد و نه کتاب را به من برگرداند، باوجودی که یاد داشتی هم برایش فرستادم - بسیار مایلیم که حداقل سرودها را یا هر نامی [عنوانی] که شما در آئین زرتشتی به آن می دهید به انگلیسی چاپ کنم -

درباره تبلیغات در جهت اشاعه مجدد آئین زرتشتی در ایران، کاش دوستان مسلمانی که به آنان متوسل شده بودم گامهای مناسبی بر می داشتند - البته هنوز هم چندان دیر نشده است؛ ولی هر چقدر بیشتر درنگ بورزیم طبعاً موفقیت در جلوگیری از موج خیزش نه آئین زرتشتی بلکه ریاکاری و تزویر تهوع آور نیز کند تر خواهد بود - نامه های قبلی ام به شما ثابت خواهد کرد که چقدر کار کردم تا هدف متدینین فئاتیک پارسی و مسلمانان ریاکار و متظاهر ایرانی را خاطر نشان سازم - مقامات ایرانی به ثروت پارسیان چشم دوخته اند - خوشبختانه یا متأسفانه آنان بیش از اندازه به میزان این ثروت اغراق کرده اند - به منظور ترغیب پارسیان برای مهاجرت به ایران، البته همراه با سرمایه های خود، به آنان گفته شد که ایران آماده قبول مجدد آئین زرتشتی است، و بازگشت پارسیان مصادف خواهد شد با تبدیل مساجد به آتشکده ها - علاوه بر این موارد، شایعاتی نیز وجود دارد و شماری از پارسیان معتقدند که

رضا شاه تصمیم پیوشیدن سُدره (۴) و گُستی (۵)، سمبلهای ظاهری آئین زرتشتی، گرفته است - مأموران معینی نیز از ایران نزد پارسیان آمدند تا همین داستان را بگویند که رسوا ترین آنها سیف آزاد بود - در نامه های قبلی خود به طور مفصل راجع به وی نوشته ام - باتوجه به مخالفت حزب [گروه] کوچک من و خود من برنامه [تبلیغات مربوط به] تغییر کیش فعلاً علناً و در سطح عموم کنار گذاشته شد - گفته می شود که این امر بهیچوجه جزئی از توطئه هایی که بر ضد ایران صورت می گیرد، نبوده است - مع ذلك من در این مورد تردید دارم؛ و خوشبختانه مدارك کافی در روزنامه های پارسی دال بر وجود برنامه ای برای تغییر کیش مجدد ایرانیان مسلمان به آئین زرتشتی در اختیار داریم -

در این خصوص مکاتباتی را که با مقامات عالی ایران داشته ام برایتان ارسال می دارم - این مسئله در مطبوعات پارسی واکنشهای متفاوتی را برایم به دنبال داشت - لیکن افراد مزور و ریاکار در تهران از من خشمگین شدند - نامه یکی از رهبران این اشخاص مزور در مقابل من قرار دارد - او، که يك زرتشتی است، برای به رخ کشیدن پیروزی خود چنین می نویسد: "اینک واعظین محمدی [مسلمان] در مساجد مسلمین از مذهب باستانی ایرانی سخن می گویند..."

علاوه بر نامه ام به "مقامات عالی" يك نسخه از نامه ای را که به نشریه هندوستان تایمز فرستاده شد، به ضمیمه ارسال می دارم - پیش از این مشکلاتم را با شما در میان گذاشته بودم - مطبوعات بمبئی تحت نفوذ پارسیان ثروتمند، که اکثراً افرادی متعصب هستند، قرار دارند - از این رو در یافتن راهی برای بیان نظریات صادقانه ام دستهایم را بسته اند - حتی نمی توانم به ارا جیفی، که در مطبوعات پارسی علیه من نوشته می شود، پاسخ دهم - اگر روزنامه پر خواننده ای در اختیار داشتم می توانستم تمامی این توطئه ها را نقش بر آب نمایم - دیدار تاگور از ایران يك نمایش مسخره بود - این بنگالی زیرک، پارسیان فناتیک را دست انداخته است - با خواندن مقاله "روبا، میمون و فاخته" که به ضمیمه ارسال داشته ام، به نحوه این امر پی خواهید برد - این مقاله را به چندین روزنامه فرستادم ولی هیچ کدام تاکنون آن را چاپ نکرده اند - منظورم را توضیح می دهم:

به اعتقاد من این جنجال که پارسیان به واسطه فشار و تعدی اعراب مسلمان ایران را ترك کرده اند يك سفسطه تاریخی است - من جداً معتقدم که گرویدن ایران به اسلام ناشی از ظلم و ستم طاقت فرسای موبدان یا طبقه روحانی بود - ثانیاً به اعتقاد من آزار و اذیتی که زرتشتیان در ایران متحمل می شدند از جانب اعراب نبود بلکه از سوی زرتشتیانی بود که به خاطر

مطامع دنیوی اسلام را پذیرفته بودند و با توجه به اینکه خود از دین سابق برگشته بودند، نمی توانستند ببینند که خویشان و همسایگانیشان همچنان مصرأ به دین سابق باقی مانده اند- بنا بر این وقتی می بینم مسئله ای کهنه مجدداً طرح می گردد و حاکمیت ایران نیز از جعلیات و تحریفات تاریخی حمایت به عمل می آورد، بسیار مایلیم که قویاً و مصرأ، نه لزوماً از اسلام بلکه از حقایق و واقعیات تاریخی دفاع و جانبداری نمایم-

پیشنهاد فروغی به تاگور مبنی بر تأسیس کرسی فرهنگ فارسی به عنوان گامی در جهت کمک به پارسیان در ایام گرفتاری و تنگنا، بخشی از وعده های تحقق نیافته است-

دوست عزیز! فکر می کنم با روی آوردن به عالم سیاست در واقع به بیراهه رفتی ای، کاش به عرصه تاریخ و فلسفه باز گردی - می توانم با تو همکاری کنم تا به دنیا اثبات نمائیم که اسلام از بسیاری جهات ناجی ایران بود -

[اگرچه] من از پیروان رسالت [دین] محمد [ص] نیستم، ولی معتقد به تبلیغ و اشاعه حقایق

تاریخی هستم-

ارادتمند .گ. ک. ن

منابع و مآخذ

- ۱- نامه گ-ک - نریمان برای اقبال ارسال شده و وی آن را به ضمیمه نامه مورخ ۱۳ ژوئیه خودش برای آرام فرستاده است-
- ۲- در آغاز نامه فوق دو بار واژه "محرمانه" نوشته شده - احتمالاً یکی را نریمان هنگام ارسال نامه برای اقبال نوشته و دیگری را اقبال هنگام ارسال نامه برای آرام-
- ۳- عنوان یکی از آثار اقبال-
- ۴- سُدره - پیراهن سفید بلند، گشاد بی یقه، از البسه رسمی زرتشتیان است که از ۱۵ سالگی باید بپوشند-
- ۵- کُستی - کمر بندی است که هر زرتشتی از ۷ سالگی به بعد باید آن را دور کمر بپیچد - این کمر بند شامل ۷۲ نخ از پشم گوسفند، به شش رشته تقسیم شده، هر رشته دارای ۱۲ نخ است - عدد ۷۲ اشاره به ۷۲ فصل یسنا دارد که مهمترین قسمت اوستاسست، عدد ۱۲ اشاره به ۱۲ ماه سال و عدد ۶ نیز اشاره به ۶ گهبنار "اعیاد دینی" است - کستی را باید ۳ دور به کمر پیچید - عدد ۳ نیز اشاره به سه اصل مزدیسنا "گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک" دارد-

اندیشه های مبارزاتی و زور ستیزی در اشعار فارسی

دکتر محمد اقبال^(۱)

دکتر رضا مصطفوی سبزواری

مبارزه با ستم و بیان اندیشه های مبارزاتی از دیر باز در میان شاعران ادب پارسی سابقه داشته و شاعران متعددی که تعهد و رسالت اصلاح جامعه خویش را نیز بعهدہ داشته اند ، بدین امر مهم پرداخته اند و دردهای محیط زندگی خود را بقصد اصلاح مفاسد اجتماعی و شیوه های نادرست و زیانبخش حاکمان و زور مندان دوره حیات خود در قالب اشعاری پر سوز و گداز و مؤثر باز گفته اند و در راه این اصلاح طلبیها گاه شکجه و زندان را نیز تحمل کرده اند و حتی در زندان هم با سرودن حبسیه هایی جانشوز ندای درونی و مکنونات قلبی خود را بگوش جهانیان و ستمکاران روزگار رسانیده اند و زورمداران زمان را ارشاد و راهنمایی کرده اند که قصاید مسعود سعد سلمان و ناصر خسرو و خاقانی در گذشته و ملک الشعراء بهار و فرخی یزدی در این اواخر اندکی از آن بسیار هاست .

نداهاى دل انگیز و گاه نعره های زندگی بخش و آسمانی و ستم ستیز شاعر معاصر پاکستانی دکتر محمد اقبال (تولد: آبا نماه ۱۲۵۶ ش - فوت: اردیبهشت ۱۳۱۷ ش) نیز که بحق یاد آور سخنان حکیم نامور ایرانی فردوسی طوسی است و بی شك همان سهمی را که فردوسی بزرگ با اشعار جاوید خود در ساختن کاخ رفیع ملیت قوم ایرانی دارد ، اقبال نیز در زنده گردانیدن و جاودان ساختن ملت مسلمان پاکستان داراست (۲) ، یکی از نمونه های بارز ظلم ستیزی و عدالت خواهی در ادب فارسی معاصر محسوب می گردد.

مصلح شهیر پاکستان بر این باور است که هدف شعر و هنر آفرینش زندگانی بهتر

انسانهاست. زیرا سینه شاعر جایگاه آفریدن و "تجلی زار" خوبیهاست و با اندیشه های نوی که او دردل دارد، دریچه هایی از جهان تازه را بر روی انسانها می گشاید. کاروان بشری رهروان اندیشه های بلند اویند و در پی نداها و پیامهای او رفته و می روند و غایت زندگی "مضمون تسخیر" و حصول آرزوها "افسون تسخیر" است.

گرم خون انسان ز داغ آرزو	آتیش این خاک از چراغ آرزو
زندگی مضمون تسخیر است و بس	آرزو افسون تسخیر است و بس
هر چه باشد خوب و زیبا و جمیل	در بیابان طلب ما را دلیل
نقش او محکم نشیند در دلت	آرزوها آفرینند در دلت
سینه شاعر تجلی زار حسن	خیزد از سینای او انوار حسن
از نگاهش خوب گردد خوب تر	فطرت از افسون او محبوب تر
سوز او اندر دل پروانه ها	عشق را رنگین از افسانه ها
بحر و بر پوشیده در آب و گلش	صد جهان تازه مضمرد دلش
کاروانها از درایش گام زن	در پی آواز نایش گام زن (۳)

علامه اقبال شاعر بلند آوازه و متفکر پارسی گوی پاکستانی در اشعار و مثنوی های انتقادی اش همواره با ظلم و تجاوز های ملل غاصب و زور گوی در ستیز بوده و باور های اجتماعی و دینی خود را ناصر خسرو وار در قالب آثار ارزشمند خود بیان داشته و آنان را محکوم دانسته است:

آدمیت زار نالید از فرنگ	زندگی هنگامه برچید از فرنگ
یورپ (۴) از شمشیر خود بسمل فتاد	زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ئی	هر زمان اندر کمین بره ئی
مشکلات حضرت انسان ازوست	آدمیت را غم پنهان ازوست (۵)
شرع یورپ بی نزاع و قیل و قال	بره را کرد دست بر گرگان حلال (۶)

دانشمند منتقد پاکستانی بر این باور است که خلوص و صداقت، از فرنگ رخت بر بسته است. او آئین و روش بی دینی غرب را محکوم کرده و پیشه او را نه ساحری بلکه کافری دانسته است.

آه از افرنگ و از آئین او	آه از اندیشه لادین او
علم حق را ساحری آموختند	ساحری نی، کافری آموختند (۴)

اقبال بر این باور است که دانش فرنگیان همیشه سودمند نیست، تیغ بدوش دارد

و در هلاک نوع انسان سخت کوش است.

دانش افرنگیان تیغی بدوش در هلاک نوع انسان سخت کوش (۸)

اقبال می گوید غرب همیشه شرق را گول زده و با تردستیهایش مواد اولیه را از شرق خریده سپس آن را ساخته و بنام خود ثبت کرده است و وای بر دریایی که گوهر را در اعماق خود نبیند و بر اثر کاهلی، گوهر خود را از غواصان بخرد.

ای زکار عصر حاضر بی خبر چرب دستیهای یورپ (۹) را نگر
قالی از ابریشم تو ساختند باز او را پیشش توانداختند
چشم تو از ظاهرش افسون خورد رنگ و آب او ترا از جا برد
وای آن دریا که موجش کم تپید گوهر خود را ز غواصان خرید (۱۰)

اقبال به دانشمندان فرنگ پیام و هشدار می دهد که فریب دانش خود را نخورند چون عقل هرچه بیشتر بال بگشاید، بدبختی و بیچارگی او بیشتر است. آنان اگرچه بظاهر دانشی اندوخته اند اما عاطفه و عشق و محبت و صفات عالی انسانی را فراموش کرده اند.

از من، ای باد صبا! گوی به دانای فرنگ

عقل تا بال گشود است گرفتار تر است

برق را این بجگر می زند، آن رام کند

عشق از عقل فسون پیشه، جگر دار تر است

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

عجب این است که بیمار تو بیمار تر است

دانش اندوخته ای، دل ز کف انداخته ای

آه زان نقد گرانمایه که در باخته ای (۱۱)

متفکر پاکستان برای غربیان زمزمه محبت سر می دهد که حکمت و فلسفه پایانی ندارد. آنچه مهم است کسب انسانیت و محبت به یکدیگر است. او بر این باور است که:

”ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!“

حکمت و فلسفه کاری است که پایانش نیست

سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست

بیشتر راه دل مردم بیدار زند

فته ای نیست که در چشم سخندانش نیست

چاره این است که از عشق گشادی طلبیم

پیش او سجده گزاریم و مرادی طلبیم (۱۲)

شاعر آزاده پاکستان به فرنگ پیام می دهد که اگرچه صنعت کیمیا سازی تو ریگ را تبدیل به طلا می کند اما محبت و عواطف انسانی اجازه نمی دهد بر دل سوخته ای مرهم گذاری. او معتقد است عقل غربی حکم راهزنی را دارد که ما نباید فسون او را بخوریم، برای اینکه او شرر می کارد و شعله می درود

عقل چون پای درین راه خم اندر خم زد

شعله در آب دوانید و جهان برهم زد

کیمیا سازی او ریگ روان را زر کرد

بر دل سوخته اکسیر محبت کم زد

وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم

رهزنی بود، کمین کرد و ره آدم زد

هنرش خاک بر آورد، ز تهذیب فرنگ

باز آن خاک بچشم پسر مریم زد

شرری کاشتن و شعله درودن تا کی

عقده بر دل زدن و باز گشودن تا کی (۱۳)

شاعر شهیر پاکستان دوری گزیدن از ستم پیشگان افرونگ را همواره یاد آوری می کند. پایگاه صدق و خلوص و صفا را در شرق می داند و می خواهد کهن اقوام شرق دامن همت به کمر زنند و پرچم صدق و صفا را در جهان افراشته نگهدارند. اقبال توصیه می کند که زندگی اهل حق و هر ملتی با اتحاد و قوت گرفتن از یکدیگر فراهم می گردد.

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو مؤمن خود، کافر افرونگ شو

رشته سود و زیان در دست تست آبروی خاوران در دست تست

این کهن اقوام را شیزازه بند راییت صدق و صفا را کن بلند

اهل حق را زندگی از قوت است قوت هر ملت از جمعیت است

رای بی قوت همه مکر و فسون قوت بی رای جهل است و جنون (۱۴)

شاعر ملی پاکستان از ستم زور مداران فراسوی مرزها می نالد که:

زخم ازو، نشتر ازو سوزن ازو ما و جوی خون و امید رفو

افرونگ همچون پادشاه قاهری است که تخت و تاجش حکم دکانی را دارد تا بدان

وسیله خراج بگیرد و هر گاه جهانبانی بخواهد سوداگر هم باشد، اگرچه امکان دارد خیری

هم بر زبان راند اما همیشه در دل شری همراه دارد.

دانی از افرنگ و از کار فرنگ تا کجا در قید زنا فرنگ
 زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو ما و جوی خون و امید رفو
 خود بدانی، پادشاهی قاهری است قاهری در عصر ما سوداگری است
 تخته دکان شریک تخت و تاج از تجارت نفع و از شاهی خراج
 آن جهانبانی که هم سوداگر است برزانش خیر و اندر دل شراست (۱۵)

علامه شریک اسارت و قیام مردم را علیه "قیصرها"، "سلطانها" و "خواجهها" و باصطلاح زمامداران غربی روزگار خود با تعبیرات زیبایی باز می نماید و مردم را به قیام بدین گونه ترغیب می کند که عاقبت روزی فرا می رسد که همین غلامان و زیردستان گرسنه، پیرهن زورمداران را با رنگ و روی زیبای آن خواهند درید و انتقام ستمهای آنان را خواهند گرفت و شراره آتش توده های مردم مستضعف جهان و به تعمیر شاعر کهنه "سامانان" در قبای زورمداران غاصب خواهد گرفت و آنها را بسزای ستمهایشان خواهد رساند.

بسی گذشت که آدم درین سرای کهن

مثال دانه ته سنگ آسیا بودست

فریب زاری و افسون قیصری خوردست

اسیر حلقه دام کلیسیا بودست

غلام گرسنه دیدی که بردید آخر

قمیص خواجه که رنگین ز خون ما بودست

شرار آتش جمهور کهنه سامان سوخت

ردای پیر کلیسا قبای سلطان سوخت

آزاده شرق، آزادگان جهان را با استقلال و آزادی دعوت می کند که تا کی می خواهید گرد چراغ محفل دیگران بگردید و از آنان نور بخواهید. با نور خود مستقل باشید و راه خلوت را براغیار حباب وار ببندید. پیام مصطفی را بشنوید و از کافران خدانشناس دوری گزینید.

تا کجا طوف چراغ محفلی ز آتش خود سوزاگری دلی

در جهان مثل حباب، ای هوشمند! راه خلوت خانه براغیار بند

از پیام مصطفی آگاه شو فارغ از ارباب دون الله شو (۱۶)

اقبال با تعبیری زیبا عدم استقلال بعضی ملتها و "برمراد دیگران" بودن آنها را

باز می نماید که کسی که از خود استقلال ندارد و بر مراد دیگران زندگی می کند، مرد متحرکی را مانند که نفس دارد ولی جان ندارد .

به گوشم آمد از خاک مزاری که در زیر زمین هم می توان زیست
نفس دارد ولیکن جان ندارد کسی کو بر مراد دیگران زیست (۱۷)
و فریاد می زند که :

برکش آن نغمه که سرمایه آب و گل تست

ای ز خود رفته تهی شوز نوای دگران (۱۸)

شاعر ملی پاکستان ندای تکبیر در می دهد که ، تکبیر خود را سینه بیرون ریز
و استقلال خود را از دست مده و تقدیر و سر نوشت خود را شخصاً بدست گیر و به اجانب
وا مگذار.

برون از سینه کش تکبیر خود را به خاک خویش زن اکسیر خود را
خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی مده در دست کس تقدیر خود را (۱۹)
استقلال و آزادی چنان پایگاهی نزد خدای دارد که او به ملتی سروری می دهد که
سرنوشت او به دست خودش باشد و با ملتی که آب به آسیای دشمن می ریزد کاری ندارد.
خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش بدست خویش بنوشت
به آن ملت سرو کاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت (۲۰)
اقبال مسلمانان را از دسیسه ها و توطئه های ملل زور گو و غاصب بر حذر می
دارد و تنها راه نجات خود را در انقلاب علیه آنان می داند :

ای مسلمانان ! فغان از فتنه های علم و فن

اهرمن اندر جهان ارزان و یزدان دیرباب

انقلاب ، انقلاب ، ای انقلاب

شوخی باطل نگر اندر کمین حق نشست

شپر از کوری شبیخونی زند بر آفتاب

انقلاب ، انقلاب ، ای انقلاب

من درون شیشه های عصر حاضر دیده ام

آنچنان زهری که از وی مارها در پیچ و تاب

انقلاب ، انقلاب ، ای انقلاب

باضعیفان گاه نیروی پلنگان می دهند

شعله بی شاید برون آید ز فانوس حباب (۲۱)
 ستمدیدگان باید بیدار باشند و علیه تاراج ستمکاران بپا خیزند. از بانگ اذان و از اثر
 سوز گرمی هنگامه آتش نفسان از خواب بیدار شوند و بپاخیزند و بستیزند:
 ای غنچه خوابیده! چونرگس نگران، خیز
 کاشانه ما رفت به تاراج غمان، خیز
 از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز
 از گرمی هنگامه آتش نفسان، خیز
 از خواب گران، خواب گران، خواب گران، خیز
 از خواب گران خیز (۲۲)
 ظلم و غصب از سوی ستمکاری غربی سبب گردیده تا شرق آسیب بیش از
 حدی بیند و حکم غبار سر راه و آه بی اثر خاموشی را داشته باشد:
 خاور همه مانند غبار سر راهی است
 یک ناله خاموش و اثر باخته آهی است
 هر ذره این خاک، گره خورده نگاهی است
 از هند و سمرقند و عراق و همدان، خیز
 از خواب گران، خواب گران، خواب گران، خیز
 از خواب گران، خیز (۲۳)
 شاعر ملی پاکستان از فرنگ و ظاهر فریبده اش و رفتار ستمکارانه و ویرانگرانه
 و چنگیز گونه اش می نالد و مردم را به انقلاب علیه این رفتار های ناهنجار فرا می خواند:
 فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
 عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ معمار حرم! باز به تعمیر جهان، خیز
 از خواب گران، خواب گران، خواب گران، خیز
 از خواب گران، خیز (۲۴)
 اقبال بر این باور است که علم اگر کج فطرت و بد گوهر باشد نه تنها مشکلی را از
 جامعه حل نمی کند و سبب کمال بشر نمی گردد بلکه حقیقت را بر ما می پوشاند و بر ایمان
 حجاب اکبر می گردد.
 ما ز اصل خویشتن در پرده ایم طایریم و آشیان گم کرده ایم
 علم اگر کج فطرت و بد گوهر است پیش چشم ما، حجاب اکبر است (۲۵)

رخت حریر ثروت اندوزان کار نا کرده غرب ، نتیجه وجود انسانهای کرباس پوش و محنت کش است و لعل گران قیمت انگشتری که والیان بانگشت می کنند از خون فشانی مستضعفان در بند جهان فراهم گردیده و گوهر برستام نشانده امیران ، محصول اشک کودکان و ستمدیدگان بینواست

ز مرد بنده کرباس پوش و محنت کش

نصیب خواجه ناکرده کار ، رخت حریر

ز خون فشانی من ، لعل خاتم والی

ز اشک کودک من ، گوهر ستام امیر (۲۶)

بی شک اتحاد ملت و پیوند توده ها به یکدیگر برای مقاومت در برابر دشمنان از ضروریات است . اقبال با اعتقاد بر این اصل مسلم به دشمنان غربی پیام می دهد که از جمهور و توده های مردم بترسید که تیغ بی نیامی را می مانند که عاقبت روزی به سوی شما خواهند آمد و جان شما و جان جهانی را خواهند برد.

زمن ده اهل مغرب را پیامی که جمهور است تیغ بی نیامی

چه شمشیری که جانها می ستاند تمیز مسلم و کافر نداند

نماند در غلاف خود زمانی برد جان خود و جان جهانی (۲۷)

تنها اتحاد ملتهاست که همواره آنان را در برابر دشمنان پیروز می کند . کمال فرد در "پجماعت" بودن است حرمت فرد از ملت است و ملت از فردها نظام می گیرد . این قطره های به هم پیوسته است که بحر قلزم را پدید می آورد .

فرد می گیرد ز ملت احترام ملت از افراد می یابد نظام

فرد تا اندر جماعت گم شود قطره وسعت طلب قلزم شود (۲۸)

جهاد در راه اسلام و جنگ مؤمن یکی از راههای پیروزی بر دشمن است حیات جاودانی پس از ستیز با دشمن وصال خواهد داد . جنگ مؤمن ، سنت پیغمبری است و هم هجرت سوی دوست و اختیار کوی اوست .

آرمیدن در ساحل ، شیوه مؤمنان نیست . سپس در خطاب به مؤمن می گوید: بپاخیز و به دریا غلط و با موجش در آویز .

میا را بزم بر ساحل که آنجا نوای زندگانی نرم خیز است

بدریا غلط و با موجش در آویز حیات جاودان اندر ستیز است (۲۹)

اقبال در راه ستیز با دشمن به مسلمانان نوید می دهد که از یزدان پاک مرگی را

بخواهند که در راه شوق معبود باشد و آخرین تکبیر را در جنگاه شوق بر زبان رانند .

بگذر از مرگی که سازد بالحد

زانکه این مرگ است، مرگ دام و دد

مرد مؤمن خواهد از یزدان پاک

آن دگر مرگی که برگیرد ز خاک

آن دگر مرگ، انتهای راه شوق

آخرین تکبیر در جنگاه شوق

جنگ شاهان جهان، غارتگری است

جنگ مؤمن، سنت پیغمبری است (۳۰)

جنگ مؤمن چیست؟ هجرت سوی دوست

ترك عالم، اختیار کوی دوست

اگر جهاد نباشد پیکر روزه و نماز هم جانی نخواهد داشت و وقتی جان از آنها برود فرد ناهموار و ملت بی نظام و سینه ها از قرآن تهی می گردد و در این صورت دیگر امید بهبودی نیست .

تاجهاده و حج نمازند از واجبات رفت جان از پیکر صوم و صلوات

روح چون رفت از صلوات و از صیام فرد ناهموار و ملت بی نظام

سینه ها از گرمی قرآن تهی از چنین مردان چه امید بهی (۳۱)

شرقیان باید در برابر غرب بایستند، از او تقید کنند و نباید هرگز به دنبال تقلید

کردن او باشند این تقلید، آنان را از خود دور می کند و خودی خود را از آنان می گیرد

شرق را از خود برد تقلید غرب

باید این اقوام را تنقید غرب (۳۲)

غریبان را شیوه های ساحری است

تکیه جز بر خویش کردن کافری است (۳۳)

شرق نباید گول ظاهر فریبنده غرب را بخورد. این غرب است که بدون حرب و

ضربی شرق را لگد مال می کند

ماهه افسونی تهذیب غرب

کشته افرنگیان، بی حرب و ضرب (۳۴)

در راه اتحاد ملت های مسلمان و در جهت ستیز با دشمن غرب نباید رومی یا عرب

بودن یا نسب و حسب برای ملتها مطرح باشد. آنچه در این راستا اهمیت دارد " مسلمان

بودن " است پیوند مسلمانان فقط از طریق آن محبوب حجازی (۳۵) باید باشد و سرمایه جمعیت فقط عشق با اوست و درین راستا ایرانی یا عرب بودن دیگر مطرح نیست.

نیست پابند نسب پیوند ما	نیست از روم و عرب پیوند ما
زین جهت با یکدیگر پیوسته ایم	دل به محبوب حجازی بسته ایم
کهنه را آتش زد و نو آفرید	مستی او تا بخون ما دوید
همچو خون اندر عروق ملت است	عشق او سرمایه جمعیت است
هم ز ایران و عرب باید گذشت (۳۶)	عشق ورزی، از نسب باید گذشت
از دویی سوی یکی آورده است (۳۷)	آن که نام تو مسلمان کرده است

اقبال بدین گونه درس خودشناسی به مسلمانان می دهد که آنان باید در برابر

دشمنان دین، خود را باز یابند و اسرار خویش را بشناسند و خود را درک کنند:

در مسلمانی حرام است این حجاب	ای ز خود پوشیده خود را بازیاب
فاش دیدن خویش را، شاهنشهی است	رمز دین مصطفی دانی که چیست؟
زندگی مرگ است، بی دیدار خویش	چیست دین؟ دریافتن اسرار خویش
از جهانی برگزیند خویش را	آن مسلمانی که بیند خویش را
تیغ لا موجود الا الله اوست	از ضمیر کائنات آگاه اوست
حیف اگر از، خویشتن نا آشناست (۳۸)	تادلش سرّی ز اسرار خداست

☆☆☆

منابع و مأخذ

- (۱) بمناسبت صدوبیست و دومین سال تولد اقبال در تاریخ سه شنبه هجدهم آبان ماه ۱۳۷۸ شمسی مطابق با نهم نوامبر ۱۹۹۹ میلادی به ملت عزیز پاکستان تقدیم گردید
- (۲) رك : مقاله نگارنده با عنوان "مدینه فاضله و انسان آرمانی اقبال" مجله اقبالیات فارسی، ج ۴ شماره يك، اقبال آکادمی، ۱۹۸۹ لاهور ص ۶۵
- (۳) اسرار خودی و رموز بی خودی، با مقدمه دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی، انتشارات بنیاد

فرهنگ ایران ص ۳۶-۳۵

(۴) یورپ: اروپا، این کلمه از انگلیسی گرفته شده و در شبه قاره متداول است.

(۵) دیوان اقبال لاهوری، مقدمه و حواشی ازم. درویش، انتشارات جاویدان، تهران، ج دوم

۱۳۶۱، ص ۴۷۷

(۶) همان ص ۴۷۸

(۷) همان ص ۴۷۷

(۸) همانجا

(۹) همان ص ۴۸۰

(۱۰) کلیات اقبال ص ۲۹۷

(۱۱) همانجا

(۱۲) کلیات ص ۸-۲۹۷

(۱۳) همان ص ۲۷۸

(۱۴) مآخذ پیشین ص ۴۷۹

(۱۵) کلیات اقبال بتصحیح آقای احمد سروش ص ۲۶۷

(۱۶) مآخذ پیشین ص ۱۰۸

(۱۷) مآخذ پیشین ص ۲۱۲

(۱۸) مآخذ پیشین ص ۲۴۴

(۱۹) مآخذ پیشین ص ۴۵۴

(۲۰) مآخذ پیشین ص ۴۵۵

(۲۱) مآخذ پیشین ص ۱۴۵

(۲۲) مآخذ پیشین ص ۱۴۰

(۲۳) همانجا

(۲۴) مآخذ پیشین ص ۱۴۰

(۲۵) مآخذ پیشین ص ۳۷۶، این بیت یادآور بیت زیر سنایی است

علم کز تو ترا نبستاند جهل از آن علم به بود صد بار

(۲۶) ص ۲۶۹

(۲۷) مآخذ پیشین ص ۱۷۳

(۲۸) مآخذ پیشین ص ۵۸

(۲۹) مآخذ پیشین ص ۲۰۰

- (۳۰) همان ص ۳۷۴
- (۳۱) همان ص ۳۸۲
- (۳۲) همان ص ۳۶۹
- (۳۳) همان ص ۳۷۰
- (۳۴) همان ص ۴۱۴
- (۳۵) مقصود پیامبر اکرم (ص) است
- (۳۶) مآخذ پیشین ص ۱۱۰
- (۳۷) مآخذ پیشین ص ۱۰۵
- (۳۸) مآخذ پیشین ص ۴۱۸

اقبال و اندیشه خود آگاهی

محمد سعید معزالدین

سخن از سخنگوی پر آوازه و سخنوری است که او را ستاره بلند شرق نامیده اند. (۱) سخن از عاشق دلباخته ای است که خود را شناخت (خود آگاهی) و به بیخودی (رهایی از نفس و وصال معشوق) رسید و دیگران را نیز به خود آگاهی فراخواند و در اوج عشق و ایثار و دلباختگی، اندیشه ها و آرمانهای والای خویش را با وزنهای شعر برخاسته از شعور و موسیقی و آهنگ کلام و حرکت و هیجان و شور زندگی در گستره حیات ادب و هنر و سیاست و فرهنگ و دیانت گسترانید. سخن از روح جستجوگری است که با سوز و گداز در پی یافتن راه رهایی و رستگاری است (۲) سخن از مردی است که عشق و ادب و عرفان و فلسفه و تخصص را به گونه ای باهم آمیخت که از او انسانی چند بعدی ساخت، آن سان که انطباق گفتار و کردارش (قول و عمل) همگان را به شعر و سخن و اندیشه اش متوجه کرد

فلسفه خودی:

اقبال با باور به شریعت پاک و ایمان عقلانی و عرفانی ناب که گواه یقین عمیق او به حاکمیت مطلق خدا بود، ذهن پویای خویش را به دست یابی از اسرار و رموز خلقت سپرد. او اصل تضاد درونی اشیاء و کمال طلبی جهان هستی را در شعر عرفانی اسلام، در ارمغان حجاز، در پیام مشرق، در اسرار خودی و رموز بی خودی مطرح کرد و مسلمانان را به استواری و استحکام خودی منطبق بر توحید فراخواند تا جهان بینی و نگرشی نو بر مبنای اصالت اسلام و انسان بنیان نهاد و فلسفه خودی خود را اعلام کرد. فلسفه خودی که ریشه

آن در خداست:

خودی را از وجود حق وجودی خودی را از نمود حق نمودی
 نمی دانم که این تابنده گوهر کجا بودی، اگر دریا نبودی (۳)
 او به انسانها این اندیشه را یاد آوری می کرد که به خودی و ارزش آن آگاهی
 داشته باشند و آن را در راه صحیح بکار گیرند، چرا که از هستی والاتر و از حرمت و احترام
 ویژه برخوردارند:

برتر از گردون، مقام آدم است اصل تهذیب، احترام آدم است (۴)

آثار خودی:

خودی یا خود آگاهی، استقلالِ نفس و غنایِ درونی را پدید می آورد. با شناخت
 درون و استعدادهای نهفته و پرورش آن می توان دنیای دیگری آفرید که توانایی جبران همه
 کاستی ها و نارسایی های روح و روان آدمی را داشته باشد و استعدادهای ذاتی و خدادادی را
 رشد و تعالی دهد.

خود آگاهی، سر آمد صفات انسانی است و پیکر هستی متأثر از خودی است و
 آنچه انسان مشاهده می کند، چه شهود عینی و چه شهود غیبی از اسرار خودی است:

پیکر هستی، ز آثار خودی است هر چه می بینی، ز اسرار خودی است (۵)

گوهر هستی:

صدف جسم آدمی این قابلیت را دارد که حتی با دریافت قطره ای از دریای
 خودی، مرواریدی را پرورش دهد که گوهر هستی است:

قطره، چون حرف خودی از بر کند هستی بی سایه را گوهر کند (۶)

حیات جهان و خود گذاری:

حیات جهان از خودی است و زندگی بدون خودی معنی و استواری و پایداری

ندارد:

چون حیات عالم از زور خودی است پس بقدر استواری زندگی است (۷)

اقبال خود گذاری را به شمع تشبیه می کند و می گوید:

شمع هم خود را به خود زنجیر کرد خویش را از ذره ها تعمیر کرد

خود گذاری پیشه کرد، از خود رمید همچو اشک، آخر ز چشم خود چکید (۸)

رابطه عشق و خودی:

خودی از عشق و محبت، پایداری و استواری می پزیرد:

نقطه نوری که نام او خودی است زیر خالك ما شرارِ زندگی است
 از محبت می شود پاینده تر زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر (۹)
 اما باید عشق را آموخت و محبوب را طلب کرد. با چشم دور اندیش نوح
 نگرست و با قلب ثابت و صابر ایوب، شیوه شکیبایی و صبر را درپیش گرفت:
 عاشقی آموز و محبوبی طلب چشم نوحی، قلب ایوبی طلب (۱۰)
 آنگاه انسانها را به نگرستن درون خویش (معشوق نهان) دعوت می کند و می گوید اگر
 چشم بصیرت داری بیا تا این معشوق نهانی را به تو بنمایانم:
 هست معشوقی نهان، اندر دلت چشم اگر داری، بیا بنمایمت (۱۱)
 و سرانجام به توصیف این گونه عاشقان می پردازد و توانایی و سرسبزی زیبایی و
 ملکوتی شدن انسان خاکی را به برکت عشق معرفی می کند:
 عاشقان او، ز خویان خوِتر خوشتر و زیباتر و محبوبتر
 دل ز عشق او، توانا می شود خاک، همدوشِ ثریا می شود (۱۲)
خودی و تربیت آن در متون اسلامی:

نفس انسانی در متون اسلامی بصورت ویژه مورد توجه قرار گرفته است. قرآن
 کریم انسان را به درون و نفس خویش متوجه می کند و به تفکر و نگرش عمیق تشویق می
 نماید:

و فی انفسکم افلا تبصرون (۱۳)

خود آگاهی، خداشناسی را بارمغان می آورد، همچنان که رسول اکرم (ص) فرموده است:

من عرف نفسه فقد عرف ربه (۱۴)

کسی که نتوانسته و نمی تواند خود را بشناسد، از درک سایر پدیده ها و خالق
 پدیده ها نیز عاجز و ناتوان است. پس برترین شناخت، خود شناسی است
 حضرت علی (ع) می فرماید:

افضل المعرفة، معرفة الانسان لنفسه (۱۵)

و در احادیث مشابه آمده است:

- بزرگترین نادانیها برای بشر، خودناشناسی است (۱۶)

- بهترین خردمندی و تعقل، فکر و اندیشه درباره خودشناسی است (۱۷)

- کسی که خود را شناخت با چراغ عقل راه سعادت خویش را می یابد و آن کس که از

خود غافل و بی خبر بود به گمراهی می رود (۱۸)

- کسی که خود را شناخت به آخرین نتیجه علم و دانش و شناخت و معرفت نایل شده است (۱۹)

اما تنها شناخت خودی کافی نیست بلکه باید خودی یا نفس انسانی تربیت شود و در شعاع مراحل و درجات کمال قرار گیرد.

برای تربیت و رشد و تعالی نفس به مرشد و مراد و مربی و پیشوا نیاز است و برای آغاز راه، آنچه انسان را بدین کار وامی دارد عشق است.

عشق، محرک همیشگی نفس برای پیمودن راه پایان نا پذیر کمال است. اما این تکامل تا بدان جا ادامه می یابد که از مرتبه ملك (فرشته) نیز برتر و افزون است.

اگر يك سرموی برتر پررم فروغ تجلی بسوزد پررم (۲۰)

کدام عشق:

عشق مقدس و برانگیزاننده در نگرش و اندیشه اقبال عشقی است که سر بر آسمان ریوی می ساید و در شعاع تابناک وحی و الهام الهی دارد و اساس هستی بر آن استوار است و دو عالم را زیر نگین خویش می گیرد. چنین عشقی، عاشق را از هر دو جهان کفایت می کند:

عشق را از تیغ و خنجر باک نیست اصل عشق از آب و باد و خاک نیست

عشق هم خاکستر و هم اخگر است کار او از دین و دانش برتر است

عشق سلطان است و برهان مبین هر دو عالم، عشق را زیر نگین

عشق مور و مرغ و آدم را بس است عشق تنها هر دو عالم را بس است (۲۱)

این عشق بر عقل حسابگر فضیلت و برتری دارد. در این عشق بیم و شک راه

ندارد. این عشق به انسان عزم و یقین می بخشد:

عقل را سرمایه از بیم و شک است عشق را عزم و یقین لا ینفک است (۲۲)

رابطه اختیار، خودی و بیخودی:

از دیدگاه اقبال انسان خود آگاه عاشق، مختار است. او می تواند آزادانه

بیندیشد، چشم انداز آینده را ترسیم کند، طرحی نو در اندازد (۲۳) و دیدگاه خویش را بیان

کند. چنین انسانی بر نفس خویش چیره گشته و با برخورداری از تحول روحی و روانی به

بی نیازی رسیده است

کسی که فقیر درگاه الهی شود (۲۴) و در خدا ذوب گردد همه چیز را بدست می

آورد و از همه چیز و همه کس بی نیاز می شود، چرا که او خلیفه الله است (۲۵) و برخوردار

از صفات الهی (۲۶)

این بنده خاکی خود آگاه عاشق، مخاطب اقبال است که:

ای بنده خاکی، تو زمانی، تو زمینی، صهبای یقین در کش و از دیر گمان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران، خیز
از خواب گران، خیز (۲۷)

پس انسان خود آگاه کسی است که نفس خویش را شناخته و آن را تربیت کرده
و در مسیر کمال قرار داده تا بتدریج به رموز بی خودی دست یابد، یعنی از خود بیخود شود
چنین انسانی به جمع می پیوندد و به ایثار و فداکاری برای آرمان والا و منافع جمع،
ناایل می شود

فرد را ربط جماعت، رحمت است جوهر او را کمال، از ملت است (۲۸)
جایگاه و هویت جامعه اسلامی:

جامعه اسلامی باید هویت خویش را باز یابد و به اسلام بعنوان حبل المتین الهی
چنگ زند که راه فلاح و صلاح و عزت و شرف مسلمانان در گرو تحقق اسلام است:
مسلمان، گرچه بی خیل سپاهی است ضمیر او، ضمیر پادشاهی است
اگر او را، مقامش باز بخشند جمال او، جلال پادشاهی است (۲۹)
اما مسلمان خود آگاه که اکنون هویت خویش را باز یافته، نباید خود را
در مرزهای جغرافیایی محدود کند:

می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم در دل او یاوه گردد شام و روم (۳۰)
مرز و بوم مسلمان، اسلام است و اسلام یعنی همه هستی، همه سرزمین ها، همه
اعصار و همه قرون:

قلب ما از هند و روم و شام نیست مرز و بوم او به جز اسلام نیست (۳۱)
اتحاد و خودی:

اقبال فلسفه خودی را در دو مقوله فردی و اجتماعی مطرح می کند. اما این دورا
از یکدیگر جدا نمی سازد. همانگونه که فرد با تربیت نفس خویش به خود آگاهی می رسد و
می تواند درجات و مراتب کمال را طی کند، جامعه بشری و بویژه جامعه اسلامی نیز می
تواند با باز شناسی خود، استعدادهای نهفته را کشف و آن را تربیت کند و به منزلت و
هویت واقعی خویش دست یابد، یکی شود و با اتحاد و همدلی، به نیرومندی برسد:
قوم را اندیشه ها، باید یکی در ضمیرش، مدعا باید یکی

قوت دین، در مقام وحدت است وحدت ار مشهود گردد، ملت است (۳۲)
 اقبال معتقد است، انسان مختار است و سر نوشت خویش را خود ترسیم می
 کند (۳۳) برای ساختن آینده باید تلاش کند و از نیروهای درونی و فردی خویش و جامعه
 اسلامی بهره جوید، و از همین خاک، جهانی نو بنا نماید:

زندگی، در صدف خویش، گهر ساختن است

در دل شعله فرو رفتن و نگداختن است

مذهب زنده دلان، خواب پریشانی نیست

از همین خاک، جهان دگری، ساختن است (۳۴)

آخرین نکته و نتیجه بحث:

فلسفه خودی اقبال بدون باور به اختیار بی معنی و بی ثمر است، زیرا انسان و
 جامعه انسانی، اگر مختار باشد، می تواند بیندیشد، بنگرد انتخاب کند و سر نوشت آینده
 خویش را ترسیم نماید. در غیر این صورت باید خود را به تند باد حوادث بسپارد و تفرقه و
 ذلت و تباهی را جبری و مقدر خویش فرض نماید

خداوند انسان را مختار و عاشق و کمال خواه آفریده است. انسان نه مجبور
 مطلق است و نه مختار مطلق (۳۵) اما درجه و میزان اختیار او بحدی است که می تواند
 سعادت دنیا و آخرت را کسب نماید و هیچ عذری برای فرد و جامعه اسلامی، در پیمودن راه
 فلاح و رستگاری و پیشرفت و عزت و سر بلندی و استقلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی
 پذیرفته نیست

در این باره به فرازی از کتاب ارزشمند افکار اقبال نگارش دکتر جاوید اقبال اشاره

می کنم:

”... مطابق اصول جامع فلسفه و اخلاقیات، انسان باید صاحب اختیار باشد، در
 غیر این صورت خیر و شر، جزا و سزا، نیکی و بدی از بین می رود. چون اگر انسان مسئول
 اعمال خویش نباشد، دیگر فرقی با حیوان نخواهد داشت
 در این مرحله سئوالی پدید می آید که چرا اقبال تصمیم می گیرد نظر خود را در این باره بیان
 کند؟

خودی اقبال پیام آور است. اگر مطابق معمول تصور، جبر، را قبول کند، تو گویی
 اثبات ”خودی“ خاتمه می پذیرد و به جای آن نفی ”خودی“ صورت حال پیدا می کند...“ (۳۶)
 در پایان این توصیه اقبال را به خود و شما یاد آور می شوم:

جهد کن در بیخودی ، خود را بیاب زود تر و الله اعلم بالصواب (۳۷)
 اگر خود را بیابی ، هیچگاه تقدیر خویش را در دست هیچکس نخواهی داد:
 برون از سینه کش ، تکبیر خود را بخاکِ خویش زن ، اکسیر خود را
 خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی مده در دست کس ، تقدیر خود را (۳۸)
 ☆ ☆ ☆

منابع و مأخذ

- ۱- رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت ۱ ... خامنه ای در پیام ویژه بمناسبت برپایی کنگره بین المللی علامه اقبال (دانشگاه تهران ۱۹۸۶) به لقب ستاره بلند شرق دادند. این پیام بسه زبان فارسی ، اردو و انگلیسی توسط آکادمی اقبال و خانه فرهنگ ج .ا. ایران- لاهور بچاپ رسیده است
- ۲- فطرت شاعر سراپا جستجو است
 خالص و پروردگار آرزوست
 شاعر اندیشه ملت چودل
 ملتی بی شاعری ، انبار گل
 سوز مستی ، نقشبند عالمی است
 شاعری بی سوز و مستی ماتمی است
- ۳- کلیات اقبال (فارسی)
- ۴- کلیات اقبال (فارسی)
- ۵- کلیات اقبال (فارسی) صفحه ۱۱ (اسرار و رموز)
- ۶- کلیات اقبال (فارسی)
- ۷- کلیات اقبال (فارسی) صفحه ۱۲ (اسرار و رموز)
- ۸- کلیات اقبال (فارسی)
- ۹- کلیات اقبال (فارسی) صفحه ۱۴ (اسرار و رموز)
- ۱۰- کلیات اقبال (فارسی)
- ۱۱- کلیات اقبال (فارسی) صفحه ۱۵
- ۱۲- کلیات اقبال (فارسی) صفحه ۱۵

- ۱۳- قرآن کریم ، سورة ذاریات (۵۱) آیه: ۲۱
- ۱۴- کتب روایی فریقین
- ۱۵- کتاب غرر الحکم و دررالکلم [بخشی از سخنان حضرت علی (ع)] صفحه ۱۷۹
- ۱۶- حضرت علی (ع) غرر الحکم صفحه ۱۷۹
- ۱۷- حضرت علی (ع) غرر الحکم صفحه ۱۹۹
- ۱۸- حضرت علی (ع) غرر الحکم صفحه ۶۹۸
- ۱۹- حضرت علی (ع) غرر الحکم صفحه ۷۰۶
- ۲۰- مثنوی معنوی مولوی
- ۲۱- کلیات اقبال (فارسی)
- ۲۲- کلیات اقبال (فارسی) ص ۱۰۹ (اسرار و رموز)
- ۲۳- بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی دیگر در اندازیم (حافظ)
- ۲۴- یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله سورة فاطر: آیه ۱۵
- ۲۵- انی جاعل فی الارض خلیفه ، سورة بقره آیه: ۳۰
- ۲۶- والله هو الغنی الحمید ، سورة فاطر آیه: ۱۵
- تاخذای کعبه بنوازد ترا شرح ' انی جاعل ، سازد ترا (اقبال)
- ۲۷- کلیات اقبال (فارسی) ، صفحه ۱۴۱ (زبور عجم)
- ۲۸- کلیات اقبال (فارسی) ، صفحه ۵۸ (اسرار و رموز)
- ۲۹- کلیات اقبال (فارسی) ، صفحه ۹۱ (ارمغان حجاز)
- ۳۰- کلیات اقبال (فارسی) ، صفحه ۷۷ (اسرار و رموز)
- ۳۱- کلیات اقبال (فارسی) ، صفحه ۷۶ (اسرار و رموز)
- ۳۲- کلیات اقبال (فارسی)
- ۳۳- ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم ، سورة رعد آیه: ۱۱
- ۳۴- کلیات اقبال (فارسی) صفحه ۱۳۶ (زبور عجم)
- ۳۵- لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین (امام صادق) (ع)
- ۳۶- افکار اقبال (تشریحات جاوید) صفحه ۱۶۳ ، نگارش دکتر جاوید اقبال ، ترجمه شهیندخت مقدم صفیاری . چاپ آکادمی اقبال - پاکستان
- ۳۷- کلیات اقبال (فارسی)
- ۳۸- کلیات اقبال (فارسی) ، صفحه ۹۴۷ (ناشر دکتر جاوید) ، ارمغان حجاز صفحه ۶۶.

سید احمد خان، علامه اقبال و مسلم لیگ از دیدگاه دکتر علی شریعتی

دکتر محمد سلیم اختر

عنوان این گفتار از رساله ای موسوم به "نامه ای بدفاع از علامه اقبال و مسلم لیگ" اثر دکتر علی شریعتی مأخوذ است. آشنایی بنده با آثار آن مرحوم با "اسلام شناسی" آغاز گردید و تقریباً به بیست و پنج سال پیش برمی گردد. "اقبال ما"، "علی"، "ابوذر" و "حج" از جمله آثار دیگر اوست که بنده در این مدت آنها را خوانده و از آنها لذت برده ام. البته از "حج" بیش از همه خوشم آمد و خواسته ام این است که این کتاب به اردو هم برگردانده شود. من دانشجو بودم که در اواخر دههٔ چهل و یا اوایل پنجاه شمسی فعالیت های حسینیّه ارشاد به اوجش رسید و هر روز بنحوی از انتحاء ذکرش در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بمیان می آمد علتش شاید این بود که یکی از اساتید ما، مرحوم دکتر صلاح الصاوی المصری که مثل خود دکتر شریعتی دلباختهٔ اقبال بود و "شکوه" و "جواب شکوه" اش را از اردو به عربی برگردانده بود، در آن روزها با حسینیّه ارشاد رابطهٔ نزدیکی داشت. در هر حال، دکتر شریعتی علاوه بر خدمات بسیار ارزنده اش به جامعهٔ ایرانی پیش از انقلاب اسلامی، حق بزرگی بر ما پاکستانیها هم دارد، و آن اینست که او تنها اشعار آن فیلسوف شرق را برای تزئین در و دیوار حسینیّه ارشاد انتخاب نمود بلکه با تألیف "اقبال ما" اولین گام مؤثری، برای معرفی شعر و اندیشهٔ اقبال در سطح عموم در ایران برداشت. نامش جاوید و یادش گرامی باد!

اما کتابی که فعلاً مورد توجه بنده قرار گرفته است کتابی است که آنرا دوسه سال

پیش از یکی از باجه های روز نامه فروشی که کتابهای دست دوم هم می فروخت ، خریدم و با شمع و ولع تمام مطالعه نمودم، ولی بجای اینکه از آن لذت ببرم ، سؤالهای زیادی برایم مطرح شد که چند تای آنها را می خواهم امروز باشما خوانندگان گرامی در میان بگذارم . رساله حاضر اولین مرتبه در سال ۱۳۵۱ شمسی و دومین بار در تابستان ۲۵۳۶ شاهنشاهی بچاپ رسید . بنا بگفته خود مؤلف "متن این نامه که بار دو بوده است ، همراه با ترجمه آن به فرانسه و انگلیسی در G.D.N.F. پاریس ضبط است و من از متن انگلیسی آن ترجمه آزاد کرده ام." (۲)

بدلایلی که هم اکنون خدمتتان عرض می کنم ، اگر شماره ثبت این رساله در کتابخانه ملی ایران (۳) پشت جلدش دیده نمی شد ، من اصلاً آنرا بعنوان اثر دکتر علی شریعتی قبرل نمی کردم . اولاً هرچه از دوستان فاضل تحصیل کرده پاریس و کتابداران مختلف و آشنا با مؤسسات علمی فرانسه سؤال کردم ، تاکنون نتوانسته ام سازمانی با اسم اختصاری "G.D.N.F." رادر پاریس و فرانسه پیدا کنم . دوم اینکه دانشمند فقید شماره و نام دقیق دستنویس اصلی را جایی قید نکرده است ، سوم اینکه نامه خطاب به سرسید احمد خان ، مؤسس دانشگاه اسلامی علیگر هند ، است و چنانکه از متنش بر می آید توسط همگامان علامه اقبال نوشته شده ولی اسمی و امضایی در پائانش دیده نمی شود ، چهارم اینکه ، هنگامی که در مارس ۱۸۹۸م سید احمد خان چشم از جهان بر بست ، شهرت خیلی فراتر از مرزهای هند و آسیا رسیده بود ، در حالیکه اقبال در آن اوان يك دانشو بیشتر نبود و مسلم لیگ (حزب مسلم) که مطالب بی اساس زیادی درباره اش در این نامه آمده ، هنوز پا بعرضه وجود نگذاشته بود و پنجم اینکه اگرچه سطر سطر این نامه سؤالهایی در مورد بی اطلاعی کامل و عجیب نویسنده نامه درباره اوضاع و احوال و اشخاص شبه قاره در ذهن خواننده بر می انگیزد ، پیشگفتار دکتر شریعتی نیز کمتر از نویسنده نیست و موید غلطهای فاحش تاریخی خود نویسنده نامه باشد .

مقصود بنده صحبت درباره تمام پرسشهایی که در مورد محتویات این رساله در ذهن خواننده مطرح می شود، نیست و نه امکان آن وجود دارد که در يك چنین فرصت کوتاه همه آنها را حلاجی نماید مطالبی که بعد از این خدمت شما عرض می کنم ، شامل معرفی کوتاهی است :

۱- از سوابق شخصیت سرسید احمد خان ثابت می کند که او امام جماعتی (۴) نبوده که

با کمک مردم به جایی رسید و سپس آنها را طرد نموده، چنانکه، از لا به لای مطالب این نامه برمی آید:

۲- علاقه اقبال به سرسید احمد خان در مراحل مختلف حیاتش بحدی بوده که صرفنظر از بُعد مقام و سنش با سرسید، اصلاً امکان آن وجود نداشت که کسی جسارت بکند و چنین نامه بی اساسی به هواخواهی او به سرسید بفرستد:

۳- گذشته ازین که حزب مسلم تقریباً نه سال بعد از وفات سرسید احمد خان بوجود آمد، اما هنوز سی سال دیگر لازم بود بگذرد تا رهبرانش بی ببرند که آن را باید یک حزب مردمی و توده ای ساخت، در حالیکه نویسنده نامه و مترجم فاضل آن به فارسی آن را در حین حیاتش چنین معرفی می کنند. (۵)

جوادالدوله عارف جنگ، دکتر سرسید احمد خان بهادر، در قرن اخیر، بدون تردید بزرگترین مصلح اجتماعی و رهبر سیاسی مسلمانان شبه قاره محسوب می شد. او در ۱۵ ذی الحجه ۱۲۳۲هـ ق/ ۱۷ اکتبر ۱۸۱۷ م در یک خانواده ممتازی از احفاد و اعقاب نهمین اختر تابناک آسمان ولایت، امام محمد تقی بن امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، در شهر دهلی چشم بجهان گشود. نیاگانش در اوج تعدی های امویان و عباسیان علیه بنی فاطمه سلام الله علیها، وطن مالوفشان را ترك کرده، اول به دامغان و سپس به هرات مهاجرت نمودند. سید محمد دوست اولین کسی از این دودمان بود که در عهد شاهجهان پادشاه (حك: ۱۰۳۷-۱۰۶۸هـ ق/ ۱۶۲۸-۱۶۵۸ م) به هند رفته، بدربار بابرین پیوست و این سلسله خدمت تا زمان جد سرسید، سید هادی، همچنان ادامه داشت. پدر سرسید، میرمتقی (۱۸۳۷ م) زاهد گوشه نشینی بود. بنا بر این، دوره طفولیت سرسید کما بیش تماماً در خانه و خانواده جد مادری خود، دبیرالدوله امین الملك خواجه فریدالدین احمد خان بهادر مصلح جنگ سپری شد که نسبش بچند واسطه به عارف شهیر خواجه یوسف همدانی (۵۳۵ / ۱۱۴۱-۱۱۴۲ م) می رسید. او آدم فاضلی بود و مدتی مدیریت مدرسه کلکته که توسط شرکت هند شرقی تأسیس شده بود، بعهده داشت. در سال ۱۸۰۳ م وی بنا بخواهش فرماندار کل انگلیسی هند به تهران مسافرت نموده با فتح علیشا قاجار (حك: ۱۷۹۷-۱۸۳۴ م) ملاقات کرد و او را بانتصاب سفیر جدید ایران در هند بجای حاج خلیل خان مقتول متقاعد ساخت. چندی بعد، او بنماینده گی مقامات شرکت هند شرقی به آوا (در برمه) نیز سفر کرد و با موفقیت تمام برگشت. او دو نوبت در دربار اکبر شاه ثانی (حك: ۱۲۲۱-۱۲۵۳هـ ق/ ۱۸۰۶-۱۸۳۷ م) بسمت وزارت منصوب شد ولی هر دو نوبت بعلت

سیاستهای سخت اقتصادی خود مجبور به استعفا شد. خواجه فریدالدین در سال ۱۲۶۶ هـ ق / ۱۸۲۸ م در گزشت.

سید احمد خان در سن نوزده سالگی تحصیلاتش را به پایان رسانید. در سن بیست و دو سالگی پدرش فرمان یافت و خانواده اش با مشکلات مالی دچار گردید. با اینکه او می توانست به دربار و دستگاه بابریان متوسل شده به اوضاعش بهبود بخشد اما برخلاف خواسته خانواده اش بخدمت شرکت هند شرقی در آمد و بمرور ایام بسمت قاضی ارتقاء یافت.

او از يك بدن توانا و قریحه نیرومند و طبع مبتکر و ذهن خلاق و قلب حساس و پشتکاری عجیب برخوردار بود و هر کاری و مهمی را که وجهه همت خود می ساخت، سعی می نمود که به منتهای کمالتش برساند. کارهایی را که او بعنوان يك مصلح اجتماعی، يك فرهنگی و يك رهبر ملی مسلمانان انجام داد نه تنها کاملاً بیسابقه بود بلکه بازتآب و وطنین و تأثیرشان در تمام پیشامدهای بعدی در این زمینه ها بوضوح آشکار است و بشدت جلب توجه می کند. (۶)

بعد از فروشدن شورش ۱۸۵۷ م تمام غضب و انتقام انگلیسیها متوجه اسلام و مسلمانان بود. از نظر آنها اسلام يك دین ارتجاعی بود و مسئولیت شورش و قتل و غارت تماماً بعهدۀ مسلمانان بود. سرسید برای رفع این اتهام رساله ای تحت عنوان "اسباب بغاوت هند" تألیف نمود و در آن با دلایل قاطع ثابت نمود که سیاستهای غلط خود انگلیسها اوضاع را به این وخامت سوق داد. از سوی دیگر، برای دفاع از اسلام و پیغمبر (ص) در قبال حملات پیاپی نویسندگان و مبلغین انگلیسی، او نه تنها آثاری مثل "خطبات احمدیه" تألیف نمود، بلکه دیگران را نیز بنوشتن چنین کتابها تحریص کرد. تألیف "اشاعت اسلام" (The Preaching of Islam) توسط سرتامس آرنلد (۷) و انتشار کتاب دیون پورت انگلیسی درباره شخصیت حضرت محمد (ص) در لندن نتیجه همین گونه کوششهای سرسید بود.

مسائل فرهنگی همیشه مورد علاقه سرسید بود. وی حتی پیش از شورش ۱۸۱۷ م مدرسه هایی در مراد آباد و غازی آباد تأسیس نموده بود. گذشته ازین، وی مؤسسه انتشاراتی با اسم ساینٹیفیک سوسائتی نیز پی ریزی نمود که هدفش معرفی علوم جدید به هندیها بود. کتب زیادی از انگلیسی و فارسی به کوشش این انجمن به اردو ترجمه شد و

انتشار یافت.

در سال ۱۸۶۹ سرسید به انگلستان سفر کرد و حین بازدید از کتابخانه ها و مؤسسات علمی و فوهندگی آنجا بحدی تحت تأثیر پیشرفتهای غرب قرار گرفت که مصمم شد دانشگاهی مثل دانشگاه کیمبرج انگلیس در هند تأسیس نماید. تأسیس دارالعلوم علیگر در سال ۱۸۷۵ م گامی در همین راستا بود که سال ۱۸۶۷ م به دانشکده و سپس در سال ۱۹۲۰ م به دانشگاه تبدیل شد.

سرسید احمد خان از این حقیقت کاملاً آگاه بود که با تأسیس يك دانشکده اسلامی در شهر علیگر بتنهائی نمی توان نیازهای فرهنگی مسلمانان سراسر هند را برآورده ساخت. بنا براین او در سال ۱۸۸۶ م- يك سال پس از تأسیس کنگره ملی هندوها- درصدد بنیانگذاری "کنفرانس فرهنگی مسلمانان سرتاسر هند" برآمد. این کنفرانس که اولین جلسه اش در ۲۷ دسامبر ۱۸۸۶ م در دانشکده اسلامی علیگر تشکیل شد، هر سال دریکی از شهرهای هند با همکاری مردم آن محل همایشی را تدارک می دید و طی آن ضمن بحث و بررسی در مورد مسایل مختلف به حل آنها مبادرت می ورزید و ضمناً موجبات تشجید اذهان مسلمانان آن مناطق را نیز فراهم می ساخت. (۸) در اهمیت این ابتکار سرسید همین بس که حزب مسلم (که علامه اقبال در جلسه سالیانه آن در شهر اله آباد در دسامبر ۱۹۳۰ م تصور پاکستان را ارائه داد (۹) و سپس آن حزب در حدود نیم قرن پیش از امروز در چهاردهم اوت ۱۹۴۷ م تحت رهبریهای خردمندانه قاید اعظم محمد علی جناح (۱۹۴۸ م) موفق بتاسیس پاکستان شد) دریکی از جلسات همین کنفرانس در دسامبر سال ۱۹۰۶ م در شهر داکا بوجود آمد. (۱۰)

شایسته ذکر است که حزب مسلم که تقریباً نه سال پس از فوت سرسید احمد خان پابعرضه وجود نهاد، تا سی سال بین مردم عامه محبوبیت چندانی نداشت. در اولین انتخاباتی که در هند در سطح استانها تحت قانون اساسی مصوبه ۱۹۳۵ م، در سال ۱۹۳۷ م برگزار گردید این حزب از ۴۹۱ کرسی مخصوص مسلمانان در تمام استانها فقط ۱۱۲ کرسی که معادل ۲۳ درصد تمام کرسیها می شد، بدست آورد. با این که موفقیت مسلم لیگ در انتخابات زیاد چشمگیر نبود، سه نتیجه بسیار مهم از این انتخابات بدست آمد. اول، اینکه نه تنها بیشترین تعداد کرسیهای مخصوص مسلمانان نصیب مسلم لیگ گردید، بلکه آن بعنوان تنها حزب نماینده مسلمانان در سطح سراسر شبه قاره ظاهر شد. دوم، با اینکه با دست یافتن به ۷۱۶ کرسی از مجموعه ۱۵۸۵ کرسی عمومی حزب کنگره بموفقیت درخشانی

نایب آمد، از کرسی های مخصوص مسلمانان فقط ۲۶ تا نصیبش شد که ۱۹ تا از آن در استان مرزی شمال غرب قرار داشت؛ از هشت استان دیگر، در هفت تا هیچ کاندید مسلمان حزب کنگره موفق نشد و در هشتمین فقط یکی از کاندیدهایش توانست بمجلس محلی راه یابد. در هر حال، بیش از نصف کرسی های مخصوص مسلمانان بدست کاندیدهای آزاد و یا حزبهای کوچک مسلمان افتاد که برنامه های انتخاباتی شان خیلی شبیه به مسلم لیگ بود. با این همه، حزب کنگره نه تنها حاضر نشد که با شرکت مسلم لیگ در کابینه هایش دولت های ائتلافی را در استانها تشکیل بدهد، (۱۱) بلکه رهبرانش مثل نهر و حتی در ملل عام اعلام داشتند که در هند فقط دو قدرت وجود دارد یکی کنگره و دوم انگلیسی ها. (۱۲) نه تنها این، بلکه کمیته هایی تشکیل داده آنها را به مناطق دورافتاده و روستایی برای تبلیغات علیه مسلم لیگ ارسال داشتند. در این مرحله بود که در ۲۸ مه ۱۹۳۷ م اقبال لاهوری ضمن نامه ای خطاب به محمد علی جناح، رهبر حزب مسلم لیگ، نوشت:

برای حزب مسلم لیگ دیگر چاره ای جز این نیست که تصمیم بگیرد که آیا خواهد که همچنان نماینده قشرهای بالای جامعه باقی بماند، و یا اینکه بصورت حزبی در بیاید که نماینده مردم عامه باشد که تاکنون بعلمی موجه علاقه ای به آن نشان نداده اند. من شخصاً بر این باورم حزبی که برای رفاه حال عامه مسلمانان نکوشد، نمی تواند توده های ما را بخود جلب نماید. (۱۳)

تا آنجا که علاقه اقبال به سرسید مربوط می شود، باید بگوییم که آشنایی اقبال با اسم و رسم سید احمد خان بایام صبا و تنش برمی گردد. استاد او مولوی سید میر حسن که اتفاقاً از دوستان نزدیک پدر اقبال نیز بود، (۱۴) با سرسید احمد خان از سال ۱۸۷۳ م آشنا بوده و بین آنها روابط بسیار صمیمانه ای وجود داشته. وی نه تنها در سال ۱۸۷۷ م بدعوت سرسید در مراسم افتتاح دانشکده اسلامی علیگر بدست نایب السلطنه شرکت نمود، (۱۵) بلکه بعد از آن نیز مرتب در جلسات سالیانه "کنفرانس فرهنگی مسلمانان سرتاسری هند" که با شرکت سید احمد خان در شهرهای مختلف شبه قاره برگزار می شد، حضور می یافت. اینکه روابط میر حسن با سید احمد خان فقط جنبه اجتماعی و سیاسی نداشت بلکه شامل مسایلی عقیدتی نیز می شد، از اینجا پیداست که او نسخه ای از قرآن مجید را بتجوی صحافی کرده بود که بین هردو بر گه آن، یک ورق خالی قرار داشت و او در آنجا ترجمه آیاتی

را که سرسید ضمن مقالات خود بچاپ می رسانید بخط خود نقل می نمود، (۱۶) و بالاخره چون در سال ۱۸۹۰م خبر در گذشت سرسید را بوسیله تلگراف از علیگر دریافت، از اقبال خواست که فکری درباره تاریخ فوتش بکند. اقبال که در آن هنگام در سن تقریباً بیست سالگی بود، قسمتی از پنجاه و چهارمین آیه سوره آل عمران - اِنِّی مُتَوَفِّیْکَ و رَافِعُکَ اِلَیَّ و مُطَهِّرُکَ، که ترجمه اش بدینقرار است "همانا باز گیرنده ام تو را، و بالا برنده ام تو را بسوی خود، و پاک کننده ام تو را" را پیشنهاد نمود. این امر نه تنها نشانه بارزی است از علاقه شدید اقبال به قرآن مجید حتی در آن سن و سال، بلکه آشنایی نزدیک وی را با مقام و منزلت و مرام حیات سرسید را از بوضوح آشکار می سازد. در هر حال، خود مولوی میر حسن از عَفْرَکَه (قصص ۲۸: ۱۵) (آمرزید او را) تاریخ فوت دوست دیرینه اش را کشف نمود. (۱۷) ناگفته نماند که تاریخ فوت سرسید که اقبال از قرآن مجید پیدا کرده بود، امروزه نیز بر سنگ مزارش دیده می شود. (۱۸)

اقبال در حین حیات سرسید در سال ۱۸۹۵ م برای ادامه تحصیلاتش به لاهور منتقل شد و آنجا نیز با افرادی سر و کار داشت که سرسید را از نزدیک می شناختند. (۱۹) گذشته از این، او از شاگردان بسیار محبوب تامس آرنلد بود که پیش از آمدن به لاهور، چندین سال افتخار همکاری با سرسید را داشته و حتی کتاب "اشاعت اسلام" خود را بفرمایش وی تألیف نموده بود. (۲۰) اینکه اقبال چه اندازه عاشق و دلباخته این معلم انگلیسی خود بوده، از منظومه "ناله فراق" (۲۱) پیداست که او پس از بازگشت آرنلد به انگلیس سروده و شامل ابیاتی است مثل:

تاز آغوشِ وداعش داغِ حسرت چیده است

همچو شمع کشته در چشمم نگه خوابیده است

ابر رحمت دامن از گلزارِ من برچیده و رفت

اندکی بر غنچه های آرزو بارید و رفت

شور لیلی کو که باز آرایشِ سودا کند

خاکِ مجنون را غبارِ خاطرِ صحرا کند

سوق دهنده اقبال به مطالعات فلسفی همین آرنلد بود و به عشق همو بود که اقبال بمجرد بازگشتش به میهنش در اولین فرصت بدنبالش به آنجا شتافت. در حین اقامتش در اروپا چون اقبال می خواست اصلاً از شعر گویی منصرف گردد، باز بمدخله همو بود که وی از تصمیمش منصرف شد. (۲۲) این نزدیکی به آرنلد هم ظاهراً در تشدید علاقه اقبال به سید

احمد خان وادراك صحیح اهدافش بی تأثیر نبوده است. در هر حال، شیفتگی شدید اقبال به سرسید تردیدناپذیر است و از شعرش نیز کاملاً پیداست. در "بانگِ درا" منظومه ای تحت عنوان "سید کی لوحِ تربت" (سنگِ مزارِ سید) که قبل از ۱۹۰۵ م سروده شده، موجود است که در آن سرسید احمد خان (بیزبان اقبال) ضمن ابراز حسرتی از مثر بثمر شدن زحمات خویش در مورد مسلمانان هند، توصیه هایی نیز به اقبال می کند که برداشت اقبال را از افکار آن مصلح بزرگ بخوبی آشکار می سازد. بعنوان مثال او به اقبال هشدار می دهد که اگر هدف تو اینست که ملت مسلمان هند را از آموزش دینی بهره وری، مواظب باش که این بمعنای ترك دنیا نباشد، و به او تذکر می دهد که عصای دست ارباب سیاست "دلیری و رشادت" است، اگر نیت تو نیک است، از ابراز نظراتت نهراس. چون قلب بندۀ مؤمن از بیم و ریا پاکست، او حتی از قدرت فرمانروایان نیز باکی ندارد. اگر خامۀ معجز رقم در دستت هست، و شیشه قلبت همانند جام جم است، پس بدان که تو شاگرد رحمان هستی؛ نگذار صدایت بی آبرو گردد بلکه با استفاده از اعجاز سخنت خفتگان را بیدار کن و از شعله آوازت خرمن باطل را بسوزان! (۲۳)

چنانکه ما می دانیم در سالهای آخر حیاتش اقبال از ناراحتی گلورنج می برد و هیچ دارویی دردش را مداوا نمی کرد. وی همین حالت در اوایل سال ۱۹۳۶ م عازم بهوپال گردید و در زمانی که آنجا بسر می برد شبی در رؤیایی سید احمد خان را می بیند که به او توصیه می کند که بوسیری وار ناراحتی اش را در محضر حضرت پیغامبر (ص) بیان نماید. بگفته خود اقبال "شب ۳ اپریل ۱۹۳۶ م در دارالاقبال بهوپال بودم سید احمد خان رحمة الله علیه را در خواب دیدم. فرمودند که از علالت خویش در حضور رسالت مآب عرض کن." چنانچه اقبال منظومه ای می سراید تحت عنوان "در حضور رسالت مآب" (۲۴) و در آن بیان وضع نکبت بار امت مسلمان بعرض حال خود چنین گریز می نماید:

...شهسوارا! يك نفس در كش عنان	حروف من آسان نیاید بر زبان
آرزو آید که ناید تا به لب	می نگرده شوق، محكوم ادب
آن بگوید، لب گشا، ای درد مندا	این بگوید، چشم بگشا، لب ببند
گرد تو گردد، حریم کاینات!	از تو خواهم يك نگاه التفات
ذکر و فکر و علم و عرفانم تویی	کشتی و دریا و طوفانم تویی
آهوئی زار و زبون و ناتوان	کس بفتراکم نیست اندر جهان

ای پناه من حریم کوی تو

من بامیدی رمیدم، سوی تو

آن نوا در سینه پروردن کجا؟ وز دمی صد غنچه واگردن کجا

نغمه من در گلوی من شکست شعله ای از سینه ام بیرون نجست

در نفس سوز جگر باقی نماند لطف قرآن سحر باقی نماند

نالای کومی نگتجد در ضمیر تا کجا در سینه ام ماند اسیر

يك فضای بی کران می بایش

وُسعتُ نُه آسمان می بایش... (۲۵)

اشارت احترام آمیز اقبال به سرسید احمد خان منحصر به شعرش و او در آثار منشور خود نیز در برابر عظمت او، چه بعنوان يك مصلح دینی و اجتماعی و چه از حیث يك رهبر سیاسی، سرش را فرود آورده است. جایی می نویسد که سرسید احمد خان

شاید اولین مسلمان مدرنی است که توجه به تابش ماهیت مثبت

روزگاری را که داشت فرا می رسید، معطوف شد. مثل مفتی عالم جان

روسیه، مداوایی که او برای رفع ناراحتیهای مسلمانان پیشنهاد نمود

آموزش جدید بود، ولی عظمت حقیقی وی در اینست که او نخستین

مسلمان هندی بوده که نه تنها بفکر تجدید و احیای اسلام افتاد بلکه در

این راه گامی هم برداشت. ممکنست ما با نظراتش اختلاف هم داشته

باشیم ولی نمی توان انکار نمود که اولین موجودی که در آن نسبت به

مقتضیات روزگار نو عکس العملی دیده شد. روح حساس او بود. (۲۶)

چون تا اواخر سال ۱۹۲۷م، حزب کنگره راضی نشد که خواسته های مشروع مسلمانان را، با وجود اصرار آنها، در پیش نویس قانون اساسی خود برای هند متحد که با اسم گزارش نهرو (Nehru Report) شهرت دارد گنجانیده، اطمینان آنها را جلب نماید، احزاب سیاسی مسلمانان برای تأکید و پافشاری بر مطالبات خود در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۸ برای چهار روز تحت ریاست سر آقا خان در دهلی همایشی را تدارک دیدند که با اسم "کنفرانس جمیع احزاب اسلامی" (All Parties Muslim Conference) معروف است. این مجمع عمومی مسلمانان پس از بحث و بررسی مفصل قطعنامه ای به اتفاق آرا به تصویب رسانید که متن آن شامل چندین ماده بوده و آقای سید علی خامنه ای در کتاب "مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان" درباره اش بحث ممتعی نموده اند. (۲۷) اقبال که در این مجمع حضور

داشت، هنگام تأیید این قطعنامه در سخنرانی خود، ضمن ابراز تأسف از سرسختی و انعطاف ناپذیری هندوها از فراسیت سرسید احمد خان بعنوان يك رهبر ملی چنین تمجید نمود:

مشاهدات و تجربیاتی که ما از سه چهار سال گذشته با آنها سروکار داریم برای ما خیلی مفید و ثمر آور بوده است. چیزهایی را که ما در مورد برادرانِ هم میهن ما [یعنی هندوها] قبلاً قیاساً می دانستیم، اکنون عملاً نیز باثبات رسیده است. من اعتراف این حقیقت را بر خود لازم می دانم که خط مشی ای که سرسید احمد خان مرحوم برای مسلمانان [هند] تعیین کرده بود کاملاً درست بود. در اثر تجربیات تلخی که ما [با هندوها] داشته ایم، اهمیت این خط مشی برای ما روشن تر شده است. (۲۸)

علاقه اقبال بیادگار سرسید یعنی دانشگاه اسلامی علیگر (۲۹) و خانواده او (۳۰) (مخصوصاً روابطش با نوه او سرراس مسعود) تا آخرین روزهای حیاتش همچنان باقی ماند. او چندین مرتبه بدعوت سرراس مسعود به بهوپال مسافرت نمود. در سال ۱۹۳۳ م چون اقبال بنا به دعوت نادرشاه، فرمانروای افغانستان، برای مشاوره درباره در نظام آموزشی آنکشور به کابل رفت. سرراس مسعود و مولانا سید سلیمان ندوی نیز همراهش بودند، و در پانزدهم اوت ۱۹۳۷ م چون سرراس مسعود ناگهان در گزشت اقبال نه تنها مرثیه بسیار دلسوزانه در رثای او سرود و ضمن آن از او بعنوان "یادگار کمالات احمد و محمود" (۳۱) یاد کرد، بلکه رباعی که برای سنگ قبر خودش سروده بود، برای لوح مزارش به خانواده اش اهدا نمود. آن رباعی اینست:

نه پیوستم در این بستان سرا دل ز بند این و آن آزاده رفتم
چو باد صبح گردیدم دمی چند گلان را رنگ و آبی داده رفتم (۳۲)

☆☆☆

منابع و مأخذ

- ۱- دکتر محمد سلیم اختر، سرپرست پژوهشی مرکز مطالعات تاریخی و فرهنگی و مدیر فصلنامه پژوهشی انگلیسی زبان مجله تاریخ و ثقافت پاکستان (۹۳-۱۹۸۱ م) که فعلاً بعنوان استاد کرسی اردو و مطالعات پاکستان، و مدیر گروه اردوی دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران انجام وظایف نموده است، از دانشگاه تهران دکتری در فارسی و از دانشگاه فدرال استرالیا (کانبرا) فوق لیسانس در آسیاشناسی و دکتری در تاریخ شبه قاره دارد. او با مجامع و موسسات علمی و فرهنگی چون دایرة المعارف بزرگ اسلامی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دانشنامه اسلام، و دایرة المعارف ایرانیکا همکاری دارد، و کتابها و مقالات متعددی از او در زبانهای اردو، فارسی و انگلیسی در داخل و خارج از پاکستان بچاپ رسیده است. او عضو هیأت تحریریه مجله پژوهش و از جمله مشاوران علمی مجله کتابداری دانشگاه تهران نیز می باشد. تازه ترین کارهایش هفت گفتار درباره سنایی و عطار و عراقی (تهران: شورای گسترش زبان فارسی، ۱۳۷۶ شمسی) می باشد، مقاله حاضر مبتنی است بر سخنرانی ای که او در دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران روز چهارشنبه ۳۱ اردی بهشت ماه ۱۳۷۶ شمسی ایراد نمود
- ۲- پیشگفتار، ص ۸
- ۳- ۹۱۰ ۳۶/۶/۷
- ۴- نامه ای بدفاع از علامه اقبال و مسلم لیگ، ص ۱۴.
- ۵- همان کتاب، ص ۱۹ ببعده.
- ۶- الطواف حسین حالی، حیات جاوید (آئنه ادب لاهور، ۱۹۶۶ م)، ص ۶۵-۹۵؛ حامد حسن قادری داستان تاریخ اردو (اردو اکادمی سند، کراچی، چاپ سوم ۱۹۶۶ م)، ص ۲۹۰-۳۰۲؛ مقاله نگارنده تحت عنوان "شکست توطئه های استعمار برای زدودن فارسی از هند" در نامه پارسی، سال دوم، شماره اول (بهار ۱۳۷۶ ش)، ص ۲۸-۳۸.
- ۷- "دعوت اسلام" اثر سرتوماس آرنلد، ترجمه اردو از محمد عنایت الله دهلوی (مسعود پبلشنگ هاوس، کراچی، چاپ دوم، ۱۹۶۹ م) پیشگفتار نویسنده، ص ۱۰.
- ۸- حیات جاوید، ص ۲۵۹ ببعده.
- ۹- محمود عاصم (گرد آورنده)، اقبال کی ملی افکار، (مکتبه عالیہ، لاهور، ۱۹۷۷ م)، ص ۲۹-۶۲.
- ۱۰- سید حسن ریاض، پاکستان ناگزیرتها (دانشگاه کراچی، کراچی، چاپ ششم، ۱۹۹۲ م)، ص ۵۳.

Sharif Al Mujahid, "Jinnah and Muslim Politics", in Waheed-uz-Zaman - ۱۱ and M. Saleem Akhtar, Islam in South Asia, Islamabad, NIHCR, 1993, pp.448-450.

۱۲- سید حسن ریاض، ص ۱۸۹

۱۳- بقل از محمد احمد خان، اقبال کا سیاسی کارنامہ (اقبال اکادمی، لاہور، ۱۹۷۷ م)، ص ۴۶۷

۱۴- محمد عبداللہ چغتائی، روایات اقبال، اکادمی، لاہور، ۱۹۸۹ م، چاپ دوم، ص ۱۹۲

۱۵- همان کتاب، ص ۴۴

۱۶- همان کتاب، ص ۸

۱۷- همان کتاب، ص ۴۲

S. A. Vahid, Iqbal, His Art and Thought, London, 1959, quoted in - ۱۸ Annemarie Schimmel, Gabriel's Wing (Iqbal Academy, Lahore, 2nd edn., 1989), p. 23.

فقیر سید وحیدالدین، روزگار فقیر، چاپ ششم، لاہور، ص ۱۲۸-۱۲۶

۱۹- محمد عبداللہ چغتائی، ص ۱۱۹، محمد عبداللہ قریشی، معاصرین اقبال کی نظر میں (اقبال

اکادمی، لاہور، ۱۹۷۷ م)، ص ۱۱۱-۱۱۶

۲۰- نك: بی نویس شماره ۶ (دربالا) و آغاز حیات جاوید (نظر آرنلد درباره سرسید)، ص ۶۱

۲۱- کلیات اقبال (اردو) (شیخ غلامعلی ایند سنز، چاپ ہشتم، ۱۹۸۹ م)، ص ۷۷-۷۸

۲۲- سرعبدالقادر، دیباچہ بانگ درا، کلیات اقبال (اردو)، ص ۱۵

۲۳- کلیات اقبال (اردو)، ص ۵۲-۵۳

۲۴- کلیات اقبال (فارسی) (شیخ غلامعلی ایند سنز، لاہور، ۱۹۷۳ م)، ص ۸۴۴-۸۴۸.

۲۵- همان کتاب، ص ۸۴۵-۸۴۶

Shamloo (comp.), Speeches and Statements of Iqbal, quoted in A. - ۲۶

Schimmel, p. 23

۲۷- انتشارات آسیا، تہران، چاپ دوم، ۱۳۴۷ شمسی، ص ۲۲۰-۲۲۴

۲۸- محمد رفیق افضل (گرد آورنده)، گفتار اقبال (ادارہ تحقیقات پاکستان، لاہور، ۱۹۶۹ م)،

ص ۷۲-۷۳

۲۹- سید نذیر نیازی (گرد آورنده)، مکتوبات اقبال (اقبال اکادمی، کراچی ۱۹۵۷ م)، ص ۲۰۱-۲۰۳.

۳۰- فقیر سید وحیدالدین، ص ۱۵۹-۱۶۰

۳۱- سرسید احمد خان، محمود: سید محمود، فرزند سید احمد خان مزبور، نیز نك: فقیر سید

وحیدالدین، ص ۱۶۴

۳۲- محمد عبداللہ قریشی، ص ۲۸۰-۲۹۳

برخورد تمدنها از دیدگاه اقبال و سازندگی آینده بشریت

محمد سهیل عمر

چند سال است که نظریه "برخورد تمدنها" توجه اندیشمندان را به خود جلب نموده است. این نظریه توسط ساموئل هانتینگتون، استاد شهیر علوم سیاسی دانشگاه هاروارد، در بهار سال ۱۳۷۲ هـ ش نخستین بار به چاپ رسید. فارن افیرز (FOREIGN AFFAIRS)، مجله معروف و مهمی است که پیرامون نظریات سیاسی امروزی در آمریکا مطالبی درج می کند و حایز نفوذ فراوان است و در کشورهای انگلیسی زبان تیراژ زیادی دارد. ازان پس کتابی مفصل تحت عنوان "برخورد تمدنها" (CLASH OF CIVILIZATIONS) چاپ و منتشر گشته است.

این نظریه فقط یک نظریه علمی درباره آینده دنیا نیست بلکه به جای خود یک نوع نظریه سیاسی است. بعد از انتشار کتاب هانتینگتون، سرو صدای زیادی در کشورهای اسلامی، هند، چین، ژاپن، اروپا و در بسیاری از نقاط دیگر جهان پاشد.

بنابراین ما هم می خواهیم که در بدو امر نظریه هانتینگتون را راجع به جامعه جهانی مسلمانان مورد تحلیل و تجزیه قرار بدهیم، به امید آنکه دیگران نیز این کار را دنبال می کنند، چون فکر می کنیم هر کسی که علاقه ای به آینده اهل مشرق و بالخصوص مسلمانان داشته باشد، نمی تواند نسبت به جریانات و تحولات اطراف خود و موضوعی که در زیر بطور خلاصه مورد بررسی قرار می گیرد، بی علاقه و بی تفاوت باشد.

ما می خواهیم اول نکات اصلی را که این نظریه در بردارد، در اینجا منعکس سازیم و سپس تذکر دهیم که چرا آگاهی از این امر مهم است و چرا بی توجهی به آن فوق العاده

خطرناک - چرا باید راجع به آن فکر کرد و چرا ما مسلمانان که علاقه به سازندگی آینده داریم، نباید نسبت به این موضوع کاملاً بی تفاوت باشیم؟ سرعت این روزگار آنچنان است که تاریخ این روزها دارد خیلی سریع ورق می زند، خیلی سریع تر از ایام گذشته - اگر ما فکر کنیم که در عرض بیست سال گذشته چه حوادثی رخ داده اصلاً برای ما قابل تصور نیست - این تحول به نظر ما در آینده نیز خیلی سریعتر رخ می دهد - امروزه ما شاهد حوادثی هستیم که آنها سراسر جهان بویژه دنیای اسلام را، از شرق تا غرب و همچنین مملکت خودمان پاکستان و ایران و عراق و کشمیر و بوسنی و چین و مناطق دیگر را در بر گرفته اند و این حوادث رابطه مستقیمی دارند با فکر و نظریه ای که هانتینگتون سعی کرده است آن را به صورت علمی بیان کند -

اولین نکته ای که نظریه "برخورد تمدن‌ها" یاد آور شده این است که اصل و اساسی که در واقع سازنده دید و عملکرد سیاسی در چند دهه گذشته بوده، یعنی نبرد ایدئولوژی به پایان رسیده است - خیلی قابل توجه است که کلمه ایدئولوژی بزبان عربی، فارسی یا اردو قابل ترجمه نیست - اصول و عقاید که بعضی ها برای ترجمه ایدئولوژی به کار می برند از لحاظ ابلاغ معنی این واژه کافی نیست و به همین جهت بسیاری از کسانی که خود مان شامل آنها هستیم از استعمال کلمات فرنگی به زبان فارسی و اردو منجزر اند، در اینجا بنا چار کلمه ایدئولوژی را به کار می برم - از آنجا که این کلمه ساخته فلسفه قرن نوزدهم اروپاست، خیلی ها که در مشرق زمین از آنجمله در ایران و پاکستان وقتی صحبت از اسلام می کنند به عنوان يك ایدئولوژی صحبت می کنند که خودش نشانه افتادن در دام فلسفه صد در صد ضد دینی است - این فلسفه در قرن نوزدهم در اروپا به وجود آمده و از مدتی طولانی جای دین را گرفته است -

از وقتی که در اوسط قرن نوزدهم در واقع ایدئولوژی رکن اساسی تفکر مغرب زمین شد تا پیروزی لینن در ۱۹۱۷ میلادی در روسیه و به وجود آمدن اولین حکومت ایدئولوژیک و بعدها مخالفت با آن سیستم توسط غرب بویژه آمریکا که خودش از جهتی يك نوع حکومت ایدئولوژیک است و وقتی بخواهد دموکراسی را به عنوان ایدئولوژی مورد استفاده قرار می دهد در واقع ایدئولوژی این رکن اساسی نبردهای بزرگ صحنه تاریخ شد - طبق نظر هانتینگتون و دیگران که به این نظریه موافقت دارند با از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی در ۹۰-۱۹۸۹ م این وضع اکنون از بین رفته است و به همین جهت ایدئولوژی دیگر نمی تواند تعیین کننده نقش بین المللی باشد -

نکته دوم مورد اشاره این نظریه تضعیف دومین نیروی مهمی است که تعیین کننده تمام کشمکشهای یکصد و پنجاه سال گذشته تاریخ بشر بوده و آن ناسیونالیزم است، ناسیونالیزمی که از انقلاب فرانسه برخاست و نه ناسیونالیزم به عنوان وطن دوستی و میهن پرستی که هزارها سال بین تمام ابنای بشر از آن جمله خود ما پاکستانیها و ایرانیها وجود داشته است و طبعاً هر کسی وطن خود را دوست دارد و به آن عشق می ورزد ولی ناسیونالیزم به معنی فلسفی آن زاده انقلاب فرانسه قرن هیجدهم است - ناسیونالیزم در واقع نیروئی قوی بود که اول کشور های اروپایی را با شدتی هر چه تمامتر که در تاریخ بیسابقه بود، در مقابل یکدیگر قرار داد و بعدها با گسترش آن در آسیا مخصوصاً در قلمرو جهان اسلامی، ناسیونالیزم ایرانی، عربی، ترکی و غیره و در داخل بعضی از ممالک به صورت ناسیونالیزم محلی ظهور کرده و در مواقعی سعی کرده است که حتی خود ایران را متلاشی کند و هنوز هم کاملاً از بین نرفته است، نظریه هانتینگتون این است که این ناسیونالیزم به قول معروف دیگر حنایش چندان رنگی ندارد، هر چند که هنوز به عنوان یک نیرو باقی است، ولی در هر حال دیگر نیروی تعیین کننده نظام بین المللی (WORLD ORDER) نخواهد بود -

سومین نکته مورد نظر این نظریه این است که نوعی احیای ملت گرایی وجود دارد و این ناسیونالیزم یا ملت گرایی غیر از آن است که در قرن نوزدهم بوده و آن بیشتر در قالب تمدنهای بزرگی است که تاکنون حاکم بر تاریخ بوده است و یکی از مهمترین عناصر آنان فرهنگ و دین است - در بحث هایی که در قرن گذشته وجود داشته، تمدنها اهمیت کمتری در رابطه باهمی ملل داشته اند - البته تمدنهای گوناگون از واقعیت برخوردار بوده اند ولی کمتر کسی آنها را در مباحث سیاسی به حساب می آورده است - نظر هانتینگتون و همفکرانش این است که در آینده اصولاً آنچه که واقعیت اساسی در صحنه برخورد بین مردمان جهان خواهد بود واحد های بزرگی است که آنها را به عنوان تمدن تعریف می کند - منظور از تمدن بزرگترین واحدی است بدون کلیت ابنای بشر که انسان به آن گرایش دارد - غیر از جمع کلی بشریت و نوع انسان بزرگترین واحدی که انسان به آن تعلق دارد، واحد تمدن است - این حرف از لحاظ فرهنگی و فلسفی کاملاً صحیح است ولی هانتینگتون آن را در قالب مفاهیم علوم سیاسی جدید زنده کرده، در حالیکه مفهوم تمدن در بحثهای علوم سیاسی در غرب در دوران جدید تاکنون اهمیت چندانی نداشته است -

در ادامه این نکته اضافه می نمایم که حد اقل هشت تا تمدن بزرگ در دنیا وجود دارد - نخست از همه تمدن غربی است که دو حوزه دارد: یکی حوزه اروپا و حوزه دیگری در

آمریکای شمالی - خیلی قابل توجه است که وی تمدن آمریکای جنوبی را تمدنی دیگر غیر از تمدن آمریکای شمالی به شمار می آورد، شاید باین علت که مذهب بیشتر کشورهای آن اکثراً کاتولیک است و جنوبی‌ها نتوانستند همچون شمالیها جمعیت سرخ پوست خود را کاملاً یا به اندازه بیشتری معدوم سازند و بقول معروف به اندازه آمریکای شمالی قوم زدائی نکنند - لذا با وجود اینکه آمریکای جنوبی و مرکزی از لحاظ نژادی، خلق و خو، رفتار و حتی نوعی گرایش به دین با آمریکای شمالی مرتبط است و با وجود آنکه اغلب کشورهای آن منطقه تا کنون کاملاً کاتولیک بوده اند و فقط در سالهای اخیر مذهب پرتستانها در آنجا در حال گسترش است، آن را واحد جداگانه فرهنگی می داند -

فرهنگ بعدی، تمدن اسلامی است که در وسط جهان قرار گرفته و از شمال آفریقا تا جنوب فیلیپین را در بر می گیرد - پس ازان فرهنگ خاور دور و مخصوصاً تمدن چین است - او آن را تمدن کنفوسیوسی می نامد و این موضوع نیز سروصدای زیادی به راه انداخته است و بطوری که می بینیم در سال ۱۹۹۳م مجله تائمز (TIMES) در پشت جلد خود عکس کنفوسیوس را به عنوان نماد احیای تمدن چین و سایر تمدنهای کمربند غرب اقیانوس کبیر چاپ کرد - بعضیها این تمدن را به عنوان تمدنی تعریف می کنند که افراد آن با میله های چوبی غذا می خورند - در هر حالی هانتینگتون می گوید: "چین که تمدن اصلی اش کنفوسیوسی است و همچنین دو کره، ویتنام و تا حدود زیادی لائوس و کامبوج و البته مناطق کوچکی چون سینگاپور و هونگ کونگ نیز جزو تمدن کنفوسیوسی محسوب می شود - ازان پس ژاپن است که تمدن مجزایی است و تنها موردی است که هم یک ملت است و هم یک تمدن - از تمدنهای باقیمانده تمدن هندوئی است که در درون اجتماع هندویان عده زیادی از مسلمانان هم وجود دارد و تمدنی که آن را تمدن ارتدوکس (ARTHODOX) شوروی می نامد و شامل روسیه، بلغارستان، سربستان، یونان و رومانی یعنی کشورهایی که مذهب آنها ارتدوکس از نوع یونانی یا روسی است، و بالاخره او از تمدن آفریقائی سخن می گوید که هنوز به طور کامل مشخص نشده و رابطه آن با آفریقای سیاهی که هم مسلمان و هم مسیحی است، روشن نشده است -

نکته مهم دیگری که این نظریه عرضه می کند این است که برعکس آنچه که در سالیان گذشته گفته شده و همه صحبت از نظام نوین جهانی می کنند که اصولاً دنیا به سوی تمدن واحد پیش رود، این صحیح نیست که تصور کنیم بزودی از جزیره های دور دست اندونزی گرفته تا دهات افغانستان مردم می توانند مکدونالد بخردند و سی ان ان تماشا کنند و

اینکه تمدن واحدی تمام دنیا را فرا خواهد گرفت، فرضیه صحیحی نیست، بلکه برعکس، امکان اینکه تمدن غرب می‌تواند تمدن‌های جهان را تسخیر کند، وجود نخواهد داشت خلاصه نمی‌توان واقعتاً تمدن‌های دیگر را نادیده گرفت بلکه گرایش قسمت‌های مختلف بشریت به تمدن‌هایی که خود را متعلق به آن می‌دانند آنچنان قوی است که واقعتاً نهایی جهان همانا تمدن‌های گوناگون خواهد بود - برعکس بسیاری دیگر از گفتارهای موبدان این نظریه با این نکته کاملاً موافقیم و بر این حقیقت تأکید می‌کنیم که پیروزی تمدن غرب بر جهان برغم آنچه ظاهراً مشهود است، موفق نخواهد بود و تمدن‌های دیگر با وجود ضرباتی که بر آنها وارد آمده است، باقی خواهد ماند - ولی نتیجه‌ای که این نظریه مطرح می‌کند، با تقریب تمدن‌های مبتنی بر ارزش‌های سنتی که ارکان آنها را تشکیل می‌دهد، چنانکه نظر ماست، فرق اساسی دارد -

چیزیکه این نظریه برخورد تمدن‌ها مطرح می‌کند و فوق‌العاده خطرناک هم است، این است که نه تنها امکان برخورد میان این تمدن‌ها همیشه وجود دارد، بلکه جلوگیری از چنین برخورد‌هایی در واقع امکان‌پذیر نیست بقول او لب‌های این تمدن‌ها همیشه خونین است - وانگهی او این تمدن‌ها را برای غرب خطرناک می‌داند - این مسئله انفاقی نیست برای اینکه مثالی که او می‌زند از تمدن اسلامی می‌زند و چنانکه مشاهده می‌کنیم، امروزه هر کجا که تمدن اسلامی با تمدن‌های دیگر در تماس است، "لب‌های خونین" دیده می‌شود - وی برای روشن شدن این نظریه مثال‌های مختلفی مطرح می‌کند، از جمله بوسنی و کشمیر ولی از تاجکستان و چین اصلاً نام نمی‌برد، در حالیکه دیدیم ارتش شوروی بعد از کشتار هزاران هزار مسلمان آنجا را مجدداً به کمونیست‌ها باز گرداند، به بهانه اینکه تاجکستان و چین مسلمان ممکن است به افغانستان و ایران نزدیک شود و از هیچکس هم صدایی برنخواست - خطر در این نظریه همین است که او این فواجع سال‌های اخیر را در دنیای اسلامی یک امر اجتناب‌ناپذیر و ضروری می‌داند و به طور غیر مستقیم می‌خواهد تمدن اسلامی را معاند بی‌چون چرای تمدن غرب و نمود سازد و نظریه بسیاری از نیروهای غرب را که به دنبال تبدیل تمدن اسلامی به صورت دشمن غرب هستند به نحوی سر پوشیده تأکید کند -

نکته‌ای دیگر که حایز توجه است این است که نظریه سازان این نظریه به عنوان یک مثال فکری ارائه می‌دهند - خیلی فکر کردیم تا برای ترجمه کلمه‌ای که او به کار می‌بردند و امروزه در زبان انگلیسی خیلی رایج است یعنی کلمه "پارادایم" PARADIGM، واژه فارسی مطابق با مفهوم فعلی آن آنچه واقعاً خاطر نشین و مطبوع‌باشد، نیافتیم -

”پارادایم“ در اصل يك اصطلاح افلاطونی است و كه امروزه به معنای جهان بینی و نظریه کلی است كه انسان راجع به قلمروى از هستی دارد و باتوجه به آن نظریه به تفحص و بررسی جزئیات درونی آن قلمرو می پردازد - علوم جدید برای خود يك ”پارادایم“ دارد مثل علوم سیاسی نیز برای خود يك ”پارادایم“ از کلمه یونانی ”پارادایگما“ درست کرده است كه نخستین بار افلاطون آن را به كار برده و وقتی به زبان فارسی وارد گردید ، کلماتی چون ”مثال“، ”عالم مثال“ و ”مثال فکری“ در مقابل آن به كار برده شد ولی اکنون ممكن است مفهوم آن معانی كه كلمه ”پارادایم“ انگلیسی در ذهن برخی دارد ، نداشته باشد چون مفهوم آن به صورتی كه اکنون به زبانهای اروپایی مطرح است در واژه قدیم فارسی وجود ندارد - در هر حال ، مقصود آن جهان بینی ، آن فكر ، آن اندیشه ، آن نظری كه حاكم بر موضوعی است كه مورد بررسی ماست -

هیچ موضوعی را نمی توان بدون يك ”نظر“ مورد بررسی قرار داد و تجربه صرف امکان پذیر نیست - انسان باتوجه به جهان بینی و ”پارادایم“ حاكم بر اندیشه خویش آنچه را می خواهد انتخاب و تجربه می كند - موضوع بحث این است كه اگر ما بخواهیم این الگوی فکری و این نظر را كه پایه علوم سیاسی را واقعیت تمدن‌ها و نه ایدئولوژی و یاملیت گرایی قرار می دهد ، بپذیریم - به نظر هانتینگتون و امثال او ، یقیناً تمام پدیدارها را در قلمرو علوم سیاسی در بر نخواهد داشت - در واقع در علوم جدید هیچ نظری نیست كه تمام امكانات را در بر بگیرد - حتی اگر ایدئولوژی را نیز در نظر بگیریم آنهم كاملاً فراگیر نیست و استثنا خواهد داشت و داشته است - ولی به نظر صاحبان این نظریه ”برخورد تمدن‌ها“ نظریه ای است كه بیشتر از نظریه های دیگر شمول دارد ، یعنی بیشتر پدیدارها و حوادث مهم زمینه سیاسی را در آینده می تواند در بر بگیرد - به همین جهت است كه می بینیم ، سلسله مقالاتی كه پیرامون این نظر نوشته شده مانند يك طوفان جهان فکری را در سراسر دنیا تا حدی غیر منتظره مورد توجه خود قرار داده است - در هر حال خود هانتینگتون نیز به وجود استثناء در نظریه خویش اذعان می كرد از مثالهای كه می زد ، حمله عراق به كویت بود - این حمله درست مخالف نظری است كه وی مطرح ساخته است ، یعنی در درون يك تمدن ، مملكت مسلمان به مملكت دیگر حمله كرد ، كشورهایی داخل آن تمدن به دو دسته تقسیم شدند و عده ای از عراق و عده ای نیز از غرب حمایت كردند و علیه عضوی از تمدن خود به پا خاستند -

وی اضافه می كند كه اینگونه استثناها وجود دارد ولی مثال عراق و كویت شاید

آخرین استثنای مهم از این نوع باشد، زیرا این جنگ در دوران تحولی رخ داده است یعنی تحول از دوران ایدئولوژیک به دوران جدید اصالت و اهمیت تمدنها - در هر حال این مورد يك استثنا است -

استثنای دیگر کشمکش بین کشورهای شمالی و جنوبی است یعنی کشورهای فقیر و غنی - به نظر او این مسئله نیز نمی تواند محوری برای نظام جدید بشر روی کره زمین باشد - سپس به ذکر حوادثی می پردازد که در دو سه سال گذشته رخ داده، و برعکس مؤید نظریه اوست - از مسائلی که او از آنها نام می برد و برای ما مسلمانان نیز حایز اهمیت است، مسئله بوسنی، چین و کشمیر است - در دو سال اخیر هزاران هزار مسلمان در آنجا کشته شده اند، در حالیکه آنها ادعا می کردند که مسلمانان چندان متعصبی هم نیستند - این نکته را باید متذکر شد که مسلمانان بوسنی از نژاد اسلاواند و قیافه ای کاملاً اروپای دارند و در خیابان و محله های عبور و مرور اصلاً نمی توان هیچ فرقی بین آنها و سربهای ارتدوکس و یاکرواتهای کاتولیک ملاحظه کرد و فقط از لحاظ فرهنگی و دینی مسلمان اند - اما با وجود این همبستگی نژادی و ملی و لسانی با سربها و کرواتها برای آنها عرصه حیات خیلی تنگ گردید - و دیدیم که غرب و مخصوصاً اروپا نیز کوچکترین کاری برای نجات آنها انجام ندادند و مخالف تمام اصولی که از آنها دائماً سخن می گوید فقط حرف زد و فرصتی ایجاد کرد تا آنها را از بین ببرند و اگر می توانست همین وضع را ادامه می داد - این حقیقتی است که همه می دانند و خود امر بسیار مهمی است زیرا به تمام مسلمانان متجدد و غرب گرا در ترکیه، مصر و سایر بلاد اسلامی اثبات کرده و نشان داده است که هنگامی که مسئله حیاتی پیش می آید بازی کردن نقش عروسک غرب، کوچکترین اثری ندارد - مسئله بوسنی نکته عطفی است در تاریخ که فکر می کنیم در سالهای آینده شاهد نتایج آن می شویم -

مثال دیگری که هانتینگتون مطرح می کند مسئله آذربایجان است - این کشور باندازه ارمنستان و سعت دارد ولی مقدار زیادی از خاک آن توسط ارمنستان و به کمک قشون روسی اشغال شده است - بدون آنکه کسی به آذربایجان کمک کند، در غرب هم هیچ کس از این مسئله بطور جدی صحبت نمی کند - اما اگر این جریان برعکس بود و اگر آن آذربایجان نصف خاک ارمنستان را گرفته بود، هیچ روزنامه ای در نیویورک، واشنگتن و لوس آنجلس نمی بود که راجع به آن بحث نمی کرد - هانتینگتون اضافه می کند که عوامل مؤثر در این پدیدار ملی یا اقتصادی نیست بلکه تمدنی است، یعنی يك تمدن،

تمدن غرب، نسبت به واحدی که حس می‌کند به خودش متعلق نیست در مقابل آنچه از آن خود می‌داند، دید کاملاً تفاوتی دارد، درست برعکس عصر ایدئولوژی که در آن مثلاً، اگر حبشه کودتا می‌کرد و مارکسیست می‌شد، شوروی بیشتر از آن دفاع می‌کرد تا از یونان ارتدوکس که مذهب آن خیلی نزدیک به مذهب روسیه بود ولی کمونیست نبود از نظام دموکراسی یا دیکتاتوری برخوردار بود.

مهمترین مسئله دیگر از نظر هانتینگتون برای آینده، نگاهی است که غرب به آسیای مرکزی دارد - نگاهی که نگاه دوستانه نیست، چون اهالی آن دیار بالاخره مسلمان هستند و به تمدن روسیه ارتدوکس تعلق ندارند و به تمدن اسلامی وابسته هستند - مشاهده می‌کنیم چگونه سرکوبی مطلق تمام نیروهای ملی و مذهبی آسیای مرکزی به نام بنیادگرایی انجام می‌گیرد با نتایجی که برای همه روشن است، بویژه در تاجیکستان و چین که سیاست فعلی با عواقب فوق‌العاده و وحشتناکی همراه است - این حادثه البته برای فرهنگ ایران که تاجیکستان یکی از مهمترین مراکز خارج از مرزش محسوب می‌شود، يك فاجعه بزرگ است -

بالاخره، از جمله جریان‌ها مربوط اهمیت واحد‌های تمدنی، چین و رابطه اش با کره از لحاظ بدست آوردن بمب هسته ای است - مسئله ای که این روزها بسیار مهم است ولی حتی ژاپن نیز تا حدی آکراه دارد، کره شمالی را تحت فشار اقتصادی یا بازرگانی قرار بدهد - این خود نکته قابل توجهی است - از آنجا که تمدن ژاپن تمدنی است که به آمریکا خیلی نزدیک است، اما يك سلسله عوامل تمدنی خارج از قلمرو روابط اقتصادی و سیاسی فعلی در اینجا مطرح است - هانتینگتون حتی بازیهای المپیک سال دو هزار را که به چین ندادند، در زمره این صف بندی "تمدنی" می‌شمارد زیرا کشورها فقط در چار چوپ صف آرای تمدنی رأی دادند - تمام کشورهای اروپایی به استرالیا و کشورهای اسلامی و آسیای غیر اسلامی نیز به چین رأی دادند - کشورها مثل دوران استعمار قدیم و یا مثل دوران تقسیم بندی کشورها به کشورهای دموکراتیک یا کمونیستی نبود بلکه بر اساس واحدهای تمدنی بود -

در هر حال، هانتینگتون دو فکر را از لحاظ امکان ساختن آینده بشر کاملاً رد می‌کند، یکی این فکر است که دنیا به صورت قدیم که در آن ملل کاملاً جدا از هم عمل می‌کردند، به صورت يك ملت در مقابل ملتی دیگر با هم برخورد خواهند کرد و کشورها باقی خواهند ماند و یکی هم این فکر است که يك تمدن تمام جهان را در برخواهد گرفت - نتیجه گیری

هائینگتون از این مسئله مهم طبعاً مورد بحث فراوان قرار گرفته است و بیشتر منتقدین کوشیده اند نقاط ضعف آن را آشکار سازند، اگرچه برغم جنبه خطرناک این نظریه که رابطه بین تمدن‌ها را صرفاً خصمانه می‌بیند، اصالت و اهمیت تمدن‌ها به صورت واحد‌های اصلی تقسیم بندی بشریت از حقیقت برخوردار است -

برخورد تمدن‌ها و پیامدهای آن برای جامعه اسلامی

یکی از نتایج نه‌ای آقای هائینگتون این است که این موقعیت جدید مبتنی بر اصالت تمدن‌ها که آینده بشر را تعیین خواهد کرد، سهم بسیار مهمی در تجزیه کردن ایالت متحده خواهد داشت - اگرچه آمریکا به صورت ایالات متحده در آمده است باز هم در داخل آن نیروهایی غیر از نیروهای تمدن و فرهنگ غربی کم کم در حال متشکل ساختن خود است، تشکلی که بیشتر به فقدان اتحاد آن کشور منجر خواهد شد - اکنون گروه‌های سیاسی اعم از سیاه پوستان، آسیایی‌ها، اسپانیایی‌ها و مسلمانان که ممکن است در ده سال آینده نیرویی بس مهمی محسوب شوند، به وجود آمده اند که می‌توانند در جامعه آمریکائی فشاری ایجاد کنند - با ادامه چنین روش، ممکن است اساسی که وحدت آمریکا را حفظ می‌کرد، ترك بردارد - به همین جهت برخورد تمدن‌ها بیش از هر جای دیگر ممکن است در درون جامعه آمریکا صورت بگیرد -

در هند و در چین هم چنین احتمالی وجود دارد - اما فقط دو نیرو در داخل آنها باهم برخورد دارند، یعنی اسلام و آیین هندو در مملکت هندو و آیین کنفوسیوسی در مملکت چین، در حالیکه مسئله آمریکائی کمی فرق می‌کند - آمریکا شبیه به مینیاتوری است از تمام دنیا، یعنی تمام تمدن‌های دنیا در داخل آمریکا وجود دارند و با تقویت حس هویت گروه‌های مختلف مبتنی بر فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون، اینکه این جامعه به کجا خواهد رفت، مسئله غامضی را پیش می‌آورد و ممکن است اصلاً نحوه زیست و ساختار جامعه آمریکا در پنجاه سال آینده بکلی تغییر شکل دهد - به عقیده ما البته همه چیز به دست خداست و آینده گویی نیز یکی از عبث‌ترین کارهاست، لیکن در اینجا منظور پیشگویی نیست بلکه طرح عوامل مؤثر در شکل گیری آینده جامعه آمریکا و از همه مهمتر خارج از این کشور و بقیه ممالک جهان است -

البته برای ایرانیها فکر کردن پیرامون مسئله ای که مطرح شد، امر آسانی نیست، زیرا ایشان در دورانی از تاریخ کشور خویش رشد کرده و فکر کرده و به مدرسه رفته و شکل

گرفته اند که نیروی ملی‌گرایی قوی‌ترین نیروها بود - در ایران نیروی ملی‌گرایی با نیروی ملی‌گرایی که در ممالک عربی و ترکیه، یعنی "واحد مهم تمدن اسلامی، وجود داشت، فرق می‌کرد - اولاً ایرانی‌ها هیچوقت آن شدت و غلظت نوع حاد ناسیونالیسم ترکی را دنبال نکردند، به آن صورت خنده‌آوری که حضرت آدم هم ترک بودند و از این قبیل ادعاهای مضحک البته در حال حاضر عکس‌العمل شدیدی در ترکیه برضد زیاده‌روی‌های دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۶۰ وجود دارد که آن هم آینده‌قابل توجهی خواهد داشت - همچنین وضع ایران مثل ناسیونالیسم عربی نبود از آنجا که متأسفانه کشور‌های واحد فارسی‌زبان بعزت تحولات سیاسی که در نتیجه سیاست انگلستان و روسیه انجام گرفت يك واحد فارسی‌زبان در آسیا به وجود آوردند و ناسیونالیسم ایرانی نتوانست از تاجیکستان تا افغانستان و ایران را در بر گرفته و يك جنبه جغرافیایی مستمری، چنانکه در جهان عرب دیده می‌شود و ناسیونالیسم عرب بر آن تکیه داشته است، در برگیرد، این است که ناسیونالیسم در ایران همیشه به صورت دیگری بود و همواره دو نوع ملی‌گرایی مختلف را با هم توأم داشت که يك نوع تشنجی حتی در داخل خود ایران بین افراد ایجاد کرده بود: یکی ناسیونالیسمی که از تاریخ اروپا به ایران آمده بود که همان ناسیونالیسم انقلاب فرانسو بود که طبق آن ملت توسط مرزهای جغرافیایی مشخص می‌شود و سپس افراد آن ملت در داخل آن مرز جغرافیایی حقوق خاصی برای خودشان به دست می‌آورند و خارج از آن خطی که کشیده می‌شود آنها برای یکدیگر بکلی بیگانه هستند و هیچ ارتباطی با افراد هم‌نوع آن طرف مرز ندارند البته این يك تجربه جدیدی برای ایران بود -

نوع دوم ناسیونالیسم که نوع عمیقتری است و اسم ناسیونالیسم را نیز نباید در مورد آن به کار برد، چون خود این کلمه نیز فرانسوی است، همان میهن پرستی مبتنی بر اعتقاد خیلی عمیق به فرهنگ ایران و ایران زمین به معنای وسیع سنتی آن واژه بود، یعنی هویت ایرانی بر فرهنگی مبتنی بود که مرزهایش آنچنان خاکی نبود البته با آب و خاک ایران زمین کاملاً مرتبط بود و توضیح آن هم آنچنان آسان نبود - اصفهان و شیراز و خراسان و آذربایجان که مرکز آنها ایران بود ولی مرزهایش دقیقاً قابل تعریف نبودند و تعیین حدود و ثغور آن به این سادگیها نبود در عین حال که دارای يك هویت خیلی قوی بود، يك آگاهی آشکار نسبت به آن وجود داشت، شاید خیلی از ایرانی‌ها تعجب کنند که وقتی مجسمه‌لینن را از "دوشنبه" پایین آوردند، مجسمه این سینا را جای آن قرار دادند، کمتر کسی بین ایرانیان آگاه بود که تاجیکی‌ها تا این حد به افرادی که در خاک فعلی ایران زندگی می‌کردند،

علاقه‌مند بودند و متعلق به وطن بزرگتر فرهنگ ایران بودند-

این یکی از پدیده‌های ناسیونالیسم تعیین‌کننده جهان بینی بیشتر ایرانیها بود- چه ایرانیها، برعکس يك نوع لا ابالیگری ظاهری که بعضاً نشان می‌دهند، علاقه عمیقی که به وطن خود دارند و به همین دلیل در تاریخ آنها بدترین مهاجرین بوده‌اند - ایرانیها برعکس عربها که از عربستان مهاجرت کردند و رفتند تا مراکش و اصلاً زبان و آداب و رسوم این سرزمین‌ها را تغییر دادند، مهاجرین بسیار بدی بودند - هر کجا که می‌رفتند فوراً دلشان برای ایران تنگ می‌شد و برمی‌گشتند - در تاریخ چندین هزار ساله کشور ایران مهاجرین ایرانی به خارج بسیار کم بوده‌اند - عده‌ای از زرتشتی‌ها در صدر اسلام و عده‌ای هم از مسلمانان در دوره صفویه به هند رفتند و تعدادی نیز در دوره مشروطه به استانبول مهاجرت کردند، ولی نمی‌توان از این به عنوان يك مهاجرت عظیم نام برد - اولین بار در تاریخ در دهه‌های ۵۰، ۶۰ همین قرن مهاجرت بزرگ به خارج از ایران رخ داده است - در هر حال، برای ایرانیان همیشه يك پیوند بسیار عمیقی با فرهنگ و هویت ایرانی وجود داشته است -

در عین حال این وطن‌گرایی ایرانیان همیشه به صورت سیاسی به معنای امروزی جلوه‌گر نشده است - مثلاً ایرانیها در دوره اسلامی قبول کرده بودند که پادشاهانشان ترك نژاد باشند مانند سلجوقیان و غزنویان و برای ایرانیان مسئله ملی و نژادی به معنی جدید مطرح نبود بلکه مسئله فرهنگی مطرح بود - هنگامی که سلاطین سلجوقی بر ایران حکومت می‌کردند وزیرشان فرزانه یگانه ایرانی خواجه نظام‌الملک بود و آنان پشتیبانان بزرگ زبان فارسی بودند و این عصر دوره اعتلای زبان و ادبیات فارسی محسوب می‌شود - برای ایرانیان فرق نمی‌کرد که نژاد پادشاهان آنها چه بود، آنچه برای شان مهم بود فرهنگ ایران بود - همیشه وضع به صورتی بود که این فرهنگ عاملی اصلی بود و به همین جهت می‌توانست نیروهای قویتر نظامی را که به حدود و ثغور مختلف ایران از شرق و غرب تاخت و تاز می‌کردند مستحیل کند - ولی از قرن گذشته به بعد طبعاً بخاطر اینکه ما مواجه شدیم با استیلای تمدن غرب مبتنی بر ناسیونالیسمی که از انقلاب فرانسه بر گرفته شده بود، این وضع کاملاً تغییر کرد-

در اینجا لازم است اشاره به امری تاریخی بشود که آثار آن برای ایران بس گران بوده است - انگلستان برعکس فرانسه از نوع ناسیونالیسمی که از انقلاب فرانسه ناشی گردید پیروی نکرد و هیچگاه در آنجا کودتائی رخ نداد چنانکه هنوز نیز به زبان انگلیسی مانند فارسی کلمه فرانسوی کودتا به کار برده می‌شود و واژه انگلیسی برای آن وجود ندارد - ولی

پس از استقرار امپراطوری بریتانیا، آن دولت نهایت استفاده را از ناسیونالیسم تازه ریشه دوانده در ممالک اسلامی مانند ایران کرد و رویهمرفته غربیها باتششید رقابت‌های محلی و حتی احیای خصومت‌های دیرین مانند آنچه بین عثمانیان و صفویان وجود داشت و سیاست حکومت مبتنی بر ایجاد تفرقه، منافع خود را حفظ کردند و هنوز هم می‌کنند - ایرانیان میهن پرست که می‌خواستند هویت ایران را در دوران سخت حفظ کنند البته بر روی ناسیونالیسم ایرانی تکیه می‌کردند و چاره‌ای نیز جز این نبود چنانکه ترکان و دیگران نیز چنین می‌کردند - اما همین وجود واحدهای کوچک ترکه دشمنی بین آنان دایماً برانگیخته می‌شد زمینه را برای استیلای غرب فراهم ساخته بود و به تراژدیهای فراوان منجر شد که آخرین فصل آن جنگ خانمان سوز بین ایران و عراق بود - در این زمینه بیمورد نیست که از جنگ خلیج فارس نیز نام برد که پانصد میلیارد دلار از پول مردم آن ناحیه را روانه غرب کرد - به نظر هانتینگتون که مورد تأیید ما نیز هست با احتمال قوی این دوره خصومت شدید بین واحدهای داخل یک تمدن سپری شده است - لذا لازم است در قالب وضع جدیدی که پیش آمده است راجع به عشقی که ایرانیان به ایران دارند مجدداً فکری کرد - از امروز تمدن به عنوان واحدی بزرگتر اثر خیلی مهمتری از گذشته خواهد گذاشت نه اینکه رقابتها در درون تمدنها بکلی از بین برود - خدای را شکر که برغم کوشش فراوان برای اتحاد بین کشورهای اروپایی و غرب بطور کلی هنوز این ممالک با هم نزاع دارند در غیر این صورت معلوم نیست که در غارت کردن بقیه دنیا تا کجا پیش می‌رفتند؟ هنوز آلمان و فرانسه باهم رقابت دارند، انگلیس از پیوستن به جامعه اروپا وحشت دارد، ولی در عین حال این واحدها در داخل یک تمدن به صورت یک عامل خیلی مهمتری در می‌آید چنانچه در اروپا می‌بینیم - اروپا که ناسیونالیسم را اختراع کرد، صد سال فرانسه و انگلیس باهم جنگیدند، آلمان و فرانسه سه جنگ بزرگ باهم داشتند که چندین میلیون انسان در آنها کشته شدند و اسپانیا و انگلستان باهم نبردهای سهمگینی داشتند - اکنون می‌بینیم بچه صورتی همین اروپا به عنوان یک تمدن در می‌آید و در مهاجرت را به سوی اروپائیهایی که اسماً فقط مسیحی هستند، باز می‌کند و در را بسوی هر کسی که اسماً مسلمان است می‌بندد و اگر فرانسه می‌تواند چهار میلیون نفر مراکشی و الجزایری را از فرانسه بیرون کند، اگرچه فعلاً خجالت می‌کشد، پس چرا کشورهای دیگر نمی‌توانند این کار را بکنند؟ حتی در اروپا که ما با اقتباس از آنها به ناسیونالیسم به صورت جدید آن توجه کرده ایم، بی‌شک در آنجا تمدن به صورت عاملی مهمتر جلوه گر می‌شود - به نظر ما ایران هم برغم نوع حکومت

آن بی شك بناچار باید به فعالیت‌هایی که در درون تمدنی که تمدن اسلامی است، رخ می دهد بیشتر توجه کند - این بدین معنا نیست که رقابت درونی وجود نخواهد داشت، اعراب و ایرانی‌ها باهم رقابت نکنند و یا ترک‌ها و عرب‌ها رقیب هم نباشند و قس علی‌هذا - ولی بدون شك باب جدیدی در این روابط گشوده خواهد شد - در این وضع جدید، در عین عشق به ایران و وطن دوستی، باید به معنای قدیم‌تر وطن پیش از نفوذ انقلاب فرانسه توجه کرد و يك نوع وطن دوستی ایجاد کرد که در عین عشق به ایران فعلی ارتباط نزدیکتری با سایر اعضای فرهنگی ایران زمین و نیز بقیه کشورهای مسلمان که باهم تشکیل دهنده یکی از درخشانترین تمدن‌های جهان هستیم، ایجاد کرد - آنچه هانتینگتون به عنوان خطر برای غرب می داند یعنی اتحاد اسلامی می تواند به صورت معکوس، وضع ایران و سایر کشورهای اسلامی را دشوارتر کند، باین معنی که غرب و نیز تمدن روس و ارتدوکس هر چه بیشتر به صورت يك تمدن واحد در آید در حالی که ایران و سایر کشورهای همسایه همواره در گروه ناسیونالیسم از نوع دو قرن گذشته باقی بمانند و حتی دیگر نتوانند يك کشور غربی را بر علیه دیگری بازی دهند و منافع خود را تاحدی حفظ کنند چنانکه در دو قرن گذشته می دادند -

آخرین بخش از نظریات هانتینگتون که واقعاً خطرناک است اشاره او به خطر اتحاد بین تمدن اسلامی و کنفوسیوسی و تباری آن دو برای غرب است - او می گوید که در وضع فعلی تباری سایر تمدن‌ها مهم نیست ولی تباری این دو تمدن می تواند غرب را از پای در آورد - در اینجا هانتینگتون اعلام خطر می کند که نزدیکی خیلی زیاد ایران و پاکستان و چین و اینکه این کشورها در برابر او زانو نمی زنند و حاضر نیستند اوامر آمریکا را اجرا کنند و این نوع رفتارها علامت نوعی اتحادیه ای است بین این دو تمدن که غرب نیز باید مواظب باشد که چنین اتحادیه به وجود نیاید - البته بعداً هم ممکن است ژاپن و چین نیز باهم متحد شوند که خطری بسیار بر این وضع خواهد افزود -

چنین نگرشی بسیار خطرناک و طرح آن از نظر اخلاقی و بشری نیز مطرود و موزیانه است، چون بزرگ جلوه دادن نیرویی که در واقع وجود ندارد، به بهانه اینکه ما را تهدید می کند و بعد سرکوبی آن، امری است از نظر اخلاقی منفی و مطرود - تمام تلاشهایی که از چند سال گذشته برای شاخ و برگ دادن به خطر بنیادگرایی اسلامی می شود نیز ایجاد يك خطر موهوم و مثل این است مردم الجزایر فردا صبح سانفرانسیسکو را تسخیر خواهند کرد - اصلاً کسی نمی تواند بر سرنوشت خود حاکم شود چون این امر خطری است برای غرب - تمام این جریان‌ها یعنی عوض کردن اهمیت تمدن‌ها که کاملاً حقیقی است به يك

تهدید برای تمدن غرب که همچنان استیلای خود را بر اقصای نقاط عالم ادامه می‌دهد، البته برای مسلمانان و بطور کلی شرقیان، امری خطیر است، مخصوصاً در صورتیکه غرب از ما چیز بسیار مهمی را می‌خواهد که نفت و حتی در آمد حاصله از نفت است - تاریخ پنجاه سال گذشته گواه بر این ادعا است و همه شاهدان که در آمد های نفتی مجدداً به صورت خرید اسلحه و غیره سرا زیر به شرق می‌شود - لذا باید از طرف افرادی که خود را از نظر فکری مسوؤل می‌دانند پاسخ قاطعی به این ادعاهای هانتینگتون که نفس وجود تمدن‌های دیگر که می‌خواهد اصالت و هویت خود را حفظ کند باعث برخورد با تمدن غرب خواهد شد، داده شود -

اولاً چه لزومی دارد که، حتی اگر تمدن‌های مختلف وجود دارند، اینها همیشه در حال تخصم باهم باشند - بچه دلیل فقط باید جنبه منفی دشمنی در نظر گرفته شود - ثانیاً نکته اساسی دیگری که بنظر ما از "برخورد تمدن‌ها" نیز مهمتر است این است که بتدریج دو نوع انسان متمایز از یکدیگر روی کره زمین پیدا می‌شوند - البته در گذشته نیز چنین بوده ولی امروزه این تقسیم بندی خیلی مشخص تر می‌شود:

۱ - معتقدین به خدا ۲ - منکرین خدا

تا به حال آنهایی که به خداوند اعتقادی نداشتند تقریباً همه غربی بوده اند - پدیداری دینی بدوایك پدیدار شرقی نبوده است و در واقع با استیلای مائو بر چین در چین شروع شد و بعد ژاپن و البته کشورهای دیگر آسیائی که کمونیست شدند تا حدی لائیک، سکولار و لادری و بی دین شدند - ولی اصولاً در تمدن‌های بزرگ دیگر آسیا یعنی تمدن اسلامی و هند و دنیای کنفوسیوسی قبل از استیلای کمونیسم بر قسمت بزرگی از آن و آنچه از سر زمین‌های آیین بودایی خارج از دنیای کمونیستی باقیمانده مثل ممالک بودای برمه، تایلند و غیره، اصولاً تعداد افرادی که اعتقاد به ارزشی متعالی از انسان، به حقیقتی ماورای حقیقت بشری نداشته اند تاکنون خیلی کم بود - بعضی‌ها به خداوند به عنوان "شخص" اعتقاد ندارند چون بودایی‌ها و کنفوسیوسی‌ها و دائویی‌ها که مبداء را به عنوان شخص نمی‌نگرند بلکه به عنوان يك حالت آگاهی و وجدان می‌نگرند که به آن نیروان یا نیروانا می‌گویند و یا يك اصل متفاوتی و کیهانی مانند تائو - ولی در هر حال اعتقاد به يك امری متعالی از انسان و حیات بشری انسان مشترک بین اکثر ابناء بشر وجود داشته و هنوز نیز دارد و این گروه به صورتی عمیقتر از تمایز تمدن‌ها از گروه منکرین خداوند متمایزند -

در غرب جریان‌اتی رخ می‌دهد که در نتیجه با سرعت فراوان آنچه از اخلاق مسیحی

تاکنون باقی مانده بود با گذراندن قوانین مربوط به همجنس بازی و غیره که مخالف نص عهد عتیق و عهد جدید است به فراموشی سپرده می شود. در نتیجه شکاف بزرگی در داخل خود آمریکا بین آنان که هنوز معتقد به مذهب پرتستان اند که سازنده جامعه آمریکا بوده است و مذهب کاتولیک و مخالفان دین به وجود می آید، در حالیکه در اروپا گرایش به دین خیلی کمتر از آمریکا است و در کشوری مانند فرانسه که کاتولیک است فقط یازده درصد مردم به کلیسا می روند و اختلاف بین پیروان فلسفه های لادری و معاند دین و متکر خداوند بامعتقدان به دین همه جا مشهود است.

پس در حالیکه گروه متکر مبداء بتدریج در مشرق زمین گسترش می یابد، در غرب رشد روز افزون این گروه شکاف اساسی در درون جامعه به وجود آورده است که در ابعادی بس عمیق تر از آنچه در تمدنهای دیگر مشهود است - به عقیده ما این اختلاف بین دو گروه هر روز نمایانتر شده و گروه بندی هایی به وجود می آورد که از اختلاف بین تمدنها اساسی تر است.

در هر حال یکی از پاسخهای اصلی به نظریه هانتینگتون این است که تمدنهای سنتی که بر تاریخ بشر تاکنون حکمفرما بوده است دارای اصول مشترک معنوی و اخلاقی باهم است و مبتنی بر اصولی است که ادیان مختلف حاکم بر این تمدنها متجلی ساخته است - ما به الاشتراک بین تمدنهای سنتی خیلی زیاد است و بیشتر از چیزی است که موجب تفرقه بین آنان می شود - بین ادیان مختلف، اگر انسان به آن توجه کند، اصول مشترک زیاد است، در حالی که هیچ راه آشتی بین معتقدین به اصول متعالی از بشر و آنهایی که فقط واقعیت زمینی بشر را قبول دارند وجود ندارد، مگر یک نوع صلح مصلحتی تا بتوانند باهم زندگی کنند.

به عقیده ما امکان بیشتر دارد که تمدنهای سنتی مختلف، یا بهتر بگوییم آنچه از این تمدنها باقی مانده است بتواند با اتکاء به ارزشهای معنوی خود با نوع همکاری و تعاون جلوی برخورد بین تمدن ها را بگیرد به جای اینکه دنیا تبدیل شود بیک صحنه پهناور برخورد هفت یا هشت واحد بزرگ غول آسا که خطر آن خیلی بیشتر خواهد بود از تصادم ممالک و واحدهایی که طبعاً کوچکتر است و یا آن دو اردوی ایدیولوژیکی کمونیسم و دموکراتیک که بعلت و اهمه فوق العاده از هم دیگر چهل سال دنیا را در صلح و آرامش نگهداشتند - در هر حال این نکته بسیار اساسی و آینده ساز است - آینده برای انانی که معتقدند در دست خداوند است ولی از آنجا که ما بشر هستیم و خداوند به ما آزادی فکر و عمل داده، ما

مسئول اعمال و اندیشه خود نیز هستیم، باید بامکان تعاون بین تمدن‌ها و گروه‌های سنتی که با اصول مشترك معنوی اعتقاد دارند و جلوگیری از فکر لزوم برخورد بین تمدن‌ها چنانکه هانتینگتون مطرح ساخته است بیاندیشیم و در راه تحقق پذیرفتن این همکاری و تعاون تا حد امکان گام برداریم - نباید اجازه داد که نظریه برخورد بین تمدن‌ها به صورت يك پیشگوئی تحقق یافته در آید و باید امید داشت که معتقدان به مبداء بالاتحاد بیشتر بین خود و برغم مخالفت اصولی آنان با منکران مبداء و این حقیقت که این استقطاب و رای مرزهای تمدن‌های موجود است بتوانند گامی در راه جلوگیری از خصومت و برخورد بین تمدن‌ها بردارند و با توجه به اصول معنوی با اجتناب ناپذیری این برخورد مقابله کنند-

در خاتمه باید متذکر شد که هیچ اندیشمند مسلمان که به آینده خود علاقه مند است نمی تواند نسبت به مطالبی که هانتینگتون در کتاب معروف خود مطرح ساخته است بی علاقه باشد و امیدوارم این مختصر فتح بانی ناچیز در بحث پیرامون این مهم بوده باشد-



منابع مأخذ

- ۱- این مقاله هانتینگتون، توسط گروهی افراد مختلف، از جین کرک پتریک گرفته تا فواد عجمی در شماره پائیز همان مجله فارین افیرز پاسخ داده شد - بعداً نیز در شماره ماه دسامبر، پاسخ نهائی توسط هانتینگتون به اعتراضاتی که به دید او شده بود، انجام پذیرفت-

تئوری اسلامی معرفت از دیدگاه مُلا صدرا و اقبال

دکتر وحید عشرت

نخست باید اعتراف کنم که استقصاء آثار مُلا صدرا بدلایلی برای ما میسر نبود. بهمین علت است که روش معرفت شناسی مُلا صدرا را برای این مختصر عنوان کردم، زیرا بحث پیرامون این موضوع بدلیلی آسانتر است که روش معرفت شناسی مُلا صدرا با روش متداول بین حکماء اسلامی چندان متفاوت نیست. عیناً مثل علامه اقبال روش مُلا صدرا مبتنی بر دو اصل است. یکی اینکه عقل استدلالی بتنهائی برای اثبات حقیقت کافی نیست بلکه باید آمیخته با شهود و اشراق نیز باشد. این همان اندیشه ایست که توسط امام غزالی ارائه شد: ”درك مفهوم واقعی استواء علی العرش برای ما غیر ممکن است.“ بعبارت دیگر کنه و واقعیت چیزها در فهم ما نمی گنجد و این دنیای علمی که ما تشکیل داده ایم مبنی بر پایه اصول فکر شخصی و ذهنی است.

عمانوئیل کانت عیناً مثل مُلا صدرا معتقد به محدود بودن عقل محض است. همینطور اقبال نیز در خطبات خود عقل را بدو بخش، عقل جزئی و عقل کلی، تقسیم کرد و در تبعیت از مولوی بر نارسائی عقل اصرار می کند و در خصوص شناخت همین عقیده محور سنت فکری اسلامی است و يك مسئله اساسی علم الکلام اسلامی انگاشته می شود یا بهتر بگوییم طبق تئوری شناخت اسلامی و غربی مسلم است که معرفت حقایق ما بعد الطبیعی و حقیقت و کنه اشیاء غیر ممکن است. در پرتو این عقیده مفهوم این دعاء

پیغمبر گرامی اسلام بخوبی روشن می شود که می فرمودند: ” خداوند! مرا از حقیقت و کنه اشیاء آگاه کن. “ چنانچه معرفت از حقیقت اشیاء یکسره غیر ممکن بود. این دعا دلالت دارد که معرفت حقیقت اشیاء امری ممکن و قابل تحصیل است و تنها حکماء اسلام هستند که بسوی این حقیقت توجه نکردند

مطلب دومی که می خواهم عرض کنم این است که روش فلسفی مُلا صدرا نیز ارتباطی و تطبیقی است. وی قبلاً فلسفه استدلالی را با فلسفه مشائی و پس از آن هر دو فلسفه مذکور را با اصول عرفان ابن عربی و صدر الدین قونوی آشتی داد و سپس آنها را با وحی مرتبط کرد و با عقاید شیعه تطبیق داد. مُلا صدرا تطبیق عقاید شیعه با سنت فکر اسلامی را استادانه انجام داد. روش فکری مُلا صدرا عبارت از تشریح، تطبیق و تعبیر عرفانی است.

نخست فلو متفکر یهودی اسکندریه این روش را برای سازگاری عقاید یهودی با فلسفه افلاطون استفاده کرد و در پیروی او فلاطینوس، متفکر مسیحی، این روش را برای تطابق عقاید مسیحی با فلسفی بکار برد. اسکندی نخستین فیلسوف مسلمان و پس از آن فارابی و ابن سینا همین روش را در جهان اسلام رواج دادند که زیر بنای علم کلام اسلامی را تشکیل می دهد. همین روش در شبه قاره راه یافت. در شبه قاره سرسید احمد خان و علامه اقبال نیز همین روش فکری را دنبال کردند. اقبال در تألیف خود بنام تجدید بنای اندیشه اسلامی با ایجاد هماهنگی بین نتایج علوم جدید غربی یعنی علوم طبیعی و روانشناسی و علوم اجتماعی و عقاید اسلامی فرهنگ جدید غرب را توسعه و دنبال فرهنگ اسلامی قلمداد کرد.

با توجه به مطالب مذکور روش تفکر و اندیشه متفکرین جدید و قدیم اسلامی روش تطبیق بود. بنا بر این طرز تفکر مُلا صدرا و اقبال کاملاً یکنواخت و یکسان است. بنظرم متأسفانه متفکرین اسلامی بجای کشف روش جدید فکری تمامی توانائیهای فکری خود را وقف ایجاد هماهنگی و سازگاری میان فلسفه و علوم تجربی نمودند، در حالیکه وظیفه متفکران و اندیشمندان این نبود که در تقلید کور کورانه علم کلام یهودی و مسیحی به سازگاری میان مذهب و علوم تجربی و فلسفه بپردازند. آنچه را که قرآن با حکمت نامگذاری می کند در میان مسلمانها ریشه نگرفت و مسلمانان بجای آن يك طومار بیهوده علم کلام یهودی و مسیحی را با سینه خود چسپاندند که نه تنها موجب سستی زیر بنای حکمت قرآن گردید بلکه مطالب و معتقدات قرآن نیز مورد شك و تردید قرار گرفت. مسلمانان بجای برپا ساختن تمدن بر اساس حکمت اسلامی دستاوردهای دیگران را اسلامی ساختند. از اسکندی،

فارابی، ابن سینا و ابن عربی گرفته تا مُلا صدرا و اقبال فاجعه ما همین است که در اندیشه های آنها فلسفه و علوم بر قرآن اولویت و تقدم پیدا کردند.

روش صدرا و اقبال از نظر ایجاد سازگاری میان علوم و عقاید دینی با همدیگر شباهت کلی دارند. مُلا صدرا عقاید شیعه را و اقبال عقاید سنی را بر علوم جدید تطبیق کرد. سؤال من این است که چرا مُلا صدرا و اقبال و حکمای دیگر فلسفه یونان و جدید و علوم را اساس و بنیاد قرار دادند و قرآن را طبق آنها تفسیر و تشریح نمودند؟ این فاجعه ایست که نیاز به شرح و بیان ندارد چنانچه فیلسوفان اسلامی قرآن را اساس و بنیاد قرار دادند و فلسفه قدیم و جدید و علوم را با قرآن تطبیق دادند این واقعاً گامی در مسیر درست بود. اما متأسفانه جواب قسمت دوم سوال مذکور منتفی است.

علم چیست؟ اگر من این سؤال را طبق این حدیث پیامبر گرامی اسلام که "خدایا مرا از کنه و حقیقت اشیا آگاه بفرما" مطرح کنم تعریف علم و دستیابی به حقیقت اشیا "علم" خواهد بود. در قرآن کریم آمده است که خداوند آدم را علم اسماء اشیا تعلیم فرمود که آدم بدینوسیله به معرفت حقیقت اشیا دست یافت. اکنون مفهوم علم یا دانستن باید توجه کرد.

لازم بتذکر است که دانستن مفاهیم متعددی دارد. گاهی دانستن مفهوم بسیار ساده ای دارد. مثلاً آیا من زید را می شناسم و منظور از این شناخت آشنایی سطحی است. دانستن بمعنی "چگونه" هم بکار می رود و نوع این معرفت و آشنائی فنی و هنری است. مثلاً چگونه سوار اسب می شوند (آشنائی با فن اسب سواری). اتومبیل را چگونه می رانند. اما دقیق ترین مفهوم دانستن و یا معرفت مفهوم قضایی و خبری آن است مثلاً بنده می دانم که مُلا صدرا اهل شیراز بود. در این جمله پس از آنکه يك قضیه ذکر شده است بنده می دانم که شما روی من نشستید. از آنکه می دانم که پاکستان کشور دوست و مجاور ایران است. در این قضایا تنها چیزیکه قابل درک است صداقت قضایا است. اما مفهوم دانستن و یا علم بمنزله علم به صداقت قضایا نیز هست اما مغایر یا افعال دیگر مثل عقیده داشتن، امید داشتن و غیره می باشد. مفهوم دانستن باعتبار قوت و ضعف موازین مفاهیم متعددی دارد البته برای يك فیلسوف مفهوم قوی و شدید آن قابل قبول و اعتبار است و او همواره در پی قضایای پاک و منزه از هرگونه تردید و شبهه می باشد که راهی برای کذب در آنها نباشد البته بدون تجربه و مشاهده عمل دانستن تحقق نمی یابد. بی تردید تجربه و مشاهده باعث تقویت قضیه است. اما قادر به تصدیق حتمی و قطعی آن نیست ما فقط می توانیم که

مدعی صداقت باشیم. اکنون ما با صرف نظر از مباحث طولانی پیرا مون مفاهیم یقین بسوی مسایل و منابع علم و شناخت برمی گردیم که من آنرا به درجات علم تعبیر می کنیم زیرا شناخت از همین منابع بدست می آید و تدریجاً از همین منابع بمرتبہ یقینیات و تصدیقات ارتقاء می یابد. نقص فقط همینجاست که گروهی از فلاسفه شناخت را نه تنها در یک وسیله منحصر و محدود کردند بلکه صحت و اعتبار را نیز در همان منحصر ساختند و وسایل دیگر را نادیده گرفتند، در حالیکه تمامی این وسایل در قطعی و حتمی ساختن علم نقش لازم را ایفاء می نمایند و عمل شناخت را تکمیل می کنند فی المثل تجربه حسّی از واضح و روشن ترین وسایل مذکور است. زیرا ما در تجربه حسّی به یکی از حواس خودمان اعتماد می کنیم و بر اساس عملکرد آن درباره چیزی تصمیم گیری می کنیم. علم به وجود و خصایص اشیاء طبیعی از طریق دیدن و بوییدن و چشیدن حاصل می شود. حواس پنجگانه طبیعت را بر ما روشن می کنند. وجود ادراک، فریب، وهم و اشتباهات ادراک مسلم است. اما همه عبارت از ادراک درست و یا نادرست تجربه حسّی می باشند. این تجربیات پس از طی کردن مراحل تصدیق مبدل به علم می شوند و از آن پس تصدیق خارجی توسط عوامل خارجی و تصدیق داخلی توسط عوامل داخلی بعمل می آید.

وسیله اساسی و بالاتر نسبت به حس برای دستیابی به علم، عقل است که برمبنای استدلال استخراجی و استقرائی استوار است، ما از مقدمات گوناگون از طریق بکار بردن روش استخراجی و استقرائی استنتاج می کنیم. ما در استخراج از کل بسوی جز می رویم. مثلاً انسان فانی است، اسلم انسان است بنا براین اسلم نیز فانی است. روش استخراجی قابل اعتماد و قطعی است در حالیکه ما از طریق استقراء از جزئیات کلیات را ترتیب می دهیم مثلاً ما از مشاهده پکهزار زا غهای مشککی رنگ نتیجه گیری می کنیم چون در یکهزار مثال زاغ سفید نداریم بنا براین تمامی زاغها مشککی هستند، از استقرار فقط قابلیت فهم و درک طبیعت و خارج را پیدا می کنیم چرا که از مشاهده امثال مفرد از طریق جست منطقی استنتاج می کنیم. بنا براین آن نتیجه حاصله تا زمانی درست و صحیح است که برای تکذیب آن دلیل کافی نداشته باشیم. البته عقل از استعداد تفکر برخوردار است و منظور از عقل استعداد تفکر است که نتایج آن از اصول اولیه منطقی نیز فصیح تر است. گواهینامه بعنوان علم به حقیقی شناخته می شود. ما بر اساس گواهینامه بر علم و کارشناسی افراد اعتماد می کنیم. چهارمین درجه و ماخذ معرفت و علم شهود است و یقینی که بوسیله شهود شخصی دست می دهد نیز معتبر محسوب می شود.

اقبال و برگسان معتقد به وجود يك ارتباط اساسی (Organic) میان فکر و شهود هستند. گاهی شهود يك متفکر نتایجی را دست می دهد که با تلاش و زحمت قرنهای حاصل نمی شود. شهود در واقع یقینی است که تصادفاً درباره ظنی حاصل می شود شهود باین دلیل قابل رد و یا تکذیب است که هر کدام بطور سطحی آنرا تجربه می کند. اما باعتبار کمیت و کیفیت خود منحصر به سطح فکری صاحب اشراق است. از میان مآخذ و مبادی علم الهام نیز با اهمیت محسوب می شود ولو اینکه برای غیر صاحب الهام حجیت ندارد.

همانطوریکه شیخ احمد سرهندی در مکتوبات بیان نموده است زیرا این باعتبار کیفیت (ذهنی و شخصی خود) غیر قابل ابلاغ و انتقال است اما برای خود صاحب الهام بسیار قوی و معتبر است. الهام نوعاً در حالت خواب و احیاناً در حالت حیرت واقع می شود صاحب الهام در این حالت ارتباط مستقیم با حقیقت مطلق پیدا می کند و مفهوم آن نیز نسبت به کلمات فصیح تر است. عالی ترین سطح علم وحی است که قوی ترین مآخذ و مبداء معرفت است. در حین نزول وحی يك حالت خاصی صاحب وحی را دربرمی گیرد و وحی از چهار خصایص بسیار برجسته برخوردار است

اول اینکه: وحی بمعنای اصطلاحی فقط با انبیاء و رسل اختصاص دارد.

دوم اینکه: فصاحت و بلاغت ویژه آن است.

سوم اینکه خداوند جبرائیل را برای وحی به پیامبران خود مأمور کرد.

چهارم اینکه: با رحلت پیامبر گرامی اسلامی برای همیشه قطع شد. و اکنون فقط قرآنحوی وحی است. محك و مقیاس صحت عقاید اسلامی است. اکنون تمامی افکار و عقاید بر قرآن تطبیق شود و نه قرآن بر علوم و فلسفه و غیره.

متأسفانه ما برعکس عمل کردیم در حالیکه حق این بود که مذهب را ملاك صحت و صداقت نتایج علمی و فلسفی قرار می دادیم. اگر نزول وحی قضیه صادقه است. پس صحت و صداقت نتایج علوم بر مطابقت خود با قرآن انحصار دارد. امام رازی در فصل هفتم جلد دوم کتاب مباحث شرقیه تعریف علم را غیر ممکن می داند. وی معتقد است که ماهیت علم نیاز به کسب و تعریف ندارد بنظر ایشان علم جزئی در صورتی ممکن است که صورت معلوم در ذهن عالم حاصل شود. بنابراین علم عبارت از صورت حاصله ماهیت معلوم در ذهن عالم نیست. صورتی مطابق معلوم که در ذهن عالم مرتسم می شود علم است. باید شئی معلوم همراه با هر دوی جوهر و عرض وجود داشته باشد. در اینجا می خواستیم عرض کنیم که عامل مزیت وحی بر سایر مبادی علم این است که براساس

حضور و ارتباط مستقیم استوار است، در حالیکه برجسته ترین صفت مبادی دیگر علم تعقل است.

همانند امام رازی مُلا صدرا نیز معتقد است که علم نیز به حقایق تعلق دارد که متحد الحقیقت و باشند و تعریف این چنین حقایق غیر ممکن است. زیرا تعریف یا حد، مرکب از جنس قریب و فصل قریب است. و تردیدی نیست که این همه امور کلی است و چیزیکه وجود و ماهیت آن متفاوت نباشد فی نفسه هویت پذیر است. بنا بر این چطور تعریف آن بوسیله کلیات ممکن است؟ البته مُلا صدرا علم را يك حالت شهودی و اشراقی نفس می داند که در نهاد تشخص از قبل سرشته شده است و اصلاً تردیدی درباره آن ندارد. نظیر آن تصور وهبی و درونی رنود کارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) است که نه تجربی است و نه تخیلی. این تصور بدلیل ممتاز و پرواضح بودن بدیهی است. رنود کارت از این تصور وهبی وجود خدا را استنباط کرد و بدلیل علیت آن معلول را در قبال آن محدود و کوتاه خیال می کند.

بعقیده بنده وقتی يك فیلسوف در اغتشاش قضایای خود گیر می کند یا مثل کرم ابریشم مجبور به خفه شدن در ریشه های خود می شود و یا اینکه مجبور به اختراع تصور جدید باشد که برای اثبات آن دلیلی ندارد و بدون هرگونه دلیل و منطق آنرا می پذیرد، آنرا با اصول ریاضی و عقل مزین و مرصع می نماید و سپس عرضه می کند مثل افلاطون و ارسطو، تصور وهبی (Innate Ideal) دکارت از همین قبیل است. با اینکه متفکرین مذکور مدرسیت را محکوم می کنند اما خودشان از آن نجات پیدا نمی کنند و همین تصور بی دلیل و منطق خلاء درونی فیلسوف است که در سراسر زندگی پر نمی شود. پس از مطرح شدن تصور کمال مطلق توسط انسلم و آگستین چه موقعیتی برای تصور وهبی دکارت می ماند، در حالیکه تصور کمال مطلق هم وهبی است و هم شکلی از تئوری نوامیس افلاطون است و همین تصور وهبی در تصور مطلق هگل یافت می شود. معنای تمامی استدلال فلسفی دکارت و هگل اصول متعارفه (Axioms) است که بانروی لزوم منطقی پیش می رود. فلسفه پس از پذیرفتن تصور وهبی بعنوان مبنای علم يك کارفنی بیش باقی نمی ماند که دکارت و هگل با کمال مهارت انجام داده اند. لایب نیتس نیز همین اصول متعارفه را بعنوان مبنای علم می پذیرد که بعقیده او از ابتدای آفرینش در نهاد انسان سرشته شد. وی همانند فیلسوفان تجربه گرا ذهن انسان را لوح سپید نمی انگارد که بر آن تأثرات حسنی تاروپود علم را می بافند. زیرا موناد های وی یعنی ذرات روحی نیز گنبد های بی روزنه هست که منفذ به مهیجات

دنیای خارجی داشته باشد. و این امر مستلزم منحصر و محصور بودن علم در ذهن می باشد. تجربه فقط موجود ذهنی را آشکار می کند. در نتیجه این عقیده جان لاک که ذهن انسان شبیه به یک لوح سپید است و از تجربه می آموزد از بین می رود ذهن ما چیزی از قبیل آگاهی اولی بود؟ و یا قبل از تجربه (A priori) وجود ندارد نه جان لاک برای اثبات این عقیده دلیلی دارد و نه لایب نیس برای موندادی (روحی) بی روزنه خود.

اگرچه جان لاک راهی بجز پذیرفتن تصور مرج زد و قائم بالذات که مغایر با تأثرات حسی می باشد، پیدا نکرد. و این تصور مجرد جان لاک بجز انعکاس صدای تعقلات و یا تصورات سقراط چیزی نیست که قبلاً بشکل اعیان و امثال افلاطون و صور ارسطو در فلسفه وجود دارد و غالباً جان لاک مجبور شد که ذهن را بیش از لوح سپید پندارد. زیرا لوح ساده علم را اساس و بنیاد واضحی فراهم نمی کند.

بر کلی تلاش کرد تا این مسئله را بوسیله تصورات مجرد و تصورات جزئی حل نماید. تصورات مجرد تصوراتی هستند که منتسب به شخص، حادثه و یا شیئی نیستند بلکه تصورات کلیه و یا اسماء هستند. افلاطون همین را با تصور مطلق چیزی تعبیر نموده بود که جامع است. برعکس آن تصورات جزئی متعلق به حادثه و یا شخص هستند. تصورات کلیه اسماء و یا اعلامی هستند که برای ابلاغ و افهام و تفهیم بکار می بردند که بقول وی منشاء آنها زبان است و تسمیه تنها غرض وضع تصورات کلیه می باشد. این تصورات مجرد قائم بالذات هستند، در حالیکه تصورات جزئی تصورات ذهنی انسان هستند که پس از مرتسم شدن در ذهن وی بوسیله حواس به تصورات ذهنی بدل می شوند و باین صورت علم و آگاهی ما را تشکیل می دهند. تصورات مجرد متضمن تصورات ابتدائی، در حالیکه تصورات جزئی و ذهنی حامل صفات جزئی و ثانوی می باشند که طبق تئوری جدید روئیت (A New Theory of Vision) بر کلی حواس ما احساس امتداد یعنی طول، عرض، عمق، صورت، فاصله و یا صلابت و حرکت را حس می کنند. دیوید هیوم بوسیله تأثرات و تصورات افکار لاک، بر کلی و فلاسفه ماقبل را طوری هماهنگ نمود که تمام تأثرات و ادراکات ذهن بشر متشکل از اقسام مختلف و متباین تصورات می باشند. تأثرات بر ذهن مرتسم می شوند و پس از کسب نظم و انسجام لازم بوسیله قوه حافظه و متخیله برای تداعی و تألیف، اساس و بنیاد علم را فراهم می نمایند، سپس این تصورات مفرد به تصورات مرکبه و بوسیله ارتباطات درونی به مبدأ و ماخذ علم بدل می شوند و تألیف تصورات بوسیله شباهت و با تقارن (Contiguity) و علت و معلول صورت می گیرد، اگرچه این نظام هیوم از فلاسفه دیگر علمی تر

بنظر می رسد اما خود هیوم نیز این تصورات خود را سرد، سنگین و مضحك احساس می کند زیرا وی خدمتی بجز ارائه استدلال تجربی جان لاک در صحت و زبان منطقی انجام نداده است که نتیجه ای جز به شکاکیت علمی بدنبال نداشت.

رچارد پرائس فیلسوف ویلز ضمن تأکید بر ضرورت ادراک فهم و احساس قلب گفت: "آگاهی از احساسات و تاثرات اصلاً بر این مطلب دلالت نمی کند که ما از فهم ارتباطات و اضافات آنها نیز برخوردار هستیم و بهمین دلیل برای، تصورات علیت، لزوم، عینیت و امکان و غیره حاصل می شود. تجربه نمی تواند فهم حقایق عقلی را در اختیار ما قرار دهد. همچنین ملاک حسن و قبح و صدق و کذب هم در حیطه اختیار آن نیست. اگرچه وی نیز در تشریح و تفسیر تعامل بین فهم و احساس شکست خورد. تجربه در علم نقش مهمی را ایفاء می نماید. اما هیوم در درک بعد فراء حسی علم موفق نیست.

کانت با غیر ممکن قلمداد کردن معرفت حقیقت متعالی (Transcendent Reality) یعنی اینکه دستیابی به کنه چیزها در توان ما نیست، کائنات را نتیجه اصول فکری و معقولات ذهنی ساخت که هرگز حاکی از حقیقت مطلق نیست و بدینوسیله اساس و بنیاد عقیده رایج معرفت راسست کرد و در قبال آن نظریه جدید را مطرح کرد که اشیاء هنگام ورود به ذهن صورت ذهن را بخود می گیرند و ما حقیقت و واقعیت اشیاء را درک نمی کنیم بلکه صور (ذهنی) خود را بر اشیاء تحمیل می کنیم. اما چون ساختار قبل تجربی ذهنی همه انسانها یکنواخت و لا یتغیر است بنا بر این در هر حال دردنیای خارجی هستی و واقعیت وجود دارد. کانت بدینوسیله اگرچه مسلمات دینی را از حیطه عقل خالص اخراج نمود و زیر بنای جدیدی که به ایمان اخلاقی فراهم نمود عقیده نعصب آمیزی بود و این چنین موجب سستی مقولات دینی شد زیرا عقل عملی اساس محسوس و عینی به دین و اخلاق را فراهم نمی کند. در نتیجه دکتر وحید عشرت توجه بفرمایید را با بی عقلی و بیماری روانی تعبیر کردند و حرکت اصلاح زبان آترا با دستپاچگی ریخته شده در بطری قضائی توصیف کرد. البته هگل با کشف بی ربطی و بی انضباطی مقولات و عدم امکان اخذ شدن مقوله بعدی از اولی برخی مشکلات فکری کانت را افشاء نمود. ساختار و نظام مقولات و قوانین فکری وی متحرک و ارتقاء پذیر نیست و باعث خاتمه تفکیر دنیای حقیقت و پدیدارها است. در هر حال اگر دستیابی به معرفت کنه اشیاء برای ما غیر ممکن است، واقعی تلقی کردن ذهنیات و همچنین اخذ دلیلی برای مذهب و اخلاق و قانون از عقل عملی نیز امکان پذیر نیست. علیهذا نظریه معرفت کانت نیز عیناً مثل مونا لایب نتس گنبدی بی روزنه و قفل شده

است که تحرك و ارتقاء بخشیدن آن بوسیله جدلیات نیز امکان پذیر نیست. بررسی مغالطه های کانت از موضوع ما خارج است لذا در محل مناسب به نقادی آن خواهیم پرداخت زیرا تصور کانت متعلق به عقل نیز ناقص است که عالی ترین و معتبرترین شکل عقل یعنی وحی را نمی پذیرد.

علامه اقبال نیز در سخنرانیهای خود بنام "تجدید بنای اندیشه های اسلامی" مقولات کانت را مورد بررسی قرار داده است. وی نیز احساس کرد که عقاید دینی پس از محروم شدن از امکان عقلی روی به سود جوئی و منفعت طلبی می دهد که موجب توسعه گرایشهایی دین زدائی شد. اما وقتی علامه کانت را برای المان عطیه خداوندی توصیف می نماید قابل فهم نیست زیرا وی اساس و بنیاد عقلی دین را سست کرد. همچنین شکاکیت امام غزالی بنای انحطاط مسلمین رانهاد زیرا غزالی وقتی پس از مایوس شدن از فکر تحلیلی به تجربه روحانی گرائید راه فلسفه و عقل و استدلال را بر جهان اسلام مسدود کرد.

از نظر ملاً صدر اشیای غیر موجود دارای وجود ذهنی هستند زیرا ما بر آنها احکام ایجابی صادق بار می کنیم مثل شریک باری تعالی' ممتنع است، اجتماع تقيضین محال است. صفت معدوم یا ممتنع بودن چیزی وجود ذهنی آن چیز را اثبات می کند. ملاً صدرا بقتل از اشارات ابن سینا می گوید: "حاضر و ممثل بودن چیزی نزد عالم و مدرک، ادراك آن چیز است".

در مواردی وی تعقل را نسبی قرار می دهد. عمانویل کانت نیز به نسبی بودن تعقل اشاره کرده است که علم صد در صد موضوعی است زیرا ما اشیاء را چنانچه که هستند ادراك نمی کنیم بلکه طبق ساختار ذهنی خود آنها را درک می کنیم. بنا براین با دگرگونی در معلومات علم نیز دگرگون می شود. و این نسبی بودن علم را ثابت می کند. ملا صدرا وجود اختلاف در دیدگاههای ابن سینا درباره علم را نیز بیان کرده است.

از نظر شیخ اشراق علم همان ظهور است و ظهور همان نور است و نور احوال مختلف دارد. گاهی نور برای خودش ظاهر است که آن نور لئفسه است و گاهی برای غیر ظاهر است که نور لغیره است. در صورت اول نور عالم و مدرک ذات خود می باشد چنانچه نور الانوار یعنی خدای متعال، نور قاهر یعنی عقول و نور مدیر یعنی نفس این طوراند. چکیده بیان شیخ الاشراق اینست که دانستن چیزی، ذات خود را بدین معنی است که شئی برای خودش روشن و نور است و بین این دو چیز نورانی نسبت نوری وجود داشته باشد و دانستن چیزی غیر خود را علم بالغیر است. بعبارت دیگر وجود منزه از آلیشات مادی علم است.

اگر وجودی قائم بالذات باشد، این علم و تعقل نیز بالذات خواهد بود و اگر قائم بالذات نباشد بلکه قائم بالغیر باشد این علم نیز برای غیر خواهد بود. جان لاک نیز علم مجرد چیزی را علم باسم یا کلیات قرار داده است. مثل مُلا صدرا آنرا علم به کلیات می داند، نه علم به چیزی مخصوص زیرا برای آن بیان ویژگی های نسبی آن نیز لازم است. از نظر علم مُلا صدرا علم اسم وجود است و به تصور و تصدیق و کلی و جزئی تقسیم می شود.

علامه اقبال در تذکره کتبات خود تحت عنوان "رشد ما بعد الطبیعات در ایران" نوشته است که مُلا صدرا نظریه عینیت علم و معلوم را اساس علم می دانست. وی در ذکر ملا صدرا می نویسد که از نظر مُلا صدرا حقیقت تمام اشیاء است و چیزی از آنها نیست و علم صحیح عینیت موضوع و محمول است. علامه اقبال معتقد است که حکمت مُلا صدرا تجدید حکمت ابن سینا است اما وی این نکته را نادیده می گیرد که نظریه عینیت موضوع و محمول که مُلا صدرا آنرا بیان کرده است گام نهائی است که حکمت ایران پسوی وحدت کامل برداشته است. علاوه بر این حکمت مُلا صدرا منبع ما بعد الطبیعات مذهب بانی ابتدائی است.

درباره اشاعره علامه اقبال می گوید که از نظر آنها علم نسبت موجود بین عالم و معلوم است که حقیقت خارجی دارد. ابن مبارک می گوید که علم اسم حصول و شبیه یا تمثال موجودات خارجی است. اقبال در این مقاله خود نظریه ابن مسکویه درباره علم را نیز مورد بحث قرار داده است. وی از ابن مسکویه نقل می کند که "همه علم انسان از احساسات آغاز می شود و بندریج به ادراکات مبدل می شود".

حقیقت خارجی مراتب اولیه تعقل را تعیین می کند معنی رشد علم این است که ما بتوانیم بدون تعلق با ماده بیندیشیم. فکر با ماده آغاز می شود اما هدفش این است که خود را از شرایط ابتدائی آزاد سازد لذا در تخیل که نیروی حفظ کننده شبیه یا تمثال موجودات خارجی و حاضر کردن آنست که در آن از وجود خارجی آن چیز صرف نظر می شود، ما به يك مرحله عالیتر می رسیم. مرحله عالیتر از این آنست که در آن هنگام وضع تصورات فکر از ماده رها می شود زیرا که تصور نتیجه ترتیب و مقایسه ادراکات است. درباره آن نمی توان گفت که خود را از علت ظاهری احساسات آزاد کرده است. اما براساس این واقعیت که تصور مبتنی بر ادراک است نمی توان اختلاف ماهیت تصور و ادراک را نمی توان نادیده گرفت. دگرگونی مستمر که ادراک از آن عبور می کند بر علم تاثیر می گذارد بنا بر این ادراک یعنی جزئیات دارای استقلال نیستند اما برخلاف آن کلیات یعنی تصور

دگرگون نمی شود.

از نظر مُلا صدرا عالم از راه حواس به معلوم می رسد اما معلوم عین آنچه که علم بآن تعلق می گیرد نمی باشد. یعنی بین وجود ذهنی و وجود خارجی هماهنگی وجود ندارد. بالاتر از حواس خمسسه ادراک و تخیل و عقل نیز وجود دارد که وسیله بدست آوردن علم می باشد، فائلمین به اصالة التجربة می گویند که از خارج بر ذهن ما عکسپهائی مرتب می شود. مُلا صدرا حواس و عقل را از ابزار رسیدن به علم محسوب می کند اما علم بدست آمده از راه حواس ناقص است و عقل و تخیل آنرا پس از تقیح از ماده رهائی بخشیده بوجود خالص مبدل می کنند. از نظر مُلا صدر اعلم جوهری است بالاتر از تصور و حقیقی است منزله از ماده. بدین ترتیب علم یک خود شعوری مستقیم است که از وجدان بدست می آید خلاصه از دیدگاه ملا صدرا علم از حواس و تخیل و عقل و وجدان بدست می آید و خود روح نیز امثال بوجود می آورد اما امثال نفس بدلیل اینکه تحت تاثیر ماده است ضعیف می باشد و محدود در حالیکه عالم امثال بسیار گسترده است زیرا از اثرات مادی بالاتر است.

چنانچه بیان گردید فلسفه مُلا صدرا تطبیقی است که وی در آن دیدگاههای اسلامی دربارۀ علم را بر فلسفه یونانی، افلاطونی تطبیق کرده است. ویوگی دیگر فلسفه مُلا صدرا مرتبط بودن و انسجام آن است. در تاریخ فلسفه اتفاق می افتد که فلاسفه دیدگاههای مختلف عرضه می دارند و آیندگان بین آنها نظم برقرار کرده آنرا انسجام می بخشند. اگر مُلا صدرا بین دیدگاههای ابن سینا، ابن مسکویه، ابن عربی، شیخ اشراق و امام رازی ارتباط برقرار کرده است وی بین روشهای تصوف، علم کلام، فلسفه قدیم و بالاتر از همه روشهای شیعی از دیدگاه امام محمد باقر علیه اسلام و امام جعفر صادق علیه السلام نیز ارتباط برقرار کرده، برای شیعیان اساس فکری و فلسفی بوجود آورده است که در زمان معاصر بصورت علامه طباطبائی جلوه گر شده است. کارهای نفسیری محمد خواجوی که در قم منتشر شده است ارزش مُلا صدرا را دو برابر کرده است. در روش فلسفی تفسیر، روش مُلا صدرا با روش ابن سینا در اشارات، روش غزالی در مشکوة الانوار و روش سهروردی در الاشراق کاملاً هماهنگ می باشد. مُلا صدرا در تفسیر بر مبنای ظاهری و باطنی تاکید می کند. حقائق اصلی قرآن اگرچه در اختصاص خدای متعال است اما تفسیر معنی باطنی تاحدی که برای راسخون فی العلم میسر است انجام گرفته است. مُلا صدرا شکوفه کردن علم و ایقان انسان بر خود او را لازم می داند. وی از معتزله، اشاعره، و دیگر متکلمین استفاده کرده است اما برهیچ کس اتکای کلی نداده. بدین ترتیب اصل تطبیق در فلسفه مُلا صدرا و فلسفه علامه

اقبال مراعات شده است با این فرق که مُلا صدرا چهره شیعی دارد و اقبال چهره سنی. اقبال در تفسیر عقاید سنی از مباحث شیعه نیز استفاده می کند چنانچه مُلا صدرا در تفسیر عقائد شیعه از مباحث اهل سنت بهره برداری می کند.

اقبال در تجربه مذهبی خود بعد و قوفی آنرا کلاً نادیده نمی گیرد و بر ارتباط نامیانی فکر و وجدان تأکید می کند اما تجربه باطنی مُلا صدرا وسعت بیشتری دارد که او این تجربه باطنی را یک تجربه و قوفی می داند و بر استفاده از راستی دانشورانه در زندگی اصرار می کند. اقبال و مُلا صدرا در نظریه حرکت نیز توافق دارند و جهان را در حرکت می دانند. اسلام نیز جهان را متحرک می داند. از نظر اقبال حرکت جوهر جهان وجود است، هر چیز در حرکت است. خورشید و ماه و ستارگان همه در حرکت اند، زندگی عبارت است از حرکت. سکون از نظر اقبال فریب نظر است. همچنین مُلا صدرا وجود را که همه اشیاء را فرا گرفته است متحرک می داند. این سینا بتدریج حرکت یعنی حرکت از نقطه ای به نقطه دیگر معتقد بود که یک عمل ذهنی محض است اما در خارج هیچ جدائی بین حرکت و متحرک وجود ندارد. مُلا صدرا آغاز و پایان حرکت را قبول ندارد زیرا پذیرفتن آغاز و پایان حرکت مستلزم سکون قبل و بعد آن می باشد و در نظر وی سکون اصلاً مفهومی ندارد. در حرکت جوهری مُلا صدرا، تمزک اصلی حرکت بر عشق است. از نظر اقبال نیز عشق اساس حرکت است. نظریه حرکت جوهری مُلا صدرا ما را از صور موجودات آگاه می کند و حرکت ماهیت هائی را همواره دگرگون می کند. در دیدگاه اقبال درباره حرکت عشق عامل اصلی حرارت و زندگی و تغییر است. از نظر او یک جست عشق راهی را می پیماید که از طرق دیگر نمی توان پیمود. حرکت از نظر تصوف جهان را هر لحظه فنا می کند و جهانی تازه می آفریند اما از نظر مُلا صدرا اشیاء نابود نمی شوند بلکه لباس خود را عوض می کنند. در نظریه تکامل مُلا صدرا نیز همانند نظریه ابن مسکویه، رومی و اقبال، زندگی از جمادات به نباتات، حیوانات و انسان و مراتب بالاتر حرکت می کند.

برخی از جمله دکتر فضل الرحمن مرحوم بر این نظراند که اقبال اسفار مُلا صدرا را مطالعه نکرده بود ورنه در مقاله خود "رشد ما بعد الطبیعات در ایران" به ذکر مختصر از مُلا صدرا اکتفا نمی کرد. و در خطبات اصلاً ذکر مُلا صدرا را بمیان نیاورده است. علاوه بر این هر فیلسوف و متکلم که اقبال از او استفاده می کند، ازان اعتراف می کند. علی رغم این استدلال بنده این مطلب را قبول ندارم که اقبال اسفار را مطالعه نکرده بود. آری، ممکن است اسفار را کاملاً مطالعه نکرده باشد اما از مباحث اساسی وی بی اطلاع نبود. زیرا هماهنگی

اقبال و ملاحظه در آن تنها دلالت بر این مطلب دارد که او آگاهی عمیق از مطالب مُلا صدرا داشت بلکه تحت تأثیر آن نیز قرار گرفته بود. مثلاً درباره خودی اقبال و مُلا صدرا هر دو متفق القول اند که خودی هائی که ضعیف می شود نابود می شود و خودی هائی که دارای نیروی روحانی بیشتر و از نظر عقلی مستحکم تر باشند در آخرت از بقا برخوردار خواهند شد و بصورت يك نوع ظاهر خواهند گردید.

شهرت جهانی که از همه تألیفات مُلا صدرا نصیب حکمت متعالیه او شد به این دلیل بود که وی در این کتاب حکمت را با عرفان ارتباط داد. بویژه اینکه علم کلام شیعه را اساسهای فلسفی فراهم کرده آنرا از روش سنتی علم کلام و تصور گرائی یونانی مستغنی کرد. اگرچه اصطلاح حکمت متعالیه پیش از مُلا صدرا نیز در عرفان بکار برده می شد اما مُلا صدرا آنرا معنویت جدیدی عطا کرده است که بکمک آن ما می توانیم در عصر جدید نیز به جواز مذهب و تشکیل هویت فردی و اجتماعی خود پردازیم زیرا الهیات مُلا صدرا صلاحیت آنرا دارد که مقتضیات آنرا اقبال در خطبات به آن اشاره کرده است، برآورده سازد. اقبال می گوید که بشر امروز به سه چیز احتیاج دارد. تفسیر معنوی جهان، استخلاص روحانی و معنوی فرد و اصول اساسی جهانشمولی که رشد معنوی جامعه انسانی بر اساس آن صورت می پذیرد. دو عنصر اول از حکمت متعالیه مُلا صدرا بدست می آید که در آن هم اقبال و هم مُلا صدرا به روحانی الاصل بودن جهان و انسان معتقد اند. اساس عرفانی و انسان در حکمت متعالیه و اسرار خودی موجود است. این وظیفه جهان اسلام است که بر پایه این اصل اساسی (توحید) نظام اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و روابط بین المللی را وضع کند تا بتوان از اثرات فرهنگ فاسد و مفسد غرب و اروپا مصون مانده مسیر پیشرفت اخلاقی بشر را بوجود آورد و اگر همه بشریت از آن بهره مند نشود حد اقل حیات اجتماعی جهان اسلام بر اساس اصول اسلامی به رشد دمکراسی معنوی حرکت کند و به هدف خود جامعه تحقق ببوشاند.



خدا از دیدگاه اقبال

سید ناصر رضا زیدی

خدا از دیدگاه اقبال که عنوان این بحث است، یکی از ارکان مهم و اساسی اندیشه های فلسفی دکتر محمد اقبال و محور اصلی تفکر و اهداف عملی وی را تشکیل می دهد - اندیشه های اقبال در سطح دانشگاههای معروف دنیا به عنوان يك فیلسوف، دانشمند، يك انسان شناس و يك جامعه شناس مطرح است - و بالخصوص در شبه قاره هند و پاکستان و بالعموم در کشورهای مختلف اروپا، و همچنین در ایران مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است - از جمله اندیشمهای فلسفی اقبال که بیشتر توجه دانشمندان فلسفه و کلام را به سوی خود جلب کرده است، خدا و فلسفه خودی و بقاء روح و زمان و مکان می باشد -

خدا از دیدگاه اقبال جزء موضوعاتی است که تحقیقات زیادی راجع به آن به صورت مقاله و یا رساله در مجلات و سخنرانیها در کشورهای مختلف جهان انجام گرفته است - و اگر نظرات دانشمندان را در این باره گرد آوریم خواهیم دید که همه آنان در يك وحدت نظر دارند و آن اینکه تبیین و تفسیر نظرات اقبال بدون در نظر گرفتن تطور و تکامل دیدگاه وی نسبت به خدا امکان پذیر نیست، زیرا اقبال برای ساختن نظریه توحیدی خویش از چند مرحله عبور کرده است، لذا قبل از اینکه تکامل تاریخی نظریه اقبال را در این زمینه توضیح دهیم، در خصوص موقعیت شخصی و سیاسی و اجتماعی و مذهبی اقبال که در فهم این مراحل و ادوار تاریخی نقش بسزائی دارد، با توجه به اینکه بدون درک جریانات و تحولات در شبه قاره هند، فهم دقیق اندیشه توحیدی اقبال غیر ممکن است، مختصراً نکاتی را یاد آور می شویم:

- ۱ - حاکمیت تعصب ضد اسلامی و گرایش به هند و نگرش به مسلمانها به عنوان يك عضوزائد و طفیلی در جامعه هندی-
 - ۲ - حاکمیت انگلیسی ها ، غرب زدگی مسلمانها بالخصوص روشنفکرانشان و فریفتگی آنها نسبت به مغرب زمین و از طرفی ابراز مخالفت شدید علیه فرهنگ غربی از سوی طائفه ای از مسلمانان و حرکتهای آزادی بخش در هندوستان
 - ۳ - نقش اساتید دکتر اقبال در ساختن اندیشه های فلسفی او
 - ۴ - مسافرت اقبال به اروپا و اثر پذیری او از اندیشه های غربی
 - ۵ - تاثیر مولانای رومی و غزالی در شخصیت وی و همچنین گرایش وی به سوی تصوف و عرفان از دوران کودکی و تاثیر او از متصوفه و عرفا به علت ریشه های عمیق تصوف در شبه قاره هند و گسترش اسلام به وسیله آنان
 - ۶ - طبیعت لطیف و شاعرانه و روماتیک دکتر اقبال و قدرت تخیل پردازی او
 - ۷ - نبودن تسلط کافی و عدم دسترسی اقبال به متون اصلی فلسفه اصیل اسلامی و نداشتن استاد در این زمینه
 - ۸ - وابستگی و شیفتگی عمیق اقبال به قرآن حکیم و سعی مدام و پیوسته او برای هماهنگ ساختن تمام افکار خود بر اساس قرآن
- مسئله خدا نزد اقبال اساساً يك مسئله فلسفی نیست بلکه مسئله ای است و آن هم دین اسلام ، گرچه او برای ارائه مفهوم خدا از فلسفه هم کمک گرفته است لیکن وقتی برای به دست آوردن آراء اقبال درباره خدا به آثارش رجوع کنیم در می یابیم که او به مسئله علم به وجود باری تعالی و راه های آن و موضوعاتی که در این زمینه در فلسفه اسلامی مطرح است ، همچنین راهی که خودش در پیش گرفته است ، اهمیت چندانی نمی دهد ، البته وی در آثار خود بالخصوص در احیاء فکر دینی در اسلام بطور پراکنده به این مطلب اشاراتی دارد - لذا به جای اینکه به این مسئله به طور جدی بپردازد بیشتر حول محور اصل تفسیر و تبیین چگونگی خدا در عالم بحث کرده و پس از مسلم گرفتن اصل هستی خدا آنطوریکه خدا را در عالم می بیند تصویری از او ارائه می دهد و بی شك همانطوریکه در بحث های آتیه روشن خواهد شد وی در این زمینه موفقیت های فراوانی را به دست آورده است - پس از استفاده زیادی از فلسفه غرب و تاحدی فلسفه و تصوف و عرفان اسلامی در ارائه دادن مفهوم بسیار زیبا و هنر مندانه خدا با توجه به تطابق نظرات او با مفاهیم قرآنی ، در صف حکماء اسلام قرار گرفته

است -

اما نکته ای که در اینجا حائز اهمیت است و باید مورد بررسی قرار بگیرد این است که آیا اقبال راه عقل و فکر را در خداشناسی مسدود می داند یا نه و اگر مسدود نمی داند و راه عقل و فکر را یکی از راههای علم به وجود خدا می داند ، همانطوریکه این مطلب از آثار وی کاملاً مشهود است ، آیا اقبال خودش هم پس از نقد براهین اثبات وجود خدا، چه راهی را برای رسیدن به خدا برمی گزیند-

برای پاسخ به پرسشهای فوق می گوئیم که اقبال راه عقل و فکر و روشن فلسفه را تأیید می کند و در اولین خطابه خود در باز سازی اندیشه دینی در اسلام به این نکته اشاره می کند که حقیقت این است که دین از لحاظ وظیفه ای که بر عهده دارد حتی بیش از جزئیات علمی نیازمند آن است که اصول اولیه اش بر بنیانی عقلانی بنا شده باشد(۱)

همچنین اقبال معترف است که پایه های عقلی در اسلام را می توان در زمان خود پیامبر جستجو کرد و به عنوان استشهداد ، این قول پیامبر را نقل می کند که "اللهم ارنی الاشیاء کماهی" (خداایا! چیزها را همان گونه که هستند به من بنما)(۲)

علاوه براین اقبال در احیاء فکر دینی در اسلام غزالی و کانت را به همین علت مورد حمله قرار می دهد که هر دو راه عقل را برای اثبات وجود خدا مسدود می دانند - چون کانت بر اساس مبانی و اصولی که داشت نمی توانست وجود خدا را تصدیق کند - لذا وی علم به وجود خدا را از راه عقل محض کافی نمی دانست بلکه معتقد بود که وجود خدا و گزاره های دیگر دینی فقط از راه عقل عملی (PRACTICAL REASON) امکان پذیر است-

اما غزالی برای اثبات وجود خدا به کشف و شهود متوسل شد و راه فکر و روشن فلسفه را در این زمینه ناتمام خواند و تجربه های عرفانی را پایگاه مستقلی برای دین یافت اقبال نظر غزالی را این چنین توجیه می کند :

"تجلی نامتناهی کلی در تجربه باطنی ، وی را به متناهی بودن و غیر قطعی بودن فکر معتقد ساخت و برآنش داشت که خط افتراقی میان فکر و اشراق رسم کند"(۳)

در پاسخ این شکل اقبال می گوید که این تصور که چون عقل اساساً متناهی است برای رسیدن به نامتناهی ناتوان است ، بر تصور باطل حرکت عقل در معرفت بنا شده است و چون فکر ما باز گشت کثرت های خارجی بسوی يك وحدت را درك نمی کند ، لذا سبب

آن می شود که ما در قطعیت فکر دچار شك شویم - مشکلی که اقبال بدان اشاره می کند همان مشکلی است که ذکارت در هم در آن گرفتار بوده - لذا در فلسفه او می خوانیم: چون وجود متناهی نمی تواند تصور نامتناهی را خلق کند، لذا باید در خارج يك نامتناهی وجود داشته باشد که به وسیله او در ما این تصور ایجاد شود و سپس اقبال می افزاید: اما فکر در حرکت عمیق خود می تواند به يك نامتناهی پایدار برسد که در حرکت باز شدن طوماری، تصورات متناهی گوناگون تنها عنوان لحظه هایی را دارند ... فکر مانند يك دانه ای است که از همان آغاز درون خود وحدت آلی درخت را به عنوان يك واقعیت موجود حمل می کند(۴)

همچنین در تائید عقل و فکر در جایی دیگر می گوید:

”تناهی های طبیعت متعاضداً مانع یکدیگرند - تناهی فکر این چنین نیست چه بنا بر گوهر اصلی خویش غیر قابل محدود شدن است و نمی تواند در دایره تنگ فردیت خود زندانی بماند ... فکر دیوار تناهی خویش را ویران می کند و از عدم تناهی بالقوه خود بهره مند می شود...“ (۵)

استاد مطهری در پاسخ به این اشکال که ذات واجب، مطلق ولایتناهی است و ذهن او را به عنوان مطلق ولایتناهی تصور می کند در صورتیکه ذهن قادر به تصور مطلق و غیر متناهی نیست، می گوید: ”از اینجا معلوم می شود که ما تا مطلق را تصور نکنیم نمی توانیم مقید را تصور کنیم“ (۳) ”مورد مقیدی از اجتماع چند مطلق تشکیل می شود و حقیقت هر مطلق عبارت است از مقید منهای قید یعنی نبودن قید کافی است برای اطلاق و ارسال مفهوم“ (۶)

سپس می افزاید: ”ما این اطلاق را با کمک نفی تصور می کنیم به این طرز که مفهوم ”وجود“ مشترک را تصور می کنیم و سپس شباهت و مماثلت وجود حق را با سائر وجودات در محدودیت و بعضی جهات دیگر از ذات حق سلب می کنیم و به این ترتیب از ذات حق که وجود مطلق است تصویری در ذهن خود می آوریم“ (۷)

با توجه به توضیحاتی که درباره نظرات اقبال در روش فلسفی و عقلانی داده شده است علیرغم اینکه اقبال راه عقل را صریحاً تائید می کند ولی در آثار وی می بینیم که خودش يك برهان عقلی و فلسفی را اقامه نکرده است، بلکه فقط اجمالاً به این دلیل اشاره کرده است که يك راه غیر مستقیم برای ارتباط با حقیقتی که با ما مواجه است وجود دارد که عبارت است

از مشاهده همراه با تفکر و بررسی آیات و به این گونه است که او خود را در ضمن ادراکات حسی بر ما آشکارا می سازد (۸) پس اقبال این طریق علمی و راه مطالعه آیات را یکی از راه های علم و ادراک به حقیقت مطلقه می داند.

اما برای رسیدن به خدا راه کشف و شهود را مورد تأکید قرار می دهد و معرفت واقعی خدا را فقط از طریق کشف و شهود امکان پذیر می داند -

پروفسور سلیم چشتی (۹) می گوید: "من گرفتار این اندیشه بودم که آیا از راه عقل می توان واجب الوجود را ثابت کرد یا خیر، به همین منظور به همراه دوستانم ملك عبد المجید نزد علامه اقبال رفتیم؛ از ایشان سؤال کردم که: کانت دلائل حکماء را باطل ساخته است، اکنون ما چگونه باید ذات واجب را اثبات کنیم - علامه جواب داد، با دلائل عقلی نمی توان واجب الوجود را ثابت کرد بلکه اثبات آن فقط از طریق مشاهده باطنی یا تجربه دینی امکان پذیر است" (۱۰)

اما دکترا جاوید اقبال می گوید: در نزد اقبال اگر عقل و حس و وجدان را باهم بکار بگیریم وجود خدا ثابت می گردد یعنی هر سه منبع (۱۱) علم باید از یکدیگر تایید کند، احتمال دارد اقبال در اینجا از فکر مولانا رومی متأثر شده باشد چون در نزد مولانا رومی هر سخنی که مورد قبول عقل و حواس من باشد ولیکن قلبم از پذیرش آن ابا داشته باشد، دروغ است و حق همان است که آن را علاوه بر عقل و حس، قلب من هم قبول کند (۱۲)

دومین نکته ای که اینجا حائز اهمیت است و اساس خداشناسی اقبال را تشکیل می دهد این است که در نظام فلسفی اقبال خدا بیرون از جهان نیست و با کائنات و انسان ارتباط مستقیمی دارد بلکه علاوه بر اینکه در این ارتباط اثر عمیق می گزارد، روابط انسان را با کائنات هم تعیین می کند به این ترتیب خدا به عنوان يك عنصر تعیین کننده در جهان بینی اقبال وجود دارد - پس برای پی بردن به ماهیت فلسفه اقبال هر سه مفاهیم یعنی خدا، انسان و کائنات را باید باهم در نظر بگیریم -

اقبال به عنوان يك مصلح و فرد انقلابی که مستقیماً با استعمار درگیری داشت نمی توانست بدون در نظر گرفتن مسئله ارتباط انسان و کائنات، مفهوم خدا را ارائه بدهد - در واقع اقبال خواسته است که به گونه ای هستی باری تعالی را در جامعه ارائه بدهد که به عنوان يك تصور پویا و متحرك کاروان انسانیت را به هدف واقعی نزدیک و همچنین تضاد

هایی را که هر انسان در زندگی روزانه خود با آنها مواجه است ، حل کند و بلا شك ما می بینیم که اقبال توانسته است تصویری را برای جهان بشریت عرضه بدارد که با عمق جان آنها نفوذ کند-

چون در رشد و تکامل اندیشه های فلسفی اقبال فرهنگ غرب سهم بسزایی دارد و اقبال به این منظور بسوی غرب رهسپار شده بود که فرهنگ اروپا را از نزدیک ببیند و مشکلات غرب را درک کند - وی پس از اینکه از اروپا برگشت ، فرهنگ مبتدل غرب را فاقد يك ایدئولوژی سالم و به بن بست رسیده می دانست و می گفت فرهنگ غرب آشیانه ای بر شاخ نازک است زیرا فرهنگ غربی خدا را عملاً از زندگی و اندیشه خود خارج نموده است-

در جهان بینی اقبال بوضوح می بینیم که وی علاوه بر خدا به این سه ارتباط یعنی ارتباط انسان با خود ، ارتباط انسان با انسان دیگر و ارتباط انسان با کائنات کاملاً توجه داشته و به این نتیجه رسیده بود که چهارمین ارتباط ، ارتباط انسان با خدا فقط يك اضافه در عدد نیست بلکه این ارتباط نقش مهمی را ایفا می کند - اقبال می دانست که اگر خدا به عنوان رابطه چهارم در کنار این ارتباطهای سه گانه وجود نداشته باشد هیچ وقت بشریت قادر به دفع این تعارضها و تضادها نخواهد شد و در نتیجه انسانیت خویش را به دست خودش نابود خواهد کرد بهمین دلیل اقبال سیستم فکری و فلسفی خود را بر پایه توحید طرح ریزی نمود و همچنین معتقد بود که خدا در حصار فلسفی و کلامی همانگونه که در تاریخ و اذهان بعضی ها همیشه وجود داشته است ، محصور نیست بلکه توحید بصورت يك اصل پویا و زنده و مسلط بر تمامی شئون زندگی انسان زیر بنای وحدت بشری و همچنین زیر بنای طبقات انسانی و نیز به معنای بنای يك وحدت عام در عالم هستی است که در آن انسان در مسیر طبیعت تکامل می یابد-

اقبال در این باره چنین اظهار می دارد:

”هدف اساسی قرآن بیدار کردن عالیتین آگاهی آدمی است تا روابط چند جانبه خود را با خدا و با جهان فهم کند“ (۱۳)



منابع و مأخذ

- ۱- محمد اقبال، احیاء فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۴-
- ۲- محمد اقبال، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ص ۱۰ [اگرچه استناد اقبال به قول پیامبر (ص) مدعای وی را اثبات نمی کند-]
- ۳- محمد اقبال، احیاء فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۸
- ۴- همان، ص ۹-
- ۵- چون مطلق در ضمن مقید وجود دارد مثلاً وقتی می گوئیم آب حوض، آب مطلق هم در ضمن مقید وجود دارد-
- ۶- مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مجموعه آثار جلد ۶، انتشارات صدرا، ص ۱۰۰۹-۱۰۱۰
- ۷- همان، ص ۱۰۱۱
- ۸- محمد اقبال، احیاء فکر دینی در اسلام - ص ۲۰
- ۹- پروفیسور سلیم چشتی مدتی مدیر کالج اشاعت اسلام بود و برخی کتابهای اقبال را شرح کرده است و مدتها در خدمت علامه اقبال در بحث های علمی و فلسفی شرکت می جست است
- ۱۰- فقیر سید وحید الدین، روزگار فقیر، جلد اول طبع چهارم لاهور، ۱۹۶۳م- ص ۱۲۶- ۱۷۷- زمانی که فقیر سید وحید الدین کتاب روزگار فقیر را با کوشش و تلاش فراوان برای اولین بار در سال ۱۹۵۰ منتشر ساخت، یگانه اثر پیرامون علامه اقبال به شمار می رفت، این کتاب در اصل زندگی نامه اقبال نیست، بلکه شرح خاطرات، دوستان و آشنایان صمیمی اقبال ضمن برخوردها و همنشینی با وی، از شخصیت و حوادث زندگی اقبال است - اگرچه این کتاب خود بتنهایی تاریخ زندگی اقبال نیست، اما می تواند برای تاریخ نویسان اقبال، منبع معتبری باشد-
- ۱۱- وجدان اگر بمعنی کشف و شهود باشد منبع یا راه علم نیست بلکه خود علم است بنا بر این عبارات دکتر جاوید اقبال دقیق نیست-
- ۱۲- جاوید اقبال، افکار اقبال، اقبال آکادمی پاکستان "۱۹۹۳" ص ۴۴
- ۱۳- محمد اقبال لاهوری، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ترجمه محمد بقائی، ناشر ماکان، ۱۳۶۸، ص ۲۲-

موسیقی درونی در مثنوی اسرار و رموز

خانم روح انگیز

هستم اگر می روم، گر نروم نیستم

نیروی آفرینندگی انسان انگیزه ای می طلبد تا بر اساس دنیای خویش عنصری بیافریند تا تجلی گاه زیبایی نهاد انسان باشد - هنر، هر چند که به گونه های متفاوت آفریده شود، کشف هویت انسانی را در خود دارد و شعر نزدیکترین رهگذر برای رسیدن به مقصود است -

انسان ابتدایی از همان آغاز کوشیده است تا تفاوتی بین زبان روزمره و زبان هنریش وجود داشته باشد - نظام موسیقایی و آهنگینی کلام در اوراد مذهبی ادیان مختلف و حماسه ها، تفاوت زبان عامیانه و هنری انسان را از سده های پیشین نشان می دهد، از آغاز ادب پارسی نیز شاعر ایرانی زبان شعر را با استفاده از وزن های هجایی و عروضی از زبان روزمره مشخص کرد و در راه تکامل تاریخی زبان شعر، وزن عروضی تحمیل شده را پس از سده ها رها کرد و با تناسب آوایی کلمات و مناسبات صوتی و مجموعه های آوایی، موسیقی درونی را در شعر معاصر پدید آورد که جانشین وزن عروضی باشد - شعر کلاسیک فارسی تلفیقی از مفاهیم و اندیشه ها، موسیقی و زیبایی زبان است که نظام موسیقایی آن بر اساس وزن، قافیه، ردیف و هماهنگی های صوتی است و تکمیل کننده آن صنایع لفظی بدیع و آرایه هایی چون سجع، جناس، تکرار، تصویر و ... است که آهنگ کلمات و موسیقی واژه ها را می سازد و به زیبایی شعر از جهت ایجاد موسیقی درونی یاری می کند -

در این جستار با کند و کاوی در مثنوی اسرار و رموز اقبال، موسیقی درونی آن را می کاویم تا شور آهنگین کلام او را از بیت بیت شعرش باز شناسیم - هر چند اقبال شری در

جان داشت که آرایه های لفظی شعر قادر به تسکین آن نبودند زیرا شعرش همه جان بود و آرمانی والا...

آگاهی و جهان بینی اقبال فیلسوف، مجهز به سلاح شعر بود و در پیکار فرهنگی پرچمدار تحرك معنوی جامعه و جنبشی فرهنگی - مذهبی بود، او در طول حیات خود هدفی جز غنای معرفت انسانی و ایجاد جامعه ای پویا نداشت - این شاعر پیشرو در موقعیت حساسی باسلاح شعر و تفکر به یاری ملتش برخاست و جهان بینی خود را که شکوفایی روح جامعه از آن انتظار می رفت در قالب شعر ریخت و به قصد بیداری ملت خواب آلوده اش و تکامل معرفت انسانها شعر سرود چنین اشعاری را نمی توان فقط از دیدگاه ادبی بررسی کرد، زیرا اندیشه، فلسفه و هدف بر جنبه ادبی شعر برتری دارد و همین موضوع سبب شده است که جنبه های ادبی شعر اقبال کمتر مورد توجه و بررسی ناقدان قرار گیرد - اقبال فیلسوفی شاعر و شعرش عرصه ارائه فلسفه ذات یا فلسفه خودی و توانایی و قدرت انسان بود - این جنبه مترقی و پیشرو، جنبه های دیگر شعر او را تحت الشعاع قرار داد و منتقدان اندکی شعر او را از نظر رسایی، زیبایی های سخن و تأثیر کلام و به عبارت دیگر بلاغت بررسی کردند -

ارزش و تأثیر اشعار اقبال نه بسبب استفاده از صناعات شعری است بلکه به شیوه تفکر و انعکاس اندیشه فلسفی در شعر تشخص یافته او بستگی دارد - در این مختصر به آرایه های لفظی مثنوی اسرار خودی و رموز بیخودی اشاره می شود تا جنبه ادبی اشعار اقبال نیز شناخته شود -

شعر کلاسیک فارسی پیوستگی خاصی با موسیقی دارد - پژوهشگران در این خصوص دو نوع موسیقی را از آن استنباط کرده اند:

(۱) موسیقی خارجی که همان وزن عروضی شعر است و بر اساس کشش هجاها و تکیه ها بوجود می آید

(۲) موسیقی داخلی که از هماهنگی و نسبت ترکیبی کلمات و طنین خاص هر حرفی در مجاورت با حرف دیگر پدید می آید -

ناقدان کهن گرا، اصلی ترین عامل موسیقی شعر فارسی را وزن عروضی آن می دانند و کلامی را شعر می شناسد که موزون و مقفی باشد به عبارتی به موسیقی خارجی شعر بهای بیشتری می دهند اما منتقدان نوگرا به عواملی چون آرایه های لفظی و معنوی توجه دارند که سبب غنایی معنایی موسیقایی شعر می شود زیرا برغم آنها تناسب ها، تضاد ها،

پیوستگی کلمات، رابطه میان واژه‌ها، موسیقی شگفت‌انگیزی را در شعر پدید می‌آورد که ارزشی کمتر از موسیقی وزن و قافیه ندارد و موسیقی درونی و معنوی شعر را می‌سازد. از این رو به عوامل پدید آورنده موسیقی درونی شعر اقبال نظر می‌کنیم؛ اقبال به منظور زیبایی کلام، غنای موسیقی درونی شعر، تأثیر بیشتر و گوش‌نوازی آهنگین شعر، سخنان اندیشمندانه خود را با آرایه‌های بیرونی چون سجع، جناس، اشتقاق، تکرار، تصدیق یا صنایع لفظی بدیع که از ارکان اصلی علم بلاغت است آراست تا کلام رسای خود را جذاب تر و تأثیرگذارتر کند.

سجع: ساختار آوایی یکسان واژه‌ها در حروف و اشتراك در وزن سبب افزایش آهنگینی سخن یا تسجیع می‌شود. سجع متوازی یا وزن یکسان کلمات و حروف پایانی یا همسانی در وزن و روی زیبا ترین گونه سجع را در شعر پدید می‌آورد که نمونه این آرایه در شعر اقبال زیاد تر از انواع دیگر است -

گرم خون انسان ز داغ آرزو آتش این خاک از چراغ آرزو (۱)
کاروانها از درایش گام زن در پی آواز نایش گام زن (۲)

حکمران باید شدن بر خاک خویش تا می روشن خوری از تالك خویش (۳)
خویش را دریاب از ایجاب خویش سیم شو از بستن سیماب خویش (۴)
در تمام این نمونه‌ها، تفاوت در واج نخست، اشتراك در حروف پایانی و یکسانی وزن، آوایی آهنگین آفریده و سجعی متوازی به وجود آورده اند که ارزش موسیقایی آن بیش از دیگر گونه‌های سجع است -

از رموز زندگی آگاه شو ظالم و جاهل ز غیرالله شو (۵)

هموزنی واژه‌های ظالم و جاهل در شعر، سجع متوازن (همسنگ) را به وجود آورده است -

از مقام خودی نداری آگهی برزبان خویش نازی ابلهی (۶)

یکسانی در حرف آخر سبب پدید آمدن سجع همسوی یا مطرف شده است -

واج آوایی و تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها در يك بیت بر زیبایی و تأثیر شعر می‌افزاید و در غنای موسیقی درونی موثر است:
گردش گردون گردان، دیدنی است

اقلاب روز و شب، فهمیدنی است (۷)

تکرار صامت "گ"

سنگ شو، آئینه اندیشه را بر سر بازار بپشکن، شیشه را (۸)

تکرار صامت، "ش"

بود نقش هستیم، انگاره بی ناقبولی، ناکسی، ناکاره بی (۹)

تکرار صامت پایانی "بی"

می شود از بهر اغراض عمل عامل و معمول و اسباب و علل (۱۰)

تکرار صامت "ع"

وانمودن خویش را خوی خودی است خفته در هر ذره نیروی خودی است (۱۱)

تکرار صامت "خ"

ملتی در باغ و راغ آوازه اش آتش دل ها سرود تازه اش (۱۲)

اشترک در دو اوج و تکرار "ا، غ"

نامه این بنده حق دستگاه لرزه ها انداخت، در اندام شاه (۱۳)

تکرار نه بار مصوت بلند "آ"

هر چه باشد خوب و زیبا و جمیل در بیابان طلب ما را دلیل (۱۴)

تکرار مصوت کوتاه "ا"

حسن خلاق بهار آرزوست جلوه اش پروردگار آرزوست (۱۵)

تکرار مصوت کوتاه "ا" و ایجاد اضافات

چاک چاک از نوک خود گرادنمش نیمه ای از موج خون پوشانمش (۱۶)

تکرار کلمه پشت سر هم

از رسالت در جهان تکوین ما از رسالت دین ما آیین ما (۱۷)

تکرار کلمه بافاصله

جناس زیباترین هنری است که شاعر، موسیقی و آهنگ کلام را با آن می آراید و گونه های مختلف دارد. یکسانی دو واژه در اختلاف در معنی، یکسانی دو یا چند واژه در صامت ها و اختلاف در مصوت های کوتاه، اختلاف در کلمه در حرف اول، وسط یا آخر، اختلاف دو واژه در تعداد حروف در موسیقی لفظی شعر موثر اند و بر زیبایی شعر می افزایند. از شعاع آسمان تاب سحر کز فسونش غنچه می گردد شجر (۱۸) هستی جویی بی جویی گم شود موجه بادی به بویی گم شود (۱۹)

بندها از پاگشاید بنده را از خداوندان ربایید بنده را (۲۰)
 دو واژه همسان در وزن و قافیه و حروف با معنای متفاوت جناس تام را در این بیت ها
 ساخته اند:

ساختی از برف حکمت ساز و برگ از سحاب فکر تو بارد تگرگ (۲۱)
 آتشی افروز از خاشاک خویش شعله ای تعمیر کن از خاک خویش (۲۲)
 حروفی افزون بر پایه دو واژه متجانس ، جناس زاید را در این بیت ها به وجود آورده است
 قطره خود را به پای خود مریز در تلاطم کوش و با قلم ستیز (۲۳)
 تفاوت در واج های آغازین و همسانی در صامت های دیگر (جناس مطرف یا یکسویه
 در آغاز)

از خیال خود فریب و فکر خام می کند تاراج را تسخیر نام (۲۴)
 شد پریشان برگ گل چون بوی خویش ای ز خود رم کرده باز آسوی خویش (۲۵)
 اشتقاق: شباهت بین حروف ، اختلاف در مصوت ها ، هماهنگی حروف ، همپیشگی
 واقعی یا خیال ، موسیقی صوتی ایجاد می کند و بر زیبایی شعری افزاید:

جمله عالم ساجد و مسجود عشق سومنات عقل را محمود عشق (۲۶)
 علم مسلم کامل از سوز دل است معنی اسلام ترك آفل است (۲۷)
 گیرد آسان روزگار خویش را بشکند حصن و حصار خویش را (۲۸)
 زاهدان و عاشقان دل فگار عالمان و عاصیان شرمسار (۲۹)
 گفتمش: "ای خاصه خاصان عشق عشق تو سر مطلع دیوان عشق" (۳۰)
 تصدیر: (رد العجز علی الصدر) تکرار يك واژه در آغاز و پایان بیت بر موسیقی درونی
 شعری افزاید

آرزو جان جهان رنگ و بوست فطرت هر شئی امین آرزوست (۳۱)
 تکرار واژه آرزو در آغاز بیت (صدر) و در پایان بیت (عجز) در موسیقی شعر مؤثر است
 غافل از خود شو، اگر فرزانه ای گرز خود غافل نه ای ، دیوانه ای (۳۲)
 در خم گردون خیال او گم است من ندانم درد یا خشت خم است (۳۳)
 حب مال و دولت و حب وطن حب خویش و اقربا و حب زن (۳۴)
 واژه پایانی بیتی در آغاز بیت دیگر نشان از آرایه رد الصدر علی العجز در شعر دارد
 زنده هر کثرت ز بند وحدت است وحدت مسلم ز دین فطرت است
 دین فطرت از نبی آموختیم در ره حق مشعلی افروختیم (۳۵)

ارزش زیبا شناسی سخن اقبال اگرچه بدرستی شناخته نشده است اما او را آن چنان پروای بهره گیری از صنعت‌های ادبی نبود تا سخن خود را مؤثرتر و جذاب‌تر کند او با یاری آرایه های لفظی و معنوی اندکی که بکار برد، اندیشه خویش را آراست تا در قلمرو زیبا شناسی سخن، پیام خود را هنر مندانه ارائه کند - این بیگانه آشنا در دیاری غریب و در زمان افول زبان ادب فارسی در شبه قاره، بادلپستگی که به زبان و فرهنگ ایرانی داشت جغرافیای وسیعی زبان و ادبیات فارسی را گسترش داد و بی گمان ارزش او نزد ایرانیان در این نکته مهم است نه از لحاظ پیراستگی سخن که زیباترین سخن بی هدف و انگیزه بر هیچ طبعی مؤثر نخواهد بود -



منابع و مأخذ

- ۱- کلیات اقبال لاهوری ص ۲۵-۳۰
- ۲- کلیات اقبال لاهوری ص ۲۶
- ۳- کلیات اقبال لاهوری ص ۳۴
- ۴- کلیات اقبال لاهوری ص ۳۹
- ۵- کلیات اقبال لاهوری ص ۳۶
- ۶- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۲
- ۷- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۹
- ۸- کلیات اقبال لاهوری ص ۹
- ۹- کلیات اقبال لاهوری ص ۱۰
- ۱۰- کلیات اقبال لاهوری ص ۱۲
- ۱۱- کلیات اقبال لاهوری ص ۱۲
- ۱۲- کلیات اقبال لاهوری ص ۱۰
- ۱۳- کلیات اقبال لاهوری ص ۲۰
- ۱۴- کلیات اقبال لاهوری ص ۲۵

- ۱۵- کلیات اقبال لاهوری ص ۲۵
- ۱۶- کلیات اقبال لاهوری ص ۶۶
- ۱۷- کلیات اقبال لاهوری ص ۶۸
- ۱۸- کلیات اقبال لاهوری ص ۹۰
- ۱۹- کلیات اقبال لاهوری ص ۵۴
- ۲۰- کلیات اقبال لاهوری ص ۶۱
- ۲۱- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۶
- ۲۲- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۶
- ۲۳- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۲
- ۲۴- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۴
- ۲۵- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۸
- ۲۶- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۷
- ۲۷- کلیات اقبال لاهوری ص ۴۶
- ۲۸- کلیات اقبال لاهوری ص ۸۶
- ۲۹- کلیات اقبال لاهوری ص ۸۹
- ۳۰- کلیات اقبال لاهوری ص ۱۰۵
- ۳۱- کلیات اقبال لاهوری ص ۱۳
- ۳۲- کلیات اقبال لاهوری ص ۲۳
- ۳۳- کلیات اقبال لاهوری ص ۲۵
- ۳۴- کلیات اقبال لاهوری ص ۳۰
- ۳۵- کلیات اقبال لاهوری ص ۶۹

- ۱- محمد رضا شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، تهران: توس، ۱۳۵۸،
 - ۲- میر جلال الدین کزازی، زیبا شناسی سخن پارسی، بدیع (۳) تهران: انتشارات ماد وابسته به نشر مرکز
 - ۳- جلال الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۲، تهران: توس، ۱۳۶۳
 - ۴- محمد فشارکی، بدیع، تهران، جامی، ۱۳۷۴
 - ۵- اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، مقدمه احمد سروش، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳
- تمام نمونه ها از این چاپ نقل شده است-

نگاهی به علامه اقبال و آثار و افکارش

حسینعلی نوذری

نامه هائی که ارائه می گردد ، نامه هائی است که در سال ۱۹۳۲م (۱۳۱۱ش) علامه اقبال و غلامعباس آرام (عباس اقبال) نوشته اند- از آنجا که این نامه ها حاوی برخی نکات مهم فرهنگی و سیاسی و بیانگر جریانات فکری در آن زمان از تاریخ ایران و حاکی از ایمان اسلامی و عشق به ایران در وجود اقبال است ، به چاپ آن مبادرت می ورزیم-

علامه محمد اقبال لاهوری متولد ۲۲ فوریه ۱۸۷۳م (۱) در شهر سیالکوت از ایالت پنجاب پاکستان و متوفی ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م (۲) ، تحصیلات خود را ابتدا ، به رسم معمول زمان ، با آموختن قرآن کریم در مکتبخانه شروع کرد- پس از اتمام دوره مکتبخانه وارد کالج اسکاج (۳) شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آنجا گذراند ، در همین ایام سرودن شعر را آغاز کرد-

بعد از پایان این دوره ، در رشته فلسفه در دانشگاه لاهور ثبت نام کرد و از محضر سر تامس آرنولد (۴) بهره برد - دوره فوق لیسانس این رشته را با احراز رتبه اول در دانشگاه پنجاب به پایان رساند ، موفق به دریافت يك قطعه مدال علمی گردید و در رشته های تاریخ ، فلسفه و علوم به استادی برگزیده شد در همین حال فراگیری زبان فارسی و عربی را نیز وجهه همت خویش قرار داد-

اقبال که در عرصه شعر و ادب در شبه قاره از نوادر به شمار می رود ، سروده های خود را در خدمت بیداری و آگاهی توده ها و دمیدن روح آزادی در ملت اسلامی و بیدار ساختن

مسلمانان از خواب گران قرار داد- ناله یتیم اولین شعر وی بود که آن را در سال ۱۸۹۹م در جلسه سالیانه انجمن حمایت اسلام در لاهور خواند - سالی بعد در همین انجمن منظومه دیگری را به عنوان ناله یتیم به هلال عید فطر را قرائت کرد که باعث شهرت وی شد- علاوه بر این در ۱۹۰۱م نخستین کتاب خود را در زمینه اقتصاد به زبان اردو تألیف کرد-

سپس به توصیه سر تانس آرنولد برای ادامه تحصیلات عازم اروپا شد ، و سه سال در آنجا به مطالعه و تحصیل پرداخت- در دانشگاه کمبریج در رشته فلسفه پذیرفته شد و در آنجا با پرفسور مک تیگارت ، از هگل گرایان سر شناس ، پرفسور ادوارد براون و پرفسور رینولد نیکلسن ، از مستشرقان بنام ، آشنا شد-

پس از اخذ درجه فلسفه اخلاق از کمبریج وارد دانشگاه مونیخ در آلمان شد و رساله دکتری خود را به عنوان ”سیر فلسفه در ایران“ تدوین نمود ، مدتی نیز به جای پرفسور آرنولد در دانشگاه لندن به تدریس زبان و ادبیات عربی پرداخت - اقبال از میان متفکران غرب به آثار لاک ، کانت ، هگل ، گوته ، تولستوی ، و از شرقیان به شعار مولوی دلپستگی خاصی داشت - در ایام تحصیل در اروپا تحولات عمده ای در وی پدیدار شد ؛ مهمتر از همه علاقه مندی بیش از حدش به زبان و ادبیات فارسی بود ، بگونه ای که بعدها زبان فارسی را برای بیان آرا و افکار خود برگزید - دیوان شعری وی به طور عمده به این زبان تدوین گشته است - پس از آن ، اقبال بتدریج از یک شاعر وطنی به شاعری اسلامی- جهانی تحول یافت ، تا جایی که به اعتقاد بسیاری از متفکران وی یکی از نخستین منادیان اترناسیونالیسم اسلامی بشمار می رود -

در خصوص آگاهی از روند تحولات فکری وی مطالعه کتاب بانگ درآ مفید است- در اوت ۱۹۰۸م به وطن بازگشت و ریاست بخش فلسفه دانشکده دولتی لاهور را عهده دار شد و در عین حال به امر وکالت نیز می پرداخت-

وی با توجه به آشنایی عمیقی که از مفاسد جوامع غربی پیدا کرده بود به انتقاد شدید از شرقیان غرب گرا می پرداخت که خود را در برابر اروپا باخته ، دچار از خود بیگانگی گشته ، ”خویشتن خویش“ را فراموش کرده ، دچار ”بی خودی“ شده ، شیفته و مجذوب جلوه های ظاهر تمدن غرب گردیده اند ، بی آنکه در عوارض شوم و مخرب آن اندیشه نمایند -

اقبال در سالهای نخست بازگشت به هند ، اسرار خودی و رموز بی خودی را منتشر کرد- این منظومه ها به دست رینولد نیکلسن ، استاد فلسفه وی ، رسید - نیکلسن که از

قبل استعداد وی را می شناخت با دقت به بررسی و مطالعه آنها پرداخت و سپس به ترجمه این منظومه به زبان انگلیسی اقدام نمود - بدین ترتیب اقبال پیش از آنکه در شبه قاره هند و پاکستان شناخته شود، در انگلستان به شهرت و اعتبار رسید -

درباره شخصیت و عظمت اندیشه های اقبال سخن بسیار می توان گفت که نه در حوصله این گفتار و نه در توان این قلم می گنجد؛ تنها به بیتی از محمود شبستری بعنوان صدق مدعا کفایت می شود:

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید

اقبال در ۱۹۲۶م به عضویت مجلس قانونگذاری پنجاب انتخاب شد - منازعات و کشمکشهای متعدد میان مسلمانان و هندوها و عشق به آزادی وی را به شرکت در فعالیتهای سیاسی علاقه مند کرد تا اینکه در ۱۹۳۰م، در جلسه سالیانه حزب مسلم لیگ در اله آباد، پیشنهاد تشکیل دولت پاکستان را مطرح نمود - در کتاب پیام مشرق شعری است که نحوه نگرش و برخورد اقبال را با مسائل اجتماعی و نفی مرزبندیهای صوری و استعماری رنگ، نژاد، قومیت و... نشان می دهد:

نه افغانی و نی ترک و تترایم چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بوبر ما حرام است که ما پرورده یک نوبهاریم
عشق و علاقه وافر اقبال به سرزمین تمدن و فرهنگ اسلامی ایران در تمامی آثار و سروده های وی هویدا است؛ عشقی نشأت گرفته از مایه های ایمان دینی؛ تا بدانجا که تهران را ام القرای دوم جهان اسلام می دانست -

علی محمد نقوی، نویسنده و متفکر معاصر شبه قاره، در کتاب ایدئولوژی انقلابی اقبال، اقبال را معمار تجدید بنای تفکر اسلامی و طراح نهضت ضد غربزدگی و منادی شعار بازگشت به قرآن و بازگشت به خویش در جهان اسلام می داند - وی می گوید:

”هدف اقبال با تکیه بر مذهب و بطور اخص اسلام، تبدیل آن از صورت یک عقیده شخصی، انگیزه روحی و نظام اخلاقی که تنها در قالب رابطه درونی فرد با خدا مطرح می گردد، به یک ”ایدئولوژی“ است که تمامی ابعاد وجودی انسان، اجتماع، و حیات مادی و معنوی را در بر دارد -“

کنت کریگ متفکر و نویسنده معاصر غربی بر آن است که ”اندیشه اقبال تلاشی است برای بیان و تفسیر حقایق اصیل اسلامی در قالب تعبیرات و مقولات معاصر با در نظر گرفتن مسائل و دانش کنونی بشر -“

استاد مطهری در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر اقبال را از پیشگامان و قهرمانان اصلاح طلبی در جهان اسلام می‌داند که اندیشه‌های اصلاحی وی از مرزهای کشورش هم گذشته است - او عقیده دارد که اقبال فرهنگ غرب را بدرستی می‌شناخت و با اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی غرب آشنایی عمیق داشت، تا آنجا که در خود غرب به عنوان یک متفکر و فیلسوف به شمار آمده است -

بر اساس همین آشنایی با غرب بود که اقبال غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می‌دانست و معتقد بود که تنها مسلمانان از چنین ایدئولوژی جامع و فراگیری برخوردارند - او می‌گوید:

”مثالیگری [ایده آلیسم] اروپا هرگز به صورت عامل زنده ای در حیات آن در نیامده است و نتیجه آن پیدایش ”من“ سرگردانی است که در میان دمکراسیهای ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می‌پردازد که کار منحصر آن بهره‌کشی از تهیدستان به سود توانگران است... اروپای امروز بزرگترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است - از سوی دیگر مسلمانان صاحب اندیشه‌ها و آرمانهای نهایی مطلق مبتنی بر ”وحي“ می‌باشند که چون از اعماق زندگی بیان می‌شود، به ظاهری بودن آن رنگ باطنی می‌دهد“ -

از ویژگیهای بارز اندیشه اقبال جستجو برای یافتن راه حلی است که مسلمانان بدون عدول از اصول اسلام بتوانند مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمان خود را حل کنند - از این رو، اقبال درباره مسائلی چون اجتهاد و اجماع زیاد می‌اندیشد - و اجتهاد را موتور حرکت اسلام می‌داند -

او برخلاف بسیاری از پرورش یافتگان فرهنگ غرب معنویت گراست و از ابعاد روحی، عرفانی و اشراقی نیرومندی برخوردار است - وی صرفاً مرد اندیشه نبود، اهل مبارزه و عمل نیز بود و عملاً با استعمار درگیری و مبارزه داشت - اقبال فلسفه ای داشت که آن را ”فلسفه خودی“ می‌نامید -

به اعتقاد وی شرق اسلامی هویت واقعی خود را از دست داده است و باید آن را باز یابد؛ همانگونه که فرد دچار تزلزل یا گم کردن شخصیت و خود باختگی در برابر دیگران می‌شود، جامعه نیز دچار تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت می‌گردد، ایمان به خود و احترام به ذات و کرامت خویش را از دست می‌دهد و یکسره سقوط می‌کند به اعتقاد وی جامعه اسلامی در عصر حاضر در مواجهه با تمدن و فرهنگ غربی دچار گمگشتگی، تزلزل شخصیت و بی هویتی شده است - ”خود“ حقیقی این جامعه و ”خویشتمن“ اصیل آن، اسلام

و فرهنگ اسلامی است - لذا نخستین اقدام ضروری مصلحان باز گرداندن ایمان و اعتقاد این جامعه به "خود" حقیقی او یعنی به فرهنگ و معنویت اسلامی است -

چاپ و انتشار نامه های علامه اقبال به نام عباس آرام گام مهمی است در نشان دادن میزان عشق و علاقه اقبال به تمدن و فرهنگ اسلامی در ایران و نیز تعهد ، دلسوختگی و دغدغه ای که از این بابت همواره در جان و دل داشت -

باید به دشواریهای موجود در خواندن متن دستنوشته های اقبال اشاره کنم که وقت زیادی را به خود اختصاص داد- مترجم پس از دقت و تأمل فراوان موفق به خواندن و استنساخ متن انگلیسی دستنوشته های اقبال شد- با وجود این ، در کل پنج فقره نامه تنها يك واژه با تردید خوانده شد - (ابتدای بند دوم نامه مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۳۲ اقبال به آرام) کار ترجمه نامه ها بهیچوجه دشواری خواندن متن را نداشت و بسیار راحت و سریع انجام شد-



منابع و مأخذ

- ۱- بروایاتی ۱۸۷۷، ۱۸۹۳ میلادی
- ۲- بسال ۱۳۱۷ هـ ش ۲۰ صفر ۱۳۵۷ هـ ش
- ۳- در متن ، آسیایی
- ۴- SIR TOMAS ARNOLD
- ۱- مرتضی مطهری ، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر . قم : انتشارات صدرا
- ۲- علی محمد تقوی . ایده ثولوژی انقلابی اقبال . ترجمه . م . بحری . تهران : انتشارات اسلامی ، ۱۳۵۸ .
- ۳- علی شریعتی . مجموعه آثار . شماره ۵ . تهران : دفتر تدوین و نشر آثار شریعتی .
- ۴- دایرة المعارف مصاحب . تهران : انتشارات فرانکلین ، جلد اول ، ۱۳۳۵ .
- ۵- حسنعلی محمدی . شاعران معاصر ، از بهار تا شهریار . تهران : مؤلف ، ۱۳۷۲ .
- ۶- مصاحبه با استاد سید غلامرضا سعیدی . قم : انتشارات شفق ، ۱۳۵۵ .

نفوذ آثار و افکار اقبال در ایران و تتبعات اقبال شناسان سرشناس

سیدمرتضی موسوی

مدیر کل سابق مراکز ملی پاکستان - اسلام آباد

اقبال، آشنایی مقدماتی به گنجینه ادبیات فارسی را در حین تلمذ با شمس العماء مولانا میرحسن به دست آورد و تکمیل اطلاعات علمی وی در زمان تهیه رساله دکتری به عنوان "سیرماوراء الطبیعة در ایران" صورت گرفت. علاقمندی مفرط اقبال به ملت ایران در صدها بیت به فارسی و اردو منعکس گردیده که معروف ترین آنها را همه به خاطر داریم:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما

هم اکنون که به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال تولد اقبال امسال (۲۰۰۲م) به عنوان "سال اقبال" اعلام گردیده، شایسته خواهد بود که نفوذ آثار و افکار اقبال در جامعه ایرانی و مطالعات و تتبعاتی که راجع به اندیشه و بینش اقبال توسط دانشمندان و فرهنگیان ایرانی انجام گرفته، به طور گسترده ای مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد.

علامه اقبال لاهوری در حین حیات به مسافرت‌های عدیده ای به خارج منجمله به اروپا جهت تحصیلات عالی و به منظور شرکت در کنفرانس‌های میزگرد و به مصر و فلسطین پرداخت و سفری به افغانستان نمود و همچنین در داخل شبه قاره به نقاط دور دست نظیر مدراس، میسور، حیدرآباد دکن، بهوپال ولی با همه علاقه ای که به تهران، شیراز، اصفهان، تبریز و سایر شهرهای ایرانی داشت، متأسفانه فرصت دیدار از سرزمین ذی علاقه به وی دست نداد. این امر را منوط به وضع اجتماعی و سیاسی شبه قاره و ایران در دهه های آخر زندگانی مثر علامه فقید نیز باید دانست.

با این وصف، علامه اقبال با برخی از شخصیت‌های ایرانی آشنائی حضوری یا غیابی پیدا کرد و بوسیله همچنین افراد شعر اقبال و بعضی از مجموعه های شعری اقبال به تهران فرستاده شد که یکی از استادان برجسته وقت، استاد سعید نفیسی شانس وصول آنرا داشته است - هیأت های ایرانی که در دهه پس از درگذشت اقبال تا اوان استقلال پاکستان به شبه قاره منجمله به پاکستان مسافرت کردند، توانستند اطلاعات جامع تری در مورد شعر و فلسفه و افکار اقبال کسب نموده، پس از مراجعت به ایران بوسیله ایراد سخنرانی، پخش مقاله و یا نشر کتاب جهت ترویج شعر و فکر در ایران زمینه را فراهم نمایند - در همین اثناء شخصیت‌های علمی و ادبی ایرانی که برای مدت‌های مدیدی در لاهور، بمبئی، حیدرآباد دکن، کلکته، علیگر، کراچی و سایر شهرهای شبه قاره اقامت داشتند و کراراً به ایران مسافرت می کردند، در نقل و انتقال مطالب اقبال شناسی به ایران و یا ترجمه آن به فارسی نقش قابل توجهی داشتند مانند سید محمد علی داعی الاسلام، فخر داعی گیلانی، پرفسور عباس مهرین (شوشتری)، پرفسور ابراهیم پور داود و سایرین -

در اوان استقلال پاکستان، قائداعظم محمد علی جناح یکی از معتمدترین رفقای خود، آقای غضنفر علی خان که سمت وزیر دولت فدرال وقت را به عهده داشت، به عنوان اولین سفیر پاکستان به ایران اعزام داشت - آقای غضنفر، شخصی پرتحرک و فعال بود - همزمان با ایجاد روابط حسنه در محافل دولتی، وی توانست مناسبات مودت آمیزی را با حضرات آیات و حجج، استادان دانشگاه، نویسندگان و سخنوران سرشناس برقرار سازد - حسن اتفاقی که در حین ماموریت آقای غضنفر روی داد، این بود که در اوایل ۱۹۴۹م آقای دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی به عنوان نخستین وابسته فرهنگی و مطبوعاتی سفارت منصوب شد که یکی از شیفتگان و هوا خواهان و مداحان طراز اول فکر و فلسفه و آثار اقبال بوده است - مرحوم دکتر عرفانی عقیده داشت که چنانچه افکار اسلامی اقبال، بهترین معرفت ایدئولوژی اسلامی که به تأسیس و تشکیل پاکستان منتج گردید، در اذهان عمومی ایرانی منجمله آیات و حجج، دانشگاهیان، ارباب مطبوعات و رادیو، محافل دولتی و طبقات مختلف مردم تاثیر و نفوذ داشته باشد، بخودی خود عناصر پاکستان شناسی و اتحاد اسلامی را تقویت خواهد کرد -

اینکه به معرفی تتبعات چند تن از اقبال شناسان سرشناس ایرانی و آثارشان به ترتیب زمانی می پردازیم:

الف: اقبال‌شناسان سرشناس ایرانی

۱- سید محمد علی داعی الاسلام

نخستین شخصیت ایرانی که جهت معرفی اقبال کتاب مختصری به فارسی در حین حیات علامه محمد اقبال تدوین و نشر ساخت، آقای سید محمد علی داعی الاسلام بود که اثرش به عنوان "دکتر محمد اقبال و شعر فارسی وی" در ۱۹۲۸م در حیدرآباد دکن به چاپ رسید. برای خوانندگان جوان این امر موجب اطلاع بیشتری خواهد بود که مناسبات فرهنگی و ادبی و لسانی میان ایران و صفحات جنوبی شبه قاره بخصوص حیدرآباد که تا سال ۱۹۴۸م دارای حکومت نیم مستقل دودمان آصفیه که بطور عموم به عنوان نظام حیدرآباد شناخته می شد، ادامه داشت. در صفحات شمالی شبه قاره پس از انقراض حکومت دودمان تیموری و استیلای انگلیسها، رفت و آمد دانشمندان و ادیبان و هنرمندان ایرانی متوقف گردید، هر چند در جنوب این مرادتها در دوره های قاجاریه و پهلوی، که از طریق دریائی و بنادر خلیج فارس ایرانی و بنادر مالابار و بمبئی به مسافرت می پرداختند، کماکان جریان داشت و در نتیجه نویسندگان و سخنوران اردو و فارسی زبان متعددی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم میلادی در حیدرآباد اقامت گزیدند و یا مکرر به این شهر سفر می کردند، منجمله علامه اقبال، مولانا ظفر علی خان، شیر حسن خان جوش ملیح آبادی، مولانا ابوالاعلی مودودی، فانی بدایونی، غلام قادر گرامی جالندری - نکته جالب دیگر اینکه در حیدرآباد تا اواخر قرن نوزدهم میلادی زبان رسمی فارسی بوده و سپس اردو - البته در شبه قاره طی دوره سلطه انگلیس، زبان رسمی انگلیسی بوده است - سید محمد علی داعی الاسلام غیر از آثار دیگری گرد آورنده فرهنگ نظام می باشد.

۲- پرفسور مجتبی مینوی:

استاد مجتبی مینوی در رشته اقبال شناسی در ایران پیشقر اول و پیشگام محسوب می شود. او در سال ۱۹۴۸م کتاب "اقبال لاهوری" را که بطور ضمیمه مجله یغما چاپ شد، منتشر ساخت - وی که مدتها در اروپا اقامت داشت با آثار و افکار علامه اقبال آشنائی کافی و وافیه داشت - وی علاوه بر تبحر و تسلط به زبان و ادبیات فارسی با زبانهای عربی و اروپائی نیز آشنائی داشت - در منزل شخصی استاد يك کتابخانه بسیار مجهز با دهها هزار کتاب وجود داشت، که اینجانب در دهه ۱۳۴۰ شمسی کراراً از آن استفاده سرشاری می

نمودم- استاد مینوی در ۱۹۷۳م در مراسم سده دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب در لاهور حضور داشت و منظومه علامه اقبال "از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز، از خواب گران خیز" را در یکی از جلسات عمومی کنگره بین المللی خاور شناسی که به همین مناسبت تشکیل یافته بود، با چنان شور و حال و کیفیت درونی و برونی و با آهنگ پُرطنطنه قرائت کرد که حضار ذی‌حس و ذی‌علاقه را به وجد آورد - بی‌مناسبت نیست متذکر گردم که اثر استاد مینوی به ضمیمه مجله یغما منتشر گردید که یکی از دو مجله ممتاز و برجسته ادبی آن دوره به شمار می‌رفت - از اینکه مقاله هائی که معمولاً در مجله‌های ادبی منتشر می‌شود از ده دوازده صفحه بیش نیست و استاد مینوی مشروحاً زندگانی، آثار و افکار اقبال را مورد بحث قرار داده بود، صلاح دانست که به صورت کتاب مجزا و مستقلاً منتشر و با خود مجله توزیع شود - البته این کتاب بعدها چندین بار تجدید چاپ شد -

۳- دکتر محمد تقی مقتدری:

آقای دکتر محمد تقی مقتدری به عضویت هیأت فرهنگی ایرانی در ۱۳۲۲ش از شبه قاره دیدن کرد و پس از مراجعت به ایران به تدوین و انتشار کتاب مختصری به عنوان "اقبال متفکر و شاعر اسلام" اقدام نمود که حاوی نه فصل بدین شرح می‌باشد: ۱- تعظیم به یک روح بزرگ و جاوید ۲- دسته گلی بر تربت اقبال ۳- زندگی اقبال ۴- مرگ اقبال ۵- پاکستان و اقبال ۶- فرزندان اقبال ۷- آرامگاه اقبال ۸- آثار اقبال ۹- روش شاعری اقبال - در دهه ۱۹۶۰ میلادی پس از پایان مأموریت دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی، دکتر روستائیان و آقای حسین علی سلطانزاده پسیان، دکتر محمد تقی مقتدری سمت رایزنی فرهنگی ایران را عهده دار بود و در ترویج مناسبات فرهنگی میان دو کشور برادر اسلامی سهم شایانی داشت - دکتر مقتدری بعدها چند اثر دیگری راجع به اقبال تألیف نمود که شامل "روش تصوف اقبال"، "اتفاق مسلمانان از نظر اقبال" و "زندگی علامه اقبال" می‌باشد -

۴- سید غلام رضا سعیدی:

استاد سید غلام رضا سعیدی در سال ۱۳۳۸ش (۱۹۵۹م) کتابی مستقل به عنوان "اقبال شناسی: هنر و اندیشه محمد اقبال" تألیف و منتشر ساخت - وی اثر خود را به انجمن های اسلامی دانشجویان ایران و سازمان جوانان مسلمانان پاکستان اهدا نمود - می‌توان گفت که استاد سعیدی که دارای افکار ویژه اتحاد اسلامی بوده با نشر این کتاب افکار اسلامی علامه اقبال را جهت بیداری جوانان ایرانی به کار برد - بی‌مناسبت نیست یاد آور

شوم که تا آن زمان کتابهای محدودی در ایران در باب احوال و آثار اقبال در دسترس بود، بنا بر این استاد شخصاً افکار و آثار اقبال را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد - مآخذ تألیف که در آغاز کتاب نام برده شد، بدینقرار است:

۱- اقبال شناسی (انگلیسی) سید عبد الواحد ۲- احیای فکر دینی در اسلام ۳- پیام مشرق ۴- جاوید نامه ۵- اسرار و رموز ۶- فلسفه اقبال و الثقافة الاسلامیه فی الہند و الباکستان (عربی) تألیف حسن الاعظمی و الصاوی علی شحلان ۷- مجله المسلمون (عربی) چاپ دمشق -

استاد غلام رضا سعید با علاقه خاصی که به افکار و اشعار اقبال داشت به بررسی و معرفی ویژگیهای آثار اقبال پرداخت - می توان گفت که تا آن زمان این جامع ترین کتابی بود که توسط یک نویسنده ایرانی راجع به اقبال شناسی منتشر شده بود - چند سال پیش یکی از تألیف استاد سعیدی در رشته سیرت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم برنده اولین جایزه پاکستان گردید و قرار بود استاد ارجمند جهت دریافت جایزه به دست ریاست جمهوری اسلامی پاکستان به اسلام آباد مسافرت کند، اما بعلت کسالت نتوانست شخصاً این جایزه را دریافت نماید - سایر تألیفات استاد سعیدی در زمینه اقبال شناسی شامل ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال و اندیشه های اقبال می باشد - قبلاً استاد سعیدی ترجمه فارسی شرح احوال قائد اعظم به عنوان "مؤسس پاکستان" تألیف هکتور بولیتورا منتشر نموده بود -

۵- آقای احمد سروش:

آقای احمد سروش سخنور پر شور معاصر خدمت بزرگی که در صحنه اقبال شناسی انجام داد، تدوین کلیات فارسی علامه اقبال و انتشار آن در تهران بوده است - باید دانست که تا آن زمان (۶۷-۱۹۶۶م) مجموعه های شعری فارسی و حتی اردوی علامه، در خود پاکستان بطور جداگانه تجدید چاپ می شد - آقای احمد سروش نه فقط این ابتکار را بخرج داد بلکه یک مقدمه مفصل و جامعی نیز به کلیات فارسی علامه اقبال افزود که در آن سهم افکار اقبال در نهضت آزادی خواهی شبه قاره بخصوص پاکستان مورد بررسی قرار گرفت، علاوه بر آن چگونگی تأسیس حزب مسلمانان شبه قاره که به رهبری قائد اعظم به تشکیل و تأسیس پاکستان منتج گردید، بطور مدلل شرح داده است - آقای احمد سروش که وابسته به سازمان رادیو بوده با پخش گفتارهای رادیویی نیز در شناساندن اقبال و ترویج

افکار اسلامی وی کمک شایانی می کرد -

باید دانست قبل از انتشار کلیات فارسی اقبال در ایران ، مجموعه های شعری اقبال چاپ پاکستان کمتر در اختیار دانشمندان و اقبال دوستان ایرانی قرار داشت - در کتابهایی که در باب احوال و آثار اقبال در ایران چاپ شده بود فقط منتخبات موضوعی می توانست جای بگیرد - در نتیجه نیاز مبرمی وجود داشت که یکی از دانشمندان ایرانی پیشقدم بشود و این خدمت علمی را انجام دهد - خوانندگان مسن ایرانی امکان دارد که آقای احمد سروش را شخصاً بشناسند ، اما برای خوانندگان جوانتر مخصوصاً در پاکستان و سایر کشورهای فارسی خوان باید بگوییم که بنده ده ها بار در جلسات علمی و ادبی و فرهنگی ، با این مرد درویش صفت ملاقات کرده ، و وی را در وضع خاص عارفانه با موهای پریشان ، پوشاک ساده و به وضعی مستغرق می دیدم - بی دلیل نیست که مرحوم دکتر عرفانی در کتاب "اقبال ایران" به قول احمد سروش نوشت که روح اقبال در وی حلول کرده است -

احمد سروش ، خوشبختانه توانست کلیات اقبال را در تهران به رئیس جمهوری وقت پاکستان شخصاً تقدیم کند و بعداً نامه تقدیر آمیزی از طرف مشار الیه دریافت نماید - اما متأسفانه آرزوی دیرینه او جهت زیارت آرامگاه اقبال در لاهور و دیداری از پاکستان بر آورده نشد - مسئولین و گردانندگان چنین برنامه های مبادلات فرهنگی وظیفه خطیری به عهده دارند که حق کسانی در این زمینه ضایع نگردد - نیک به خاطر دارم آقای استاد مینوی که کراراً به خارج سفر کرده بود اما تا اواخر دهه ۱۹۶۰ م به پاکستان سفر نکرده بود و اشتیاق ویژه ای جهت چنین مسافرتی داشت ، هنگامیکه در کنگره خاور شناسان جهانی به مناسبت سده دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب در بهار ۱۹۷۳ م به لاهور دعوت و حضور یافت ، در سخنرانی خود با جنب و جوش خاصی از این فرصت استقبال نموده اظهار داشت "شهر لاهور را که در کمال فصل بهار مشاهده کرده ام این خاطره را تازه ام در مخیله ام برای همیشه حفظ خواهم کرد" -

۶، ۷- آقایان احمد آرام و دکتر امیر حسین آریانپور:

خوشبختانه مدتی پس از انتشار کلیات فارسی ، دواثر منشور انگلیسی اقبال توسط دو تن از نویسندگان و مترجمان متبحر ایرانی ، به فارسی ، بر گردان و منتشر گردید - آقای احمد آرام کتاب RECONSTRUCTION OF RELIGIOUS THOUGHT IN ISLAM را که مشتمل بر خطبات علامه اقبال در مدراس و حیدرآباد می باشد ، به عنوان

احیای فکر دینی در اسلام و دکتر امیر حسین آریانپور رساله دکتری علامه اقبال
 DEVELOPMENT OF METAPHYSICS IN PERSIA را به عنوان سیر فلسفه در ایران
 به فارسی ترجمه کرده، منتشر نمود - هر دو کتاب تقریباً همزمان در سال ۱۹۶۷م در تهران
 چاپ و از آن سال به بعد کراراً هر دو کتاب تجدید چاپ گردیده از این امر می توان به استقبال
 شایانی که خوانندگان ایرانی از آثار اقبال به عمل آورده اند، پی برد-

۸- حضرت آیت الله سید علی خامنه ای:

در همین اثنا کتاب ارزشمندی به عنوان "مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان"
 اثر پژوهشی و تحقیقی حضرت آیت الله خامنه ای در تیرماه ۱۳۴۷هـ - ش چاپ و در دسترس
 عموم قرار گرفت - در مباحث جامع این کتاب فصلی مستقل تحت عنوان "نخستین نغمه
 پاکستان" پیرامون شخص علامه اقبال و نقش وی در تأسیس مملکت اسلامی پاکستان
 ، اختصاص یافته است - اینجانب که در همان اوان در ضمن معرفی و توزیع این اثر مهم در
 پاکستان نقش کوچکی داشته ام ، به رأی العین تأیید می کنم که این کتاب در رفع سوء
 تفاهمهایی که راجع به مسلمانان شبه قاره در نهضت آزادی خواهی بویژه هدف تشکیل و
 تأسیس پاکستان ، وجود داشت و برخی از مردم گمان می کردند که تأسیس کشور
 مسلمان پاکستان خواسته مسلمانان شبه قاره نبود بلکه بنا به خط مشی تفرقه بینداز و
 حکومت کن انگلیس ، پاکستان به منصفه ظهور رسیده است ، کمکهای شایانی کرد -
 حضرت خامنه ای ، نقش علامه اقبال را در ارائه ایده تأسیس پاکستان و رهبریهای شایسته
 ای که از ۱۹۳۰م به بعد که در اجلاسیه اله آباد به ریاست حزب مسلمانان برگزیده شده بود ،
 در این فصل مشخص نموده اند - در پایان فصل فوق حضرت آیت الله خامنه ای ابراز فرموده:
 "بنا بر این پیشاهنگ و مبشر پاکستان محمد اقبال است و امروز به عنوان
 بنیانگذار دولت اسلامی جدید از او نامبرده می شود و بی گمان تا روزی که نام پاکستان در
 تاریخ بشریت باقی و موجود است ، نام اقبال نیز همردیف و برابر با آن یاد خواهد شد -"

۹- آقای فخرالدین حجازی:

دانشمند محترم آقای فخرالدین حجازی کتاب "سرود اقبال" را که دارای مباحثی
 پیرامون احوال و افکار اقبال با انتخاب کلام وی (ص ۲۴۰) می باشد در سال ۱۹۷۵م منتشر
 نمود و خدمتی شایسته در ترویج اطلاعات جامعتری در زمینه اقبال شناسی انجام داد -
 ۱۰ ، ۱۳ - چهار اثر از چهار نویسنده:

کتابهای ارزشمند دیگری که در اواخر دهه ۱۳۴۰ هـ ش یا اوایل دهه ۱۳۵۰ هـ ش توسط دانشمندان و اساتید دانشگاههای ایرانی تألیف و منتشر گردید شامل "سرود اسلامی اقبال" از سید محمد علی صفیر، "دانای راز" از دکتر احمد احمدی بیرجندی، "یک چمن گل" از دکتر غلام حسین صالحی و کتاب "محمد اقبال" از دکتر فضل الله رضا که توسط انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان در تهران منتشر گردید - دکتر بیرجندی در کتاب خود پیرامون احوال و افکار اقبال مباحث مفصلی به میان آورد و سپس منتخباتی از کلام اقبال را شامل نموده است در حالیکه دکتر غلام حسین صالحی با نقد اشعار و ارائه افکار به اضافه انتخاب کلام وی، مبادرت ورزیده است -

۱۴ - آثار دکتر علی شریعتی:

از اواسط دهه ۱۳۴۰ هـ ش به بعد طی چند سال، چند اثر دیگر مهم در زمینه اقبال شناسی نگاشته شد که شامل آثار متعدد شهید دکتر علی شریعتی که اغلب روزهای جمعه در حسینیه ارشاد طی جلساتی افکار اسلام شناسانه خویش را عنوان می کرد، در ضمن آن از اشعار و افکار علامه اقبال استفاده شایانی می کرد - آثار دکتر شریعتی که مستقیماً به موضوع اقبال متعلق می باشد، عبارتند از: ۱- ما و اقبال، ۲- نامه ای در دفاع از اقبال ۳- علامه اقبال معمار عظیم تفکر اسلامی -

دکتر علی شریعتی در سایر آثار خود نیز از افکار علمی و اسلامی اقبال تجلیل و ستایش نموده است - در دوره خفقان آور استکبار، دکتر علی شریعتی توانست شعر و افکار اقبال را وسیله ابلاغ و تبلیغ نظرات بلند اسلامی، مبنی بر اینکه اسلام نه فقط راهنمایی های مذهبی می نماید، بلکه نظام کامل حیات انفرادی و اجتماعی منجمه امور سیاسی و اقتصادی بوده، نیک به کار برده است -

انقلاب اسلامی ایران، موهبتی بزرگ که آرزوهای ملت مسلمان پاکستان، پیش بینی علامه اقبال و تمنیات اسلامیان سراسر جهان را بر آورده ساخته، بدون تردید، در تحبيب و تعمیم افکار اجتماعی و اسلامی اقبال در ایران تأثیر بسزائی داشته است - اقبال که تهران را به صورت ژنوی شرق می خواست ببیند، تا اینکه سرنوشت کره ارض تغییر یابد - متفکری که از روزن دیوار زندان دیده بود که مردی که زنجیر غلامان را بشکند، خواهد رسید - رهبر عالی قدر انقلاب امام خمینی و ولایت فقیه و رهبر کنونی به افکار و ایده آلهای علامه اقبال توجه کافی داشتند و مروج نظام اجتماعی مبتنی بر آموزشهای اسلامی می باشند که چار چوب اساسی آن را علامه اقبال نشان داده بود -

بر اثر توجهی که در بیست و سه سال اخیر به شخص و افکار علامه اقبال در ایران اسلامی صورت می‌گیرد آثار متعددی به صورت کتاب و کتابچه در این مدت منتشر گردید. تعدادی مقاله‌های نغز در مجله‌ها و مطبوعات ایرانی در زمینه اقبال‌شناسی در سالهای اخیر منتشر گردیده که بحث پیرامون آنها از این مقال خارج است. اما کنگره‌های ویژه اقبال‌شناسی که در سالهای اخیر در ایران ترتیب یافته که ارزش علمی آن شایان تقدیر بوده است - سخنرانی بالبداهه چند ساعته رهبر عالیقدر حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای که متن آن به فارسی و ترجمه آن به اردو انتشار یافته، از شاهکارهای تجزیه و تحلیل دقیق افکار اقبال در قرن حاضر به شمار می‌رود.

۱۶، ۱۵ - دکتر محمد علی اسلامی ندوشن و آقای عبدالرفیع حقیقت:

از مؤلفات مستقل دیگر، آقای دکتر محمد علی ندوشن کتابی به عنوان "دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز" و آقای عبدالرفیع حقیقت کتابی به عنوان "اقبال شرق" (ص ۲۰۸) در ۱۹۸۱ م منتشر ساخت.

ب: مجموعه مقالات ویژه نامه مجلات

۱- مجله به مدیریت سید محمد محیط طباطبائی، (شماره ویژه اقبال) در ۱۳۲۴ هـ

ش منتشر شد.

۲- مقالات کنگره بزرگداشت علامه اقبال ۱۹۷۰ م، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۹۷۳ م، ص ۱۹۰، دارای ۸ مقاله - يك مقاله مفصل از دکتر علی شریعتی است -

۳- مجله هنر و مردم، شماره ۲، سال ۱۹۷۷ م، ویژه نامه به مناسبت یکصدمین سالگرد تولد اقبال تماماً به اقبال اختصاص یافته است -

۴- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی، شماره پاییز، ۱۳۵۶ هـ-ش، ۱۹۷۷ م، ۵ مقاله درباره اقبال دارد -

ج: سایر آثار اقبال‌شناسی به فارسی

در این قسمت برخی از آثار اقبال‌شناسی را که توسط شخصیت‌های غیر ایرانی در ایران چاپ و منتشر و یا توسط ایرانیها و پاکستانیها در پاکستان به فارسی انتشار یافته، بر می‌شمیریم -

۱- رومی عصر: امتیاز این کتاب را از چند حیث می‌توان مقیاس نمود - زمانیکه دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی این کتاب را در سال ۱۹۵۲ م در تهران به چاپ رسانید، فقط دو کتاب

مختصر یکی اقبال لاهوری، ۷۵ صفحه ای و دومی اقبال متفکر و شاعر اسلام، ۹۷ صفحه، هر دو چاپ ۱۹۴۷م در دسترس ایرانیان قرار داشت، در حالیکه رومی عصر، در ۳۰۴ صفحه و حاوی احوال و آثار و افکار اقبال بوده است - ثانیاً نظرات تعدادی از شخصیتها و رجال ایرانی که شاید نتوانستند آثار و مقاله های مفصلی پیرامون شعر و فلسفه اقبال از خود باقی بگذارند، در این کتاب منعکس گردیده است - ثالثاً عنوان کتاب را به صورت جالبی "رومی عصر" قرار داده، کلیه محافل ادبی بویژه مولوی شناسان و مولوی دوستان را به شعر و فکر اقبال جلب نموده است -

۲- علامه اقبال: به مناسبت سده تولد علامه محمد اقبال مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اثر دانشمند شهیر پاکستانی احمد ندیم قاسمی را که این جانب آن را به فارسی برگردانده بود، در سال ۱۹۷۷م منتشر نمود - در این کتاب احوال و آثار و افکار اقبال به اختصار توضیح گردیده و وزارت فرهنگ دولت پاکستان ناشر این کتاب بوده است -

۳- فلسفه آموزشی اقبال لاهوری: تالیف خواجه غلام السیدین - در باب فلسفه آموزشی اقبال به زبان اردو در شبه قاره چندین کتاب و دهها مقاله چاپ و منتشر گردیده اند، اما به فارسی ترجمه کتاب فوق که توسط عزیز الدین عثمانی انجام گرفته در تهران در ۱۳۶۳ هـ ش (ص ۱۴۴) تنها اثری است که در این موضوع منتشر گردیده است -

۴- جاویدان اقبال: دکتر جاوید اقبال اثری ارزشمند به عنوان "زنده رود"، در زمینه اقبال شناسی تألیف نموده که خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری به فارسی ترجمه نموده و اکادمی اقبال مجلد اول آنرا (ص ۲۲+۳۸۸) در ۱۹۸۴م و مجلد دوم آن را (ص ۲۰+۵۰۷) در ۱۹۸۵م و مجلد سوم و چهارم را در سالهای بعد در لاهور چاپ و منتشر نموده است -

۵- اقبال در راه مولوی: دکتر سید محمد اکرم اکرام که پیرامون احوال و آثار و افکار اقبال رساله تحقیقی به دانشگاه تهران تسلیم نموده بود مبنای کتاب فوق قرار داده و نخست خانه فرهنگ ایران در لاهور، در ۱۹۷۰م و سپس اکادمی اقبال لاهور، در ۱۹۸۳م (ص ۲۰۸) آن را چاپ و منتشر ساخته است -

۶- اقبال و دیگر شعرای فارسی زبان: دکتر محمد ریاض که یکی از معلمان فارسی و نویسندگان و اقبال شناسان بنام پاکستان به شمار می رفت و چند سال پیش بدورد حیات گفت، در سال ۱۹۷۷م این کتاب را تألیف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آن را به طبع رسانید -

۷- کتابشناسی اقبال: تألیف مرحوم دکتر محمد ریاض خان شامل کلیه آثار و مقالات و

کتاب ها و رساله ها درباره شناسایی و تحقیق درباره علامه اقبال به تمام زبانها تا زمان تألیف کتاب در ۲۴۰ ص، این کتاب مهم توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۹۷۵ م چاپ شده است -

۸- کشف الابیات اقبال: تألیف مرحوم دکتر محمد ریاض خان و دکتر محمد صدیق خان شبلی که بر اساس کلیات فارسی اقبال چاپ ایران و چاپ لاهور تنظیم شده و راهنمایی بسیار خوبی برای یافتن اشعار علامه اقبال از همهٔ مثنوی های فارسی او می باشد در ۲۰۵ ص، این کتاب نیز از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۹۷۸ م چاپ شده است -
 ۹- یاد داشت های پراکندهٔ اقبال: ترجمهٔ یاد داشتهای انگلیسی علامه اقبال توسط مرحوم دکتر محمد ریاض است در ۲۰۰ ص - این کتاب را هم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۹۸۵ م چاپ کرده است -

۱۰- اقبالنامه: دکتر محمد حسین تسیحی، دانشمند ایرانی که از سی و دو سال اخیر مدیریت کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد را به عهده دارد کتابهای متعددی در زمینه ادبی، کتابشناسی و پاکستان شناسی تدوین و تألیف نموده که یکی از آنها کتاب اقبالنامه می باشد، ۱۳۷۲ هـ ش، ۱۹۹۳ م (ص ۱۲۰)

۱۱- فکر اقبال: دکتر محمد تقی مقتدری، کراچی ۱۹۵۳ م، ص ۹۱، عنوانها، درس سخت کوشی اقبال، اقبال و اتحاد جهان اسلام

۱۲- توصیه های اتحاد مسلمانان و مناقب بدیع اهل بیت رسول در اشعار اقبال: دکتر محمد ریاض، اسلام آباد، ۱۹۸۳ م، ص ۱۲۵ -

اداره مطبوعات وزارت ارشاد فدرال پاکستان از ۱۹۵۲ م مجله هلال (فارسی) را نخست به صورت فصلنامه و بعدها بطور ماهنامه تا بیست سال منتشر نمود - از سال ۱۹۸۳ م همین مجله به نام پاکستان مصور تا پانزده سال بعد ادامهٔ انتشار می داد - در این مدت دهها ویژه نامه و کتاب و کتابچه بطور مستقل از طرف اداره مجله "هلال" و اداره مجله "پاکستان مصور" به فارسی انتشار یافته است که یکی از آنها همین کتاب می باشد - بنده بالغ بر دوازده سال (۱۹۸۳ - ۱۹۷۱ م) سر دبیری و مدیریت هر دو مجله را به عهده داشته ام -

۵- سخنوران ممتاز اقبال دوست ایرانی:

اینک تذکری از چند تن از سخنوران ممتاز ایرانی که در دهه های اول پس از در

گذشت اقبال به شعر و فلسفه و نظرات وی پی برده به تقدیر و تحسین وی پرداخته اند - ملک الشعراء محمد تقی بهار حتی پیش از استقلال پاکستان در قصیده ای از اقبال به طوری تمجید و ستایش نموده بود که نظیر آن را کمتر در ادبیات معاصر بر می خوریم:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت
واحدی کز صد هزاران برگذشت
باز در قصیده ای به عنوان "درود به پاکستان" ملک الشعراء در سال ۱۹۵۰م اقبال را بدین طریق مورد ستایش قرار داده:

درود باد به روح مطهر اقبال که بود حکمتش آموزگار پاکستان
هزار باده نا خورده، وعده داد که هست از آن یکیش می بی خمار پاکستان
صادق سرمد از سال ۱۹۵۰م الی ۱۹۵۹م همه ساله در مراسم روز اقبال در ۲۱ آوریل قصیده تازه ای جهت تجلیل اقبال می سرود و بایک علاقه و دل بستگی خاصی آن را قرائت می کرد - اگرچه کلیه قصائد وی دارای مضامین بدیع و رفیع می باشد اما نخستین قصیده که در جلسه ای به ریاست ملک الشعراء بهار، صادق سرمد قرائت نموده بود با مطلع زیر معروفیت ویژه ای داشته است:

اگر چه مرد بمیرد به گردش مه و سال
نمرده است و نمیرد محمد اقبال
صادق سرمد در بیتی سهم فائدا عظم و اقبال را در نهضت استقلال و تأسیس کشور اسلامی چقدر جالب بیان کرده است:

اقبال کشت بذر و جناحش فشاند آب
اقبال کشت تخم و جناحش ثمر گرفت
بدون تردید طی ۶۴ سال اخیر که از در گذشت علامه محمد اقبال می گذرد، صدها سخنوران چیره دست ایرانی قطعات شعری و قصاید غرائی پیرامون فکر و فلسفه اقبال سروده اند و از شاعر متفکر تمجید شایانی به عمل آورده اند - به منظور احتراز از اطاله کلام تنها به اسم بردن چنین شخصیتها مبادرت می ورزیم: دکتر رضا زاده شفق، دکتر ناظر زاده کرمانی، حبیب یغمائی، کاظم رجوی، فریدون توللی، احمد سروش، امیری فیروز کوهی، استاد عباس فرات، محمد علی ناصح، حسین ذکائی بیضائی، حسین کوهی کرمانی، حسین عاطف، گلچین معانی، دکتر قاسم رسا، محمد حسین شهریار، ادیب برومند، فتح علی دولو آصفجاء، علی خورش دیلمانی، امیرشفايي نوا، نیک محمد عاطفی پور، خانم لعبت والا، نصر الله مردانی، ابراهیم صهبا، خانم سیمین بر خلیلی، عبدالرضا برهانپور، محمد پور محمد جو، مجید یکتایی، غلامرضا نجاتی، روزبه انصاری، نیکو همت، حسین علی سلطانزاده پسیان، علی خدایی، محمد علی مردانی، سعید نفیسی، محمد مهران،

دکتر مظاهر مصفا، ابراهیم شریفی، خانم ترکان دخت ثقه الاسلامی، محی الدین صالحی دولت آبادی، آقای ساعی و صدها سخنور ایرانی که در شعر خود شاعر متفکر اسلام و مملکت ایدیولوژیک عنوان شده وی را ستوده اند- نگارنده از سخنورانیکه اسامی شان در این مقال درج نشده خواستار پوزش می باشد-

ه: استادان اقبال شناس دانشگاه

دهها نفر از استادان دانشگاههای ایران علاوه بر افاده های سر درس و کلاس به شاگردان در زمینه افکار و آثار اقبال، در ضمن تدوین و تألیف و انتشار آثار علمی و ادبی و نشر مقالات در مجله های ممتاز داخل و خارج کشور از سهم برجسته اقبال تقدیر شایسته ای به عمل آورده اند و گاهی شرح احوال و منتخباتی از شعر اقبال را در مؤلفات خود گنجانده اند- برخی از اسامی استادان ارجمند که با بسیاری از ایشان اینجانب مرآده ممتد داشته، بدین شرح می باشند: علامه محمد قزوینی، علامه علی اکبر دهخدا، دکتر لطفعلی صورتگر، دکتر محمد معین، علی اصغر حکمت، علامه عبدالعظیم قریب، استاد جلال الدین همائی، استاد سعید نفیسی، دکتر حسین خطیبی، دکتر ذبیح الله صفا، دکتر سید حسین نصر، دکتر عبدالحسین نوائی و....

و: جامعه روحانیون و افکار اقبال

جامعه روحانیون ایرانی طی نیم قرن اخیر بر اثر مناسبات نزدیکی که با طلاب پاکستانی و شخصیتها و رجال پاکستانی که در حین دیدار از ایران خدمتشان شرفیاب می شدند، از آثار و افکار اقبال آگاهی وسیعتری به دست آورده، در درس و خطابه ها به استاد آن می پرداختند- اسامی چند تن از روحانیون برجسته در اینجا ثبت می گردد تا یادای از ایشان را گرامی بداریم:

حضرات آیات بروجردی، روح الله خمینی، کاشانی، حائری، بهبهانی، طالقانی و ...

چنانکه قبلاً تذکر رفته است پس از انقلاب اسلامی توجهات بیشتری به ترویج افکار اسلامی اقبال معطوف گردید- حضرت آیت الله سید علی خامنه ای رهبر عالیقدر که بحق یکی از ممتاز ترین اقبال شناسان جهان امروز و معاصر می باشند، غیر از تمجید و تقدیر از نقش اقبال در مؤلفات خود، موقعیکه شانزده سال پیش به عنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران از پاکستان دیدن کردند، در هر يك از خطابه های رسمی در اسلام آباد و لاهور، از مقام اقبال تجلیل بیسابقه ای به عمل آوردند، اینجانب که در شرف رکاب شان حضور داشته ام به

تبحر علمی و تحلیل و تجزیه‌ی شان مشعوف می‌شدم -

همچنین در دهه ۱۹۸۰م حضرت حجة الاسلام سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور جمهوری اسلامی ایران، که به عنوان وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت جمهوری اسلامی ایران از پاکستان دیدن کردند، بنده افتخار همگامی و همراهی ایشان را در کلیه مراسم و مذاکرات رسمی که در اسلام آباد و لاهور انجام شد، داشته‌ام، زیرا برگردان مذاکرات و نطق‌های هم منصب مشارالیه رسماً به اینجانب واگذار بوده است - در تبادل نظر هائی که با معظم له دست داد، بنده متوجه شدم که ایشان علاقه عمیقی به شخص علامه اقبال و افکار بدیع وی که موجب بیداری ملت مسلمان گردیده، داشته‌اند -

ز- رجال و شخصیت‌های ایرانی اقبال دوست

چنانچه صفحات تاریخ معاصر را ورق بزنیم، می‌بینیم که نخستین تماس علامه محمد اقبال با شخصیت ایرانی در سطح عالی، در گردهم آبی مؤتمر عالم اسلامی در فلسطین با سید ضیا الدین که زمانی نخست وزیر ایران بود، داشته‌اند - این کنفرانس در سال ۱۹۳۳م با شرکت شخصیت‌های برجسته مسلمان از کشور های مختلف به ریاست سید امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین تشکیل گردیده بود - دکتر محمد صادق به مناسبت سالروز اقبال، پیغام ویژه ای می‌فرستاد بلکه دستور پخش سخنرانیها ایراد شده توسط رادیو ایران صادر می‌نمود - یکی از التفاتهای فوق العاده که مرحوم دکتر مصدق از خود نشان می‌داد، استدعای شخصیت‌های پاکستانی را که بعضی از آنان اقبال شناس هم می‌بودند، باوجود کسالت ممتد بحضور می‌پذیرفت - همچنین آقایان دکتر علی اکبر سیاسی، وزیر امور خارجه سابق، دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ سابق و دیگران به نحوی از انحاء در ترویج افکار اسلامی اقبال کمکهایی نموده‌اند -

ح- نویسندگان و مدیران جراید ایرانی و اقبال شناسی

صدها نفر نویسنده ایرانی در صحنه اقبال شناسی از طرق مختلف تأثیر بسزائی از خود باقی گذاشته‌اند که بر شمردن اسامی همه شان در این مختصر از حیثه امکان خارج است، بنابراین فقط تذکری از چند نفر نموده، بسنده خواهیم کرد:

مطیع الدوله میر محمد حجازی:

آقای حجازی با اشتغال عدیده نویسندگی و عضویت مجلس سنا سالهای متمادی ریاست انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان را به عهده داشته‌اند - انجمن روابط فرهنگی، انجمن ادبی به نام انجمن ادبی ایران و پاکستان، را نیز اداره می‌کرده که مهد

پرورش افکار مودت فی ما بین دو کشور بویژه ترویج فکر و اندیشه اقبال در قاطبه مردم ایران بویژه ادیبان و سخنوران و معلمان و دانشگاہیان بود- آقای دکتر ابوتراب رازانی ، مدیر کل وقت وزارت فرهنگ ، مدیریت انجمن را عهده دار بودند - در جلسات هفتگی آن عده قابل توجهی از افراد ذیعلاقه حضور بهم می رسانیدند - انجمن روابط فرهنگی ، نخست به همت دکتر کچکینه کاظمی بانوی پزشک که در سالهای اولیه تأسیس پاکستان (۱۹۵۲م) در گردهم آبی انجمن بانوان پاکستان در لاهور شرکت نموده بود، در خانه شخصی مشارالیها ، آغاز به کار کرده بود - آقای عبدالرحمن فرامرزی مدیر کیهان در نشر مقاله هایی پیرامون اقبال شناسی علاقمندی ویژه از خود نشان می داد - علامه عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام ، استاد سید محمد محیط طباطبائی مدیر مجله محیط ، آقای حبیب یغمائی مدیر مجله یغما ، آقای دکتر سیف الله وحیدنیا، مدیر روزنامه مهر ایران ، آقای علیقلی امینی مدیر روزنامه اصفهان ، علامه فضل الله مشرقی مدیر روزنامه پارس شیراز و دهها مجله ها و روزنامه های ایرانی در این خیر شریک و سهیم می باشند-

انجمنهای ادبی ایران منجمه انجمن ادبی صائب ، انجمن ادبی تهران ، انجمن ادبی حکیم نظامی ، انجمن ادبی سعدی ، انجمن ادبی حافظ ، انجمن ادبی کلبه سعد به نوبه خود در ترویج افکار اقبال تقشی مؤثر داشته اند زیرا اغلب اعضای این انجمنها در انجمن ادبی ایران و پاکستان شعر تازه و نوینی که راجع به اقبال یا در باب مناسبات مودت فی ما بین دو ملت که می سرودند التزاماً در انجمنهای مزبور نیز قرائت می کردند- برای اطلاع خوانندگان غیر ایرانی و یا ایران نرفته باید متذکر گردم که هر هفته بعد از غروب حد اقل یکی از انجمنها مرتباً در محل که اغلب منزل مسکونی رئیس انجمن می باشد ، تشکیل می شود - یکی از عوامل تشویق سخنوران عضو انجمنهای ادبی حضور برخی از شخصیتهای پاکستانی بود- طی دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی مرحوم دکتر عرفانی ، مرحوم دکتر شهریار و خود بنده کراراً در این جلسات شرکت نموده ، منتخباتی از شعر اقبال و سایر فارسی سرایان شبه قاره را عرضه نموده ، همدلی و همزبانی خود را به دوستان ایرانی ابلاغ و تبلیغ می نمودیم-

ط- هنر مندان ایرانی و شعر اقبال

هنر مندان بنام مینیاتور ایرانی نیم قرن اخیر منجمه مصور الملک استاد حسین بهزاد و استاد علی کریمی برخی از اشعار اقبال را با هنر مینیاتور به صورت نقاشیهای جالب توضیح نمودند که در برخی از کتابهای اقبال شناسی در روی جلد و یا در صفحات داخلی

ایده آل وحدت اسلامی اقبال

دکتر محمد شریف چودری

اقبال شاعری است که با حس مسئولیت قلم به دست گرفته و شعر سروده و نیز نقش پیامبری را داشته و برای ارشاد دیگران برپاشده است - وی متفکری است متعهد و می خواهد به واسطه شعر با استعمارگران و ستمکاران مبارزه کند و بسود برادران اسلامی خود سخن گوید - وی خواسته است که مردم زمان خود را بیدار کند و آنان را به سوی آینده ای درخشانتر رهنمون شود - وی شاعر راستینی است که صفات والای انسانی و اسلامی در خود جمع داشته ، چون کوهی در برابر نارواییهای ملت خود مقاومت کند، وی از هیاهو و بازار گرمیها بیزار است و در این اندیشه است که برای مردم جامعه اش جهانی تازه و بهتر بسازد - وی از شاعرانی نیست که "چون به خلوت می روند آن کار دیگری کنند" وی در یافته است که غیر از زلف یار و چشم و ابروی دلدار هم موضوعی هست که بتوان از آنها سخن گفت -

در مورد تحقق شاعر در ملتی اقبال هم نظر دارد ، ملتی که از نعمت وجود شاعر بی بهره باشد نه تنها شکوه و عظمتی ندارد بلکه حکم انبار گل را دارد، زیرا شعر وسیله ای برای رسیدن به مقصود است - شاعر در حقیقت نجات دهنده مردم از پستیها و گمراهیها و محکومیها و رذالتهای اخلاقی است و سوق دهنده آنان به سوی صفات عالیة انسانی و معنویات می باشد - او می خواهد به وسیله شعر شور انگیز و هیجان آور خود در درون ملت آتش برافروزد و بیدار کند تا از اوضاع محیط خفته و غافل نماند - اقبال معتقد است که شعر مبدایی برای بیان مکنونات درونی است و می تواند نقش بسیار مهم و سازنده ای در مهار کردن و آگاهیدن و در نتیجه به هم پیوستن و سامان دادن ملتها داشته باشد وی صریحاً می گوید من با شاعران بی درد و افسانه هایشان کاری ندارم - او درد هایی دارد که مجبور است بنالد و سخن گوید زیرا هر مصرع اش قطره خون اوست و رنجهای مردم ستم دیده:

برگ گل رنگین ز مضمون من است

مصرع من قطره خون من است (۱)

وی از شاعرانی بی جنب و جوش و مدیحه سرانگیز است و دارای پیام است که به
همنوعان خود برساند و به همین مناسبت اشاره به این معنی کرده:

نغمه من از جهان دیگر است این جرس را کاروان دیگر است (۲)
آنچه گفتم از جهان دیگر است این کتاب از آسمان دیگر است (۳)
در جای دیگر پوست کنده گفته است:

نغمه کجا و من کجا، ساز سخن بهانه ایست

سوی قطار می کشم، ناچه بی زمام را (۴)

روی رفته پیام اقبال پس از رحلتش نقش بسیار مهمی در دل‌های علاقمندان بسته
است - پیشگویی او صد در صد درست است که در مورد شعر خودش گفته:

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

چشم خود بر بست و چشم ما گشاد (۵)

علامه دکتر محمد اقبال شاعر والا مقام پاکستان را باید راهنمای برجسته جامعه این
کشور دانست و این حقیقت را پذیرفت که با شاهکارهای جهانی خودش ملتی را از اقرض
نجات داد - وی روحی نو در جامعه از هم پاشیده مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان دمید و
برای میهن خود زمینه را مساعد ساخت - شعار روح افزایش منادی اتحاد و اتفاق و مروج
روح همکاری گردید تا آنجائی که تأثیر مجاهدات و تعلیمات ارزنده اش از مرزهای پاکستان
که خوابشی در حین حیات خود دیده بود، فرا تر رفت و در میان ملل جهان بویژه کشورهای
همجوار اسلامی نیز منشای رواج بسیاری از ارزشهای والای انسانی و اسلامی گردید -
اقبال به همین مناسبت به اطمینان کامل گفته است:

عجم از نغمه ام آتش به جان است صدای من درای کاروان است

حدی را تیز تر خوانم چو عرفی که ره خوابیده و محمل گران است (۶)
پس از خاموش شدن چراغ امپراطوری مغول در هند، زوال سیاسی و اقتصادی و
اجتماعی و دینی مسلمانان این ناحیه طوری شروع شد که جریانش تا یک قرن طول کشید
- خلاصه در این بحبوحه انحطاط و زیون حالی اگر یک طرف به منت خداوند متعال
شخصیتهای عالیقدر همچو سرسید احمد خان و مولانا محمد علی جوهر و مولانا ظفر علی
خان و محمد علی جناح به وجود آمدند که برای آتیه سیاسی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره

فداکاری خاص و کارهای قابل ملاحظه ای انجام دادند ، آنها را از بلاهای متوحش رها نیدند که نزدیک بود فقدان دانش و فرهنگ و بی مبالاتی و بی توجهی تعلیم و تربیت بر سر اسلامیان این سرزمین مسلط گردد و از طرف دیگر خدای بزرگ و برتر شخصیتی برجسته مانند علامه دکتر محمد اقبال را به ظهور رسانید که هر لحظه زندگی وی در خدمت اسلامیان جهان بسر شد - متأسفانه امروز ما به علت بی عاطفگی خود از قدر و منزلت اقبال ، طوریکه باید و شاید ، آگاه نیستیم ولی افراد خبیر و بصیر خوب می دانند که مردی با عظمت و دردمند ملت مسلمان مانند علامه اقبال پس از قرنهای متمادی قدم به این دنیا می نهد - به گفته شاعر:

عمرها در کعبه و بتخانه می نالد حیات

تاز بزم عشق یک دانای راز آید برون(۷)

این مرد فکور ملت با مجاهدتها و مساعی شبانه روز خود از روی اسلام آن همه پرده ها را برداشته است که وجود تابناک و درخشان اسلام را تحت الشعاع قرار داده بود - روزها و شبهای او در جهت اصلاح و برتری و سرفرازی ملت اسلامیة بسر شده است - امروز در گروه مسلمانان تحصیل کرده و آشنایان علامه چه در شبه قاره هند و پاکستان و چه در خارج ، اگر رمقی از بیداری و خود آگاهی و خود شناسی وجود دارد تا حد زیادی مدیون و مرهون زحمات خستگی ناپذیر و جگر کاری اقبال است - بدون تردید اقبال کسی است که در دوران حیات صدایش بلند تر و رساتر از معاصرانش بود ، و پس از مرگ نیز آثارش برای نسلهای آینده الهام بخش است و از ینجاست که شاعر چنین سروده است:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می گویند

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی(۸)

در زمانی که علامه اقبال چشم به جهان گشود دنیای اسلام از هر جهت گرفتار مشکلات و مصائب بود- خلافت عثمانی که خود را جانشین خلافت بزرگ اسلام می دانست جز اسم چیزی در دست نداشت و وضع مسلمانان مشرق زمین از لحاظ سیاست و اقتصاد و اخلاق بینهایت وخیم بود- مسلمانان اروپای شرقی دیگر قدرت گذشته را نداشتند و صحنه سیاست را ترك نموده بودند- اسلامیان چین و روسیه تحت سلطه حکومتهای سیاسی بیدین قرار گرفته بودند و استعمارگران بشدت هر چه تمامتر مکیدن خون میلیونها مسلمان سراسر جهان بودند و میهن اقبال و کشور های همجوار هم از این نوع اوضاع نامطلوب دور نبودند- جنگ آزادیخواهی علیه استعمار غرب در ۱۸۵۷ میلادی منجر به

شکست مسلمانان این شبه قاره گردید و جراحی عمیق بر پیکر اسلام در این منطقه وارد کرد، در قرن حاضر متفکر بزرگ اسلامی علامه اقبال است که می توان گفت خلاصه پیامش برای ملت‌های عقب افتاده در این شعر منعکس شده است:

مغرب ز تو بیگانه مشرق همه افسانه

وقت است که در عالم نقش دگر انگیزی (۹)

اقبال مسلمانان جهان را از صبح نو و ملتی که هنوز به وجود نیامده بود نوید جانفزا داد- در جنگ جهانی اول، هنگامی که استعمارگران اروپا قسمت های پهناور خاور میانه را مورد تاخت و تاراج قرار داده بودند در منظومه ای بعنوان "خضر راه" باز به ملت اسلامی نوید صبح و ظفر داد و گفت که صبح بعد از غروب صد هزار ستاره می دمد و نیز توجیه می کند " ای اقوام شرق بر خیزید و در حالیکه زمان مساعد و سازگار است، بکوشید و عظمت گذشته را باز به دست آرید" و نیز گفت " اگر جامعه اسلامی ایمانی محکم و تزلزل ناپذیری داشته باشد حتماً فتح و نصرت نصیبش می گردد" - به منظور نیل به این هدف در شعر زیر مسلمانان جهان را چنین درس اتحاد داده است:

متحد باشند مسلم بهر احفاظ حرم از کنار نیل تا آن سوی خاک کاشغر (۱۰)
مسلم استی سینه را از آرزو آباد دار هر زمان پیش نظراتخلف المیعاد دار (۱۱)
اما شاعر حیات اجتماعی ملل جهان را به نظر غایب مورد مطالعه قرار داد و از وضع وخیم آنها بی برد و به عاقبت شوم امت موسی در گذشته اشاره نمود:

عبرتی، ای مسلم روشن ضمیر از مآله امت موسی بگیر
داد چون آن قوم مرکز را ز دست رشتۀ جمعیت ملت شکست
دهر سیلی بر بنا گوشش کشید زندگی خون گشت و از چشمش چکید (۱۲)
اقبال معتقد است که ملت اسلامی از وقتی که از کسوت معنوی خود در آمده است، گوهر اصیل خود را از دست داده است و اگر می خواهد که مجدد شرف و احترامی را که قبلاً داشت، از نوبه دست آورد باید دگرگون شود و در حیات اجتماعی خود انقلابی برپا کند و از نوطر یك ملت اسلامی واقعی را بریزد:

بیاطرح دگر ملت بریزیم که این ملت جهان را بار دوش است (۱۳)
خیز و خلاق جهان تازه شو شعله را در بر کن، خلیل آوازه شو (۱۴)
علامه اقبال در اوائل تحت تأثیر نظریه میهن پرستی مبنی بر اساس جغرافی بود ولی بعد ها آن را باعث نفاق و تفرقه اساس قرار داد-

اشاره به همین مطلب در یکی از آثار خود تحت عنوان "وطن اساس ملت نیست"

فرمود:

آن چنان قطع اخوت کردند بر وطن تعمیر ملت کردند
تا وطن را شمع محفل ساختند نوع انسان را قبائل ساختند
روح از تن رفت و هفت اندام ماند آدمیت گم شد و اقوام ماند (۱۵)
در جای دیگر فرمود که اساس ملت ما مسلمانان در گِل نیست در دل است یا به
عبارت دیگر ملت اسلامیة بستگی به کشوری ندارد بلکه کشورش سراسر جهان است -
سرنوشت جامعه اسلامی فکروی را طوری فرا گرفته بود که در دومین اثر فارسی خود
"رموز بیخودی" تحت عنوان "خطاب به ملت اسلامیة" منظومه ای ترتیب داده است -
مهم این است که به جای يك قوم یا گروه و نژاد مخصوص مسلمان ملت اسلامی را به طور
کلی خطاب کرده است - باید یاد آور شد که اقبال در تمام آثار خود کلمه ملت به معنای
امت به کار برده است -

این دانشمند بزرگ زود متوجه شد که ملل اسلامی تحت تأثیر ناسیونالیسم غربی به
ملت پرستی و نژاد دوستی شدیدی متمایل گردیده اند و این تمایلات از تصورات سیاسی و
اجتماعی اروپا ریشه گرفته است - این گرایشهای استعمار او را بشدت نگران کرد و آنها را
ضد روح اسلامی می دانست و می ترسید که این تصور ملت و نژاد پرستی به وحدت و
یگانگت جهان اسلام لطمه شدیدی می زند و وحدت معنوی آن را از بین می برد - بنابراین
پیوسته به این عقیده تازه که بر مبنای نژاد و نسل و مرزهای جغرافیائی رشد کرده بود،
تاخت - اما با میهن دوستی ابداً مخالف نبود - آنچه را که دوست نداشت ملت پرستی
شدیدی بود که تعصبات محلی و نژادی و لسانی را پرورش می داد و زادگاه اصل مکروهات
اروپا را نیز با مشکلات متنوع روبرو کرد - پس اگرچه میهن دوستی را نیک و جایز می شمارد
اما ملت پرستی را بیپوده و خطرناک می داند - در این ضمن از آفتاب جهانتاب دلیل جالب و
روشن می آورد و می گوید که هر چند آفتاب از خاوران سر می زند و به خاور نسبت دارد باز
هم تمام آسمان جولانگاه اوست و همه آفاق را در بر می گیرد و روشن می کند - به همین
علت مسلمانان باید خود را به حدود و ثغور جغرافیا محدود نکنند و از قید مکان آزاد باشند
زیرا:

هر که از قید جهات آزاد شد

چون فلک در شش جهات آباد شد (۱۶)

اقبال که همچو جمال الدین افغانی برای رهایی و نجات ملت مسلمان با استعمار می جنگید و وحدت اسلامی و نزدیک ساختن کشورهای مسلمان موضوعات مهمی است که در آثار او مشاهده می شود با اینکه مسلمانان در سرزمینها و ممالک دور دست دنیا زندگی می کنند و مرز و بوم اصلی شان اسلام می باشد باز در جای دیگر این مطلب را باز گو می کند:

جوهر ما با مقامی بسته نیست باده تندش به جامی بسته نیست
 هندی و چینی سفال جام ماست رومی و شامی گل اندام ماست
 قلب ما از هند و روم و شام نیست مرز و بوم او بجز اسلام نیست (۱۷)
 همین مطلب بعبارت دیگر:

مسلم استی دل به اقلیمی میند گم مشواندر جهان چون و چند
 می نگنجد مسلم اندر مرزوبوم در دل او یساره گردد شام و روم (۱۸)
 اقبال می خواست که تحرکی در میان مسلمانان جهان ایجاد کند و "خودی" و شخصیت فردی و اجتماعی آنان را استحکام و استواری بخشد و آنها را از جمود و رکود در بیاورد تا عظمت واقعی اسلام که در سایه وحدت مسلمانان صدر اسلام با آن سرافراز و بهره مند بودند، در پیش چشمهای خواب آلود آنها بیاورد تا سیادت و برابری و در نتیجه برتری معنوی را بار دیگر به دست آورند و از این رو است که این زمزمه ها را آغاز می کند:

خاور همه مانند غبار سر راهی است
 يك ناله خاموش و اثر باخته آهی است
 هر ذره این خاك گره خورده نگاهی است
 از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز

ناموس ازل را تو امینی تو امینی

دارای جهان را تو یساری تو یمینی

ای بنده خاکی، تو زمانی، تو زمینی

صهبا ی یقین در کش و از دیر گمان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز

فریاد ز افرنگ و دل آویزی افرنگ

فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ

عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ

معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز (۱۹)

پیش از آغاز قرن بیستم میلادی ملت اسلامیة بنا به تعصبات بومی مانند عربی و عجمی، هندی و خراسانی، ایرانی و تورانی، ترکی و تاتاری، افغانی و ترکستانی و امثال آنها به گروه های گوناگون منقسم شده بود-بدبختانه قدرتهای استعماری اروپائی ازین نوع انتشار و پراکندگی درونی مسلمانان سوء استفاده کردند و آنها را در چنگل استبداد محکوم و بیچاره ساختند اما اسلامیان جهان به علت اغفال و بی اعتنائی از دسیسه کاریهای استعمارگران اجانب بیخبر ماندند در عین حالی ظهور یک ناجی و مصلح ناگزید بود که کشتی ملت اسلامیة را از دریای متلاطم افتراق و انفکاک به کنار برساند-

قبل از علامه اقبال مصلح و رهبر بزرگ جهان اسلام سید جمال الدین افغانی نهضت اخوت اسلامی را با کمال دلگرمی و شیفتگی تبلیغ و تلقین کرده و روح تازه در قالب نیم مرده مسلمانان دمیده بود و چندین تن از رهبران برجسته مانند مفتی عبده پرچم وحدت اسلامی به دست خود گرفتند- علامه اقبال نیز در ضد استعمارگران افرنگ اقدام و سعی نمود و شعر شورانگیز و پر حرارت سرود تا فکر توانائی در اذهان ملت خوابیده خطور کرد - چند شعر به عنوان "انتباه" سرود که خیلی جالب و جذاب می باشد:

ای ز کار عصر حاضر بی خبر چربدستیهای یورپ را نگر
 زخم ازو، نشترازو، سوزن ازو ما وجوی خون و امید رفو (۲۰)
 در جای دیگر اضافه می کند:

فتنه هایین فتنه پرداز آورد لات و عزای در حرم باز آورد
 کهنه دزدی غارت او بر ملاست لاله می نالد که داغ من کجاست (۲۱)
 آدمیت زار نالید از فرنگ زندگی هنگامه برچید از فرنگ
 پس چه باید کرد ای اقوام شرق باز روشن می شود ایام شرق
 گرگی اندر پوستین بره ای هر زمان اندر کمین بره ای

مشکلات حضرت انسان ازوست آدمیت را غم پنهان ازوست (۲۲)
جاوید نامه در میان آثار جاویدان اقبال که نمایانگر استبداد استعمار گران مغرب زمین و
حاکمی از زیون حالی مسلمانان خاوری می باشد، بهترین وسیله اظهار عواطف و جذبات
درونی اوست - وی در ضمن سیر افلاک که به رهنمائی مرشد خودش، مولانا جلال الدین
رومی، به عمل آورده بود، با روح پرفتوح اخلاقی، موجد نهضت اسلامی سید جمال الدین
افغانی، برمی خورد - افغانی مسئله دین و وطن را مورد بحث قرار می دهد و مصائب و
عواقب تصور ملیت که بیکشور محدود و یا مربوط به مرز و بوم مخصوص است بیان می
کند و می گوید دانشمندان حقه باز غرب در پی جستجوی مرکزیت هستند و برای وحدت
ملل غرب هنر فروشی می کنند و در برابر آن شرقیان را به وسیله تلقین میهن پرستی و
محدودیت جغرافیائی از راه می برند و در نتیجه این تصور دروغین در بلاد شرقی نفاق و افتراق
و تعصبات نژادی و نسلی و لسانی را به وجود می آورند - پس افغانی در مورد تصور اصلی
میهن دوستی و طرفداری از جهان اسلامی و انسانی را که شالوده آن بردین اسلام ریخته
شده باشد، توضیح می دهد و آن را با شواهد تاریخی به طور مفصل باز می کند و می گوید:

در ضمیر ملت گیتی شکن دیده ام آویزش دین و وطن
روح در تن مرده از ضعف یقین نماند از قوت دین مبین
ترک و ایران و عرب مست فرنگ هر کسی را در گلو شست فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب اشتراک از دین و ملت برده تاب
لرد مغرب آن سراپا مکر و فن اصل دین را داد تعلیم وطن
اوبه فکر مرکز و تودر نفاق بگذر از شام و فلسطین و عراق
تو اگر داری تمیز خوب و زشت دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت
چیست دین؟ برخاستن از روی خاک تا ز خود آگاه گردد جان پاک
می نگنجد آنکه گفت الله هو در حدود این نظام چار سو
آن کف خاکی که نامیدی وطن اینک که گوئی مصر و ایران و یمن
با وطن اهل وطن را نسبتی است زانکه از خاکش طلوع ملتی است
اندین نسبت اگر داری نظر نکته ای بینی ز موباریک تر
گرچه از مشرق برآید آفتاب با تجلی های شوخ و بی حجاب
در تب و تاب است از سوز درون تا ز قید شرق و غرب آید برون
بردمد از مشرق خود جلوه مست تا همه آفاق را آرد به دست

فطرتش از مشرق و مغرب بری است گرچه از روی نسبت خاوری است (۲۳)
 تعلیمات اصیل کلام الله مجید توحید است در این دنیای پهناور تنها يك ابر قدرت
 است "خداوند متعال است که همه کائنات را آفرید و وجود انسان که زبده مخلوقات جهان
 به شمار است یکی از شاهکارهای عمده اوست و به همین مناسبت بر همگی آفرینشهای
 خدای بزرگ و برتر دارای شرف می باشد و مقصود آفرینش او جز تسلیم به خدا چیز دیگری
 نیست و از همین لحاظ وی حق دارد که مردم جهان را برای این علت نمائی (آفرینش)
 فراخواند تا وحدت آدم تشکیل پذیرد - اقبال عقیده دارد که اسلامیان جهان از لحاظ اشتراك
 میراثهای فرهنگی و معنوی و روحانی که از کلام الهی الهام می گیرد، ملت واحد است، به
 نظرش همگی مسلمانان جهان از روی تخلیق مانند يك خانواده بزرگ می باشند و باید هر
 فرد ملت در مسرتها و شادمانیها و همین طور در درد ها و رنجها شريك و سهیم یکدیگر
 باشد-

بیشتر سروده های اقبال بر قول ما گواه متضمن وحدت و یکپارچگی آنهاست - چون
 اقبال مسلمان واقعی بود و بنای نظر خود را بر عقیده توحید و رسالت نهاد تا مردم پراکنده را
 به مسلك وحدت در آورد و دلهای ایشان را با نور ایمان و ایقان منور سازد و با حرارت به
 مراسمها و انگیزه های ایده آلهای تازه قدرت بخشد - اقبال یقین کامل داشت که اصل
 توحید شامل وحدت تفکیک ناپذیر است - وحدت فکرو نظر و عمل و کردار مسلمانان از
 همین اصل سرچشمه می گیرد- وی یقین را سخ دارد فرد به عقیده توحید و جامعه به عقیده
 رسالت زنده می ماند:

برگ و ساز ما کتاب و حکمت است این دو قوت اعتبار ملت است
 امت مسلم ز آیات خدا است اصلش از هنگامه قالمو بلی ست (۲۴)
 ما که توحید خدا را حجتیم حافظ رمز کتاب و حکمتیم (۲۵)
 اعتبار از لاله داریم ما هر دو عالم را نگه داریم ما
 ذات ما آئینه ذات حق است هستی مسلم ز آیات حق است (۲۶)
 در جای دیگر علامه فقید تاکید می گوید که توحید مانند جان است و ملت همچو
 جسد می باشد، به عبارت دیگر توحید روح و روان و تنش مانند وجود ملت است و این
 وابستگی در افکار و اندیشه و کردار افراد ملت یگانگت و وحدت را ایجاد می کند و بنا بر
 همین مناسبت سلمان فارسی[ؓ] و بلال حبشی[ؓ] و صهیب رومی[ؓ] و ابوذر غفاری[ؓ] که هر يك از
 آنها زادگاهش جداگانه بود، باهم برادر و برابر شدند- جهانیان تکیه بر حسب و نسب و

رنگ و وطن می کنند اما توحید بر قلوب ملت اسلامیة تاثیر عمیقی داشته است که انفکاک و افتراق بآن راه نمی یابد:

اسود از توحید احمر می شود خویشتن فاروق و ابوذر می شود
ملت از يك رنگی دلهاستی روشن از يك جلوه این سیناستی
قوم را اندیشه ها باید یکی در ضمیرش مدعا باید یکی (۲۷)
و نیز می گوید:

قوم ما از رنگ و خون بالاتر است قیمت يك اسودش صد احمر است
فارغ از باب و ام و اعمام باش همچو سلمان زاده اسلام باش
گرنسب را جزو ملت کرده ای رخنه در کار اخوت کرده ای
در زمین مانگیرد ریشه ات هست نامسلم هنوز اندیشه ات
نیست از روم و عرب پیوند ما نیست پابند نسب پیوند ما (۲۸)
چون نفس در سینه او پروریم جان شیرین است او ما پیکریم
دعوی او را دلیل استیم ما از براهین خلیل استیم ما (۲۹)
به عقیده اقبال یکی از مهترین اصل اتحاد مسلمانان جهان يك مرکز ملی است و آن مرکز بیت الحرم یا کعبه است این مرکز اساس نیروی فنا ناپذیر وحدت جامعه اسلامی است و از ادات به حرم یکی از موضوعات مهم و اساسی در شعر اقبال می باشد. وی از خداوند متعال می خواهد که مسلمانان دوباره به مرکز خود روی آورند و آنرا در واقع مرکز مشترک خود بشمارند -

آهوی رمیده را توبه سوی حرم گردان (۳۰)

در جای دیگر در مورد اهمیت حرم کعبه برای مسلمانان جهان فرموده است:

قوم را ربط و نظام از مرکزی روزگارش را دوام از مرکزی
تواز پیوند حریمی زنده ای تاطواف او کنی پاینده ای
در جهان جان اسم جمعیت است در نگر سیر حرم جمعیت است (۳۱)
وحدت و یگانگت مسلمانان جهان یکی از موضوعات عمده ای است که اقبال به آن علاقه فوق العاده ای دارد و تحت عناوین "تصویر درد" و "جواب شکوه" که از شاهکارهای او به شمار است این نکته را بصراحت توضیح داده است، وی به مسلمانان جهان می گوید که چون نفع و ضرر، پیغمبر و قرآن آنها یکی است آنها نیز باید یکی بشوند:
حرم پاک یکی، الله یکی، قرآن یکی

چه شود گر بشود اینجا مسلمان یکی (۳۲)

بیمورد نیست اگر بگوییم توحید يك نیروی اتمی است که افراد ملتی را به مقام رفیع وحدت می رساند و تسخیر ناپذیر می سازد چنانکه چشم فلک در میدان بدر مشاهده این قدرت نموده است و این فیضان ابر قدرت توحید است که فرد تحت تاثیرش لاهوتی و هم چنین ملت جبروتی می گردد - در نتیجه ملت بر کثرت استیلا می یابد - اقبال یقین محکم دارد توحید سرچشمه دین و حکمت و قانون است - نظریه توحید حقیقت و چگونگی حیات و کائنات را آشکار می سازد و قوه عقل و دانش نخستین گام را در راه تکامل پر تاثیر این عقیده برداشته است و در پر توهمین عقیده شك و بیم از بین می رود و اختلافهای اسود و احمر و زبان و خون و نژاد ناپید می شود و ملتی را به وجود می آورد که مراسمها و هدفهایش با ویژگی یکرنگی مشخص می گرداند و به همین دلیل اقبال این ملت بیضا را یکرنگ و یکدل و يك جان به یاد می آورد:

فرد از توحید لاهوتی شود	ملت از توحید جبروتی شود
اهل حق را حجت و دعوی یکی است	خیمه های ما جدا دلها یکی است
ذره ها از يك نگاهي آفتاب	يك نگه شوتا شود حق بی حجاب
يك نگاهي را به چشم کم مبین	از تجلی های توحید است این
ملتی چون می شود توحید مست	قوت و جبروت می آید به دست (۳۳)
ملت ما را اساس دیگر است	این اساس اندر دل ما مضمراست
حاضریم و دل به غایت بسته ایم	پس ز بند این و آن وارسته ایم
رشته این قوم مثل انجم است	چون نگه هم از نگاه ما گم است
تیر خوش پیکان يك کیشیم ما	يك نمايك بين يك اندیشیم ما
مدعای ما مال ما یکی است	طرز و انداز خیال ما یکی است
ماز نعمتهای او اخوان شدیم	يك زبان و يك دل و يك جان شدیم (۳۳)

در تفسیر سوره اخلاص که مملو از اندیشه های عمیق اوست مسلمان را اسلام زاده نامیده است و ارتباط او را با برادران مسلمان بر بنای اشتراك ارزشهای معنوی و روحی توجیه داده می گوید:

آنکه نام تو مسلمان کرده است	از دوئی سوی یکی آورده است
خویشتن را ترك و افغان خوانده ای	وای بر تو آنچه بودی مانده ای
وارهان نامیده را از نامها	ساز با خُم در گذر از جامها
ای که تورسوی نام افتاده ای	از درخت خویش خام افتاده ای

با یکی ساز، از دوئی بردار رخت
وحدت خود را مگردان لخت لخت
صد ملل از ملتی انگیختی
بر حصار خود شبخون ریختی
یک شو و توحید را مشهود کن
غائبش را از عمل موجود کن (۳۵)
باز در دوربایی که همین مطلب را به نحو احسن منعکس می کند، خواننده را درس یگانگت می دهد:

توای کودک منش خود را ادب کن
مسلمان زاده؟ ترك نسب کن
برنگ احمر و خون و رگ و پوست
عرب نازد اگر، ترك نسب کن
نه افغانیم، نی ترك و تتاریم
چمن زادیم و از يك شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
که ما پرورده يك نوبهاریم (۳۶)
برعکس این نظراقوام غیر مسلمان که هدف شان فقط در میان محکومان و زیر دستان منافرت و نفاق پیدا کردن و از هم جدا ساختن و حکومت و فرمانروائی خود را طول دادن است اقبال ازین گونه سیاستمداری ظالمانه و غیر عادلانه شدیداً بیزار بود و جواب این سیاست دروغین در آن صورت ممکن بود که اسلامیان جهان متمسک به ریسمان محکم اسلام باشند و هیچگونه اختلاف و جدائی را به خود راه ندهند بعلاوه در انصرام و انجام کارهای ملی و در حل مسائل اجتماعی هر فرد ملت رضایت و معاونت داشته باشد و گرنه عاقبت و انجام ملت اسلامی هم مانند اقوام منافرت پسند و مخاصمت جو در تاریخ جهان به عنوان عبرت ثبت خواهد شد - شاعر فقید بطور اکتباه می گوید:

ای که از اسرار دین بیگانه ای
با يك آئین ساز اگر فرزانه ای
من شنیدستم ز نباض حیات
اختلاف تست مقراض حیات
از يك آئین مسلمان زنده است
پیکر ملت ز قرآن زنده است
ماه مه خاک و دل آگاه اوست
اعتصامش کن که جبل الله اوست
چون گهر در رشته او سفته شو
ورنه مانند غبار آشفته شو (۳۷)
وی در جای دیگر اضافه می کند:

تانه این وحدت ز دست ما رود
هستی ما تا ابد همدم شود
قوم را سرمایه قوت ازو
حفظ سّر وحدت ملت ازو
حق تعالی نقش هر دعوی شکست
تا ابد اسلام را شیرازه بست
دل ز غیر الله مسلمان بر کند
نعره لا قوم بعدی می زند (۳۸)

منابع و مأخذ

تذکر: تمام استنادها به صفحات آثار اقبال انتشارات شیخ غلام علی ایند سنز لاهور است

- ۱- پیام مشرق، ص ۷۱
- ۲- اسرار خودی، ص ۷
- ۳- جاوید نامه، ص ۱۱
- ۴- زیور عجم، ص ۵۵
- ۵- اسرار خودی، ص ۷
- ۶- پیام مشرق، ص ۷۲
- ۷- زیور عجم، ص ۷۳
- ۸- زیور عجم، ص ۱۰۰
- ۹- زیور عجم، ص ۸
- ۱۰- بانگ درا، ص ۲۶۵
- ۱۱- همان، ص ۲۶۶
- ۱۲- رموز بیخودی، ص ۱۳۶
- ۱۳- ارمغان حجاز، ص ۱۵
- ۱۴- اسرار خودی، ص ۳۹
- ۱۵- همان، ص ۹۳
- ۱۶- همان، ص ۱۱۵
- ۱۷- همان، ص ۱۱۲
- ۱۸- همان، ص ۱۱۳
- ۱۹- زیور عجم، ص ۸۲، ۸۳
- ۲۰- پس چه باید کرد، ص ۴۶، ۴۷
- ۲۱- مسافر، ص ۸۴
- ۲۲- پس چه باید کرد، ص ۴۳

- ۲۳ - جاوید نامہ، ص ۶۲، ۶۳
- ۲۴ - مسافر، ص ۸۳
- ۲۵ - رموز بیخودی، ص ۱۱۹
- ۲۶ - اسرار خودی، ص ۷۵
- ۲۷ - رموز بیخودی، ص ۹۲
- ۲۸ - همان، ص ۱۶۲، ۱۶۳
- ۲۹ - رموز بیخودی، ص ۱۳۵
- ۳۰ - بانگ درا، ص ۲۱۲
- ۳۱ - رموز بیخودی، ص ۱۳۵
- ۳۲ - بانگ درا، ص ۲۰۲
- ۳۳ - جاوید نامہ، ص ۱۹۲، ۱۹۳
- ۳۴ - رموز بیخودی، ص ۹۳
- ۳۵ - رموز بیخودی، ص ۱۵۷
- ۳۶ - پیام مشرق، ص ۵۲
- ۳۷ - رموز بیخودی، ص ۱۲۵، ۱۲۶
- ۳۸ - رموز بیخودی، ص ۱۰۲

سه‌م علامه اقبال در انقلاب اسلامی ایران

پرفسور دکتر انعام الحق کوثر

قرآن مجید کلام خداوندی است که آن را فرقان حمید هم می‌گویند. این گنجینه هدایت دفرینه اسرار و رموز است - می‌توان گفت که قرآن مجید از زندگی عبارت است و زندگی از قرآن -

از معجزات سرور کونین صلی الله علیه وسلم مهمترین معجزه قرآن مجید است - علامه دکتر محمد اقبال در سراسر زندگی از آن کتاب آسمانی برای مسلمانان پیامهای ار زنده و سود بخش عرضه کرد:

گرتومی خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن (۱)
در جای دیگر می‌گوید:

آن کتاب زنده قرآن حکیم حکمت اولایزال است و قدیم (۲)
علامه اقبال احترام زیادی به قرآن قایل است و آن را راهنمای جاودانه برای مسلمانان می‌شمارد:

علامه اقبال در مجموعه های شعر فارسی خودش بنام "اسرار و رموز"، "پیام مشرق"، "زبور عجم"، "ارمغان حجاز" و مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" از آیه های قرآن مجید الهام گرفته و مطالب را به نحو بسیار جالب در قالب شعر منعکس ساخته است - وی به مسلمانان توصیه می‌کند که زندگی خویش را طبق دستورات قرآن حکیم بسر ببرند و آن را آئینه تمام نمای حیات خود تصور نمایند - در ارمغان حجاز می‌گوید:

ز قرآن پیشش خود آئینه آویز
دگرگون گشته ای، از خویش بگریز

ترازوئی بنه کردار خود را

قیامتهای پیشین را برانگیز (۳)

مهمترین سرچشمه فکر اقبال، قرآن مجید است - پدر اقبال نور محمد مردی اهل عرفان بود، مادرش امام بی بی نام داشت و قرآن زیاد می خواند - در قرآن حکیم بارها برای پیروی از حضرت پیغمبر ﷺ تأکید شده است -

از حضرت عایشه رضی الله عنها پرسیدند: "اخلاق حضرت پیغمبر چگونه بود؟"

فرمود: "اخلاق پیغمبر عین قرآن بوده است -" اقبال مکت اسلامی را به پیروی توحید و نبوت خیلی تأکید نمود - عقیده اساسی اش این بود که باری تعالی رسولی بسوی ما فرستاد که ما را از سر توحید آگاه و باخبر کند و با همدیگر متحد سازد و درس اخوت و مساوات را به نوع بشر بیاموزد -

او می گوید که حضرت ختمی مرتبت، رسول اکرم ﷺ جامعه انسانی را به طور کلی عوض کرد و انقلابی عظیم پدید آورد و به انسانی که در این جهان خیلی ستمکشیده بود و در نهایت بیچارگی می زیست، نوید آزادی و استقلال داد و از احساس برتری بر اساس پرهیزگاری برخوردار ساخت -

مسلمانان را بحق دل بستن و براه مصطفی رفتن وا داشت که آبروی آنان "ز نام مصطفی ست"

به منزل کوش مانند مه نو

درین نیلی فضا هر دم فزون شو

مقام خویش اگر خواهی درین دیر

به حق دل بند و راه مصطفی رو (۴)

در دل مسلم مقام مصطفی ست

آبروی ما ز نام مصطفی ست (۵)

اقبال که او را "دانای راز"، "ترجمان حقیقت"، "شاعر مشرق"، "ستاره مشرق"، "شاعر قرآن" و "حکیم الامت" می نامند همیشه از عشق رسول ﷺ سرشار بود - هر گاه ذکر مبارک آنحضرت به میان می آمد اشک از چشمانش سرا زیر می شد او وحدت و یگانگی مسلمانان را نیز نتیجه عشق آنها به پیامبر می دانست:

دل به محبوب حجازی بسته ایم

زین جهت با یکدگر پیوسته ایم

عشق او سرمایه جمعیت است
 همچو خون اندر عروق ملت است (۶)
 حاصل عشق اینطور می‌باشد:
 رمز قرآن از حسین آموختیم
 ز آتش او شعله‌ها اندوختیم (۷)

در زمان اقبال استعمار خونریز تسلط پیدا کرده بود- در این اوضاع و احوال ناسازگار اقبال قدم به میدان مبارزه نهاد و جوانان را یاد داد که آنها چه چیزها در کار دارند:
 چه باید مرد را؟ طبع بلندی، مشرب نابی
 دل گرمی، نگاه پاک بینی، جان بی تاب (۸)
 او شعار انقلاب داد و طبقه‌های ستم‌دیده را برای برپا ساختن انقلاب فرا خواند:
 خواجه از خون رگِ مزدور سازد لعلِ ناب
 از جفای دهخدایان کشت دهقانان خراب
 انقلاب! انقلاب! ای انقلاب!؟ (۹)
 مسلمانان را از دل‌آویزی و در عین حال از چنگیزی افرنگ آگاه ساخت و آنها را به تعمیر جهان تازه دعوت کرد:

فریاد ز افرنگ و دل‌آویزی افرنگ
 فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
 عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ
 معمار حرم، باز به تعمیر جهان خیز
 از خواب گران، خواب گران،
 خواب گران خیز! از خواب گران خیز! (۱۰)

به نظر اقبال حرارتی در مصطفی اکمال پاشا و رضا شاه پهلوی وجود نداشت که در جسد نیمه جان مشرق جانی بدمد-

بالآخره عجم از نغمه اش آتش بیجان شد و مصرعه زیر او که در دوران انقلاب بر در و دیوار شهرهای ایران و مخصوصاً تهران نوشته شده بود و هنوز هم گاه گاهی در کوچه و بازارها بچشم می خورد بصورت شعار نیروهای ضد استعمار در آمد

”سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز“ (۱۱)

اقبال در همه کشورهای اسلامی بویژه ایران جنبش و حرکت انقلابی رامی خواست-

وی حرکت انقلابی و برپایی انقلاب را در ایران پیش بینی کرده بود - پیش بینی‌های او بعد از وفاتش بحقیقت پیوست او در زیور عجم گفت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
 ای جوانان عجم! جان من و جان شما (۱۲)
 می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
 دیده ام از روزن دیوار زندان شما (۱۳)

در پیام مشرق (۱۵) گفت:

افسر پادشهی رفت و بیغمایی رفت
 نی اسکنندری و نغمه دارایی رفت
 کوهکن تیشه بدست آمد و پرویزی خواست
 عشرت خواجگی و محنت لالایی رفت
 یوسفی را ز اسیری به عزیزی بردند
 همه افسانه و افسون زلیخایی رفت
 رازهایی که نهان بود بیزار افتاد
 آن سخن سازی و آن انجمن آرایی رفت
 چشم بگشای اگر چشم تو صاحب نظر است
 زندگی در پی تعمیر جهان دگر است (۱۶)

اقبال این احساس را هم داشته که برای محفوظ ماندن از استعمار سیاسی و اقتصادی و تکنولوژی کشورهای پیشرفته جهان سوم را به صورت اتحادیه بیاورد و در این ضمن پیشنهاد کرد که تهران مرکز آن باشد در این مورد در یکی از اشعار اردو فرمود:

تهران شود گرژ نو عالم مشرق
 شاید که جهان را رخ تقدیر بگردد (۱۷)

دکتر علی شریعتی اسلام شناس، ادیب و دانشمند معروف ایرانی درباره علامه اقبال گفته است که شناختن اقبال، شناختن اسلام و شناختن مسلمان، شناختن زمان حال و آینده است - دکتر علی شریعتی، که یکی از سلسله جنبان انقلاب اسلامی در ایران، از افکار حکیم الامت علامه اقبال خیلی تحت تاثیر قرار گرفته بود و دو کتاب مهم بحیثه تحریر آورد و علامه اقبال را "مصلح متفکر انقلابی اسلامی" نامیده است - (۱۵)

افکار اقبال بعد از انقلاب جمهوری اسلامی ایران بیش از پیش مورد توجه ایرانیان قرار

گرفت. بسیاری از شعرا و نویسندگان حتی رهبران سیاسی و روحانی از اشعار علامه اقبال الهام گرفتند و در سخنرانیهای خود از او تمجید و تحسین فراوان بعمل آوردند. رهبران انقلاب اسلامی هم از اقبال الهام گرفته بودند. غزل "معجز عشق" امام خمینی که دربارهٔ ویژگی های نهفته انسان است در لحن و مضمون یاد آور "میلاذ آدم" اقبال می باشد (۱۶)

حضرت آیه الله العظمی سید علی خامنه ای مدظله العالی رهبر انقلاب اسلامی در جلسهٔ تجلیل اقبال مقاله ای بعنوان "اقبال در میان ما" خواندند که در مجلهٔ آشنا، شماره هفتم، مهر و آبان، سال ۱۳۷۱ ه. ش چاپ شد. در آن مقاله خود را 'مرید اقبال' گفت. آقای تقی جمشید دربارهٔ سهام علامه اقبال در انقلاب اسلامی ایران گفته است که اقبال ضعف ظاهری مسلمانان را عین قدرت می شمارد:

گرچه رفت از دست ما تاج و نگین

ما گدایان را به چشم کم مبین (۱۷)

در پایان چند سطر از آقای جمشیدی می آوریم که مورد تأیید ماست:

"پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز که تنهاسی و دو سال بعد از استقلال پاکستان روی داد، مرهون یکپارچگی مردم و تمسک آنها به قرآن و سنت و ولایت و رهبری واحد و قاطع حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه بود که شاهکار سیاسی، اجتماعی دیگری را در سرزمین مورد علاقهٔ اقبال آفرید و بار دیگر در ابعاد بسیار گسترده تر نام اسلام و یاد شکوه و عظمت گذشته، آن را در ملت های اسلامی زنده کرد و موج حرکت آفرین عصر حاضر شد" (۱۸)



منابع و مأخذ

- ۱- اسرار و رموز، ص ۱۲۳
- ۲- اسرار و رموز، ص ۱۲۱
- ۳- ارمغان حجاز، ص ۷۳۹۵۵
- ۴- ارمغان حجاز، ص ۶۵۱۹۳۰
- ۵- اسرار و رموز، ص ۱۹

- ۶- اسرار و رموز، ص ۱۶۳
 - ۷- اسرار و رموز، ص ۱۱۱
 - ۸- مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق مع مسافرض ۳۷، کلیات اقبال فارسی، ص ۷۳۳
 - ۹- کلیات فارسی اقبال ص ۲۸۶ زیور عجم ص ۹۴
 - ۱۰- زیور عجم ص ۸۳، کلیات اقبال فارسی ص ۴۷۵
 - ۱۱- مجموعه مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۲۶
 - ۱۲- زیور عجم ص ۱۲۵
 - ۱۳- همانجا
 - ۱۴- دانش اسلام آباد نمره ۵۰، ص ۱۱۰
 - ۱۵- اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی و ما و اقبال
 - ۱۶- دانش، اسلام آباد نمره ۵۰، ص ۱۱۵
 - ۱۷- اسرار و رموز ص ۷۴
 - ۱۸- دانش، اسلام آباد، نمره ۵۰، ص ۱۲۹
- اقبال ایران، دکتر خواجه حمید عرفانی، سیالکوت، ۱۹۸۶ م
- اقبال و جهان فارسی، دکتر سید محمد اکرم اکرام، لاهور، ۱۹۹۹ م
- اقبال در راه مولوی، دکتر سید محمد اکرم اکرام، لاهور ۱۹۷۰ م
- اقبالیات (مجله فارسی) پرفسور محمد منور لاهور، ۱۹۸۷ م
- دیوان امام حضرت امام خمینی[ؑ] تهران (چاپ دهم) ۱۳۷۶ هـ ش
- دانش (مجله فارسی، اردو) دکتر سید سبط حسن رضوی، اسلام آباد، از شماره ۱۶ تا ۵۰
- دانش (مجله فارسی، اردو) دکتر صغری شکفته موسوی، اسلام آباد، از شماره ۵۱ تا ۵۳
- سرّ نی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، ۱۳۷۴ هـ ش
- کلیات اقبال (فارسی)، اقبال، لاهور، ۱۹۷۸ م
- گل‌های عرفان، امام خمینی[ؑ]، راولپندی، ۱۳۷۲ هـ ش
- مجموعه مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ هـ ش
- مجموعه مقالات بین الاقوامی فکر اقبال سمینار، لاهور، ۱۳۷۵ هـ ش ۱۹۹۶ م
- یاد نامه اقبال، بهاء الدین اورنگ، لاهور، ۱۳۵۷ هـ ش

پیش بینی و پیامهای اقبال در منظومه اردو "طلوع اسلام"

دکتر آغا یمین

اگر ما افکار و اشعار اقبال را بدقت مطالعه کنیم می بینیم که فکر اقبال بتدریج ارتقاء یافته است و می توان گفت فکر اقبال مشتمل است بر سه دوره که عبارتند از:
دوره اول: آغاز شعر گوئی
دوره دوم: بر شعر در حُب وطن
دوره سوم: دوره ارتقای فکر که در آن اندیشه های اسلامی اش بمنتهای عروج رسیده بود

اقبال خودش درباره ارتقای فکری اش گفته است :

"شکی نیست که افکار من راجع به میهن پرستی تغییر یافته است ، زمانی که دانشجوی دانشکده بودم بطور قطع مهین پرستی پر جوش بودم که در حال حاضر نیستم ، این تغییر بنا به رشد فکری است" (۱)

اقبال طبعاً شاعر بود و در قلب خویش هیجانی داشت ، وقتی دید که مهین عزیزش در غلامی دولت انگلیس بسر می برد سخت مضطرب و بیقرار شد و احساسات خود به صورت اشعار درد انگیزی سرود- مثلاً ضمن اشاره به وضع وخیم هم میهنانش فرمود:
بگریانند مرا ، ای هند ! نظاره تو هر دم

که باشد عبرت انگیزت فسانه در فسانه ها(۲)

پس از سال ۱۹۰۵ م وقتی که اقبال برای کسب تحصیلات عالی به اروپا رفته بود متفکران

و اندیشمندان غرب مثل دانت و گوته را بدقت مطالعه کرد، دیدی ایشان در واقع از افکار دانشمندان شرق مثل حافظ و غزالی و سنائی و مولوی استفاده کرده اند، چنانچه او نیز بسوی متفکران شرق متوجه گردید، چون اقبال افکار همه مفکرین شرق و غرب را مقایسه کرد، بین این دانشمندان شخصیتی که از همه بیشتر توجه اقبال را بخود منعطف ساخت مولوی بود- مولانا عبد الرحمان جامی در بیت معروف خود چنین اظهار داشته است:

مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پهلوی (۳)

لذا علامه اقبال وطن پرستی را ترك گفته راه فكر ملی اسلام را اختیار كرد - همینطور در جاوید نامه به فرزند دلبندهش و نسل جوان مسلمان را به پیروی پیرومی تلقین نموده است: پیرو رومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز زانکه رومی مغز را داند ز پوست پای او محکم فتد در کوی دوست (۴) فکر اقبال چه در شعر فارسی و چه در شعر اردو تدریجاً رُو به ارتقاء رفته بود لذا درین دوره سوم که فکرش ارتقاء یافته، علامه اقبال منظومه ای معروف بعنوان "طلوع اسلام" بزبان اردو سرود، طبق تحقیق محمد سهیل عمر، رئیس اقبال اکادمی پاکستان نظم مزبور در اوت ۱۹۲۲ م و قتیکه ترکان برهبری مصطفی کمال پاشاه یونانیان را شکست دادند تحت تأثیر این فتح سروده شد (۵) "طلوع اسلام" منظومه اردو است و چنین آغاز می شود:

دلیل صبح روشن هست، انجم را تنک تایی

ز مشرق آفتاب آمد، بشد دور گران خوابی (۶)

علامه اقبال هنگام سرودن این منظومه از فتح ترکان علیه یونانیان الهام گرفته بود و بر اثر این فتح مسلمانان جهان را مؤده داده و امیدوار ساخته بود که طلوع خورشید اسلام نزدیک است زیرا دور گران خوابی سپری گشته است و آن وقت نزدیک است که نور خورشید اسلام کما فی السابق سراسر جهان را منور سازد-

مقدمه این منظومه دارای برخی از پیشگوئیهای اقبال است که در عصر حاضر آثار آن هویدا و پیدا ست، مثلاً شعر سوم از "طلوع اسلام":

مسلمان را مسلمان کرد این طوفان غربیها

تلاطمی دریا می دهد گوهر را سیرابی (۷)

اقبال می فرماید که طوفان فرهنگی غرب بالاخره مسلمان را مسلمان واقعی می سازد- در نتیجه تلاطمهای پیاپی برپا ساخته غربیها در فلسطین و عراق و بوسنی و افغانستان باعث می گردد که گوهر مسلمانان درخشانتربشود- چشم اقبال می بیند که آن زمان دور نیست

که مسلمانان جهان بار دیگر متحد شده همان شکوه را بدست خواهند آورد-
همینطور در شعر نهم و دهم این منظومه، هفتاد سال پیش، راجع به عصر حاضر پیش
گوئی کرده است:

سر شك چشم مسلم دارد از نیسان اثر پیدا

به دریای خلیل الله شود آخر گهر پیدا

کتاب ملت بیضا را در پیش است جمع بندی

بزودی میکند این شاخ هاشم برگ و بر پیدا (۸)

اقبال می فرماید که سر شك چشم مسلم تاثیر نیسان دارد و بزودی از دریای حضرت
ابراهیم خلیل الله (ملت ابراهیمی) گوهری تابدار به ظهور می رسد- از کتاب ملت بیضا
شیرازه بندی به عمل می آید یعنی مسلمانان جهان متحد می شوند و گلشن اسلام از نو برگ
و بار می آورد- در اشعار شانزدهم الی نوزدهم به مسلمان عصر حاضر می فرماید که ای
مسلمان، من تو را از حقیقت خود تو آگاه می کنم، تو خلیفه خدا هستی پس حقیقت را
پشناس-

اقبال مسلمانان جهان تلقین می نماید که بتان رنگ و بو را بشکنند، چنانکه خواسته
پیامبر اکرم بود و به صورت امت واحده در آیند:

بتان رنگ و بو بشکسته اندر ملتت گم شو

نه تورانی بجا ماند، نه ایرانی، نه افغانی (۹)

خلاصه علامه اقبال در "طلوع اسلام" پیش گوئیهایی کرده که صد در صد درست است و برای
حل مشکلات هدایاتی داده است که اگر ما مسلمانان عصر حاضر آنها را بکار بندیم می
توانیم مشکلاتمان را حل و فصل کنیم-

☆☆☆

منابع و مآخذ

- ۱- مجلہ بمبئی کرائیکل، مطبوعہ ۱۹۳۱م
- ۲- تصویر درد- [بانگ درا] علامہ اقبال - کلیات اقبال اردو، مطبوعہ - اقبال اکادمی پاکستان - اشاعت چہارم ۱۹۹۷ء، ص ۸۳
- ۳- مثنوی معنوی - مولوی بلخی - با ترجمہ مقدمہ و حواشی اردو - قاضی سجاد حسین محقق و رئیس مدرسہ فتحپوری دہلی - مطبوعہ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ مؤسسہ انتشارات اسلامی نظامی پرنٹرز لاہور - ۱۳۹۲ھ ۱۹۸۴م ج - ا - ص ۱ - ورق اندرونی -
- ۴- سخنی بنواد نو [جاوید نامہ] علامہ اقبال - کلیات اقبال فارسی - مطبوعہ اقبال اکادمی پاکستان - اشاعت دوم ۱۹۹۳م - نقوش پریس لاہور ص ۲۰۳ و ۲۰۴ -
- ۵- حوالہ: اقبال سنین کے آئینے میں ۱۹۹۹ء ص ۲۸
- ۶- طلوع اسلام - [بانگ درا] علامہ اقبال کلیات اقبال (اردو) مطبوعہ اقبال اکادمی پاکستان اشاعت چہارم - ۱۹۹۷م ص ۲۸۱
- ۷- طلوع اسلام - ایضاً ص ۲۸۱
- ۸- طلوع اسلام - ایضاً ص ۲۸۱
- ۹- طلوع اسلام - ایضاً ص ۲۸۴

موسیقی در زیور عجم

نبیله شیخ

شعر در مقابل نثر یکی از اقسام دوگانه کلام است که طبق ساده ترین تعریف آن را کلامی اندیشیده همراه با وزن و گاه قافیه دانسته اند - بعضیها شرط خیال انگیز بودن را نیز بر این دو عامل افزوده اند و کلامی را که از عنصر تخیل بهره ندارد و تنها در آن وزن و قافیه بکار رفته باشد نظم خوانده اند -

در عین حال از نظر بعضی دیگر تنها تخیل عنصر اساسی شعر است و وزن و قافیه از اجزای الزامی و تشکیل دهنده آن نیست ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق م) از جمله کسانی است که بین کلامی که موزون و خیال انگیز باشد و کلامی که تنها وزن داشته باشد تمایز قایل شده است و دومی را از زمره شعر به حساب نیاورده است - ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ ه ق) در کتاب "شفا" شعر را سخنی خیال انگیز که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد، تعریف کرده است - خواجه نصیرالدین طوسی متوفی (۶۷۲ ه ق) در کتاب "اساس الاقتباس" می گوید که شعر از نظر اهل منطق کلام خیال انگیز است و نزد مردم کلامی موزون و مقفی است -

بیشتر این تعریفها شامل جنبه های صوری شعر است اما برای شعر تعریفهای متعدد دیگری نیز شده است که بیشتر به ماهیت و جوهر، هدف و خصوصیتهای آن توجه دارد از جمله ویلیام وردز ورث (۱۷۷۰ - ۱۸۵۰ م) شاعر انگلیسی معتقد است که شعر سیلان خود بخود احساسات و بیان خیال انگیز آن است که بیشتر اوقات صورتی آهنگین دارد -

کالریج (۱۷۷۲ - ۱۸۳۳ م) شاعر دیگر انگلیسی هدف مشخص و مستقیم شعر را بیان هنری بزبانی عاطفی و آهنگین می نامد - بابت دویچ (۱۸۹۵ م) شاعر امریکائی معتقد است که شعر هنری است که کلمات را هم به عنوان کلام و هم موسیقی بکار می برد تا واقعیتها ئی را ابراز کند که حواس را ثبت می کند و احساسات را بشارت می دهد و تخیل را شکل خصوصی می دهد - تعریفی که دکتر شفیع کدکنی از شعر داده است هم شکل و هم

ماهیت و جوهر شعر را در بر می گیرد - به نظر او "شعر گره خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته باشد" بر اساس این تعریف در شعر پنج عنصر که سازنده ماده و شکل شعر هست، بدین قرار است:

- ۱- عاطفه: عاطفه یا اندیشه ای که بیان و القای آن در هر شعر هدف شاعر است و وجود همین عاطفه یا اندیشه است که شعر را از سخنان آهنگین ولی بی معنی و مفهوم و نیز از مفاهیم غیر شعری که بشکل موزون ادا می شوند متمایز می کند -
 - ۲- تخیل: یعنی قدرت ذهن شاعر برای ایجاد ارتباط با جهان خارج و با اشیاء و مظاهر طبیعت در اطراف خود و کشف روابط میان مفاهیم ذهنی خود و آنها کار تخیل ابداع و ایجاد تصویرهای خیالی است و از طریق آنهاست که عاطفه و اندیشه شاعر جنبه شعری بخود می گیرد و از صورت بیان مستقیم عادی و متداول بیرون می آید -
 - ۳- زبان: برای بیان عاطفه و تخیل شاعر زبانی متناسب بکار می گیرد که در آن از کلیه امکانات زبان از قبیل خاصیت پیوند الفاظ برای آفریدن ترکیبهای تازه و نیز انعطاف پذیری زبان از نظر نحو و جابه بجائی اجزای جمله استفاده می شود - از خصوصیات دیگر زبان شعر فشرده بودن و تصویری بودن آن است -
 - ۴- آهنگ یا موسیقی شامل هر نوع وزن با آهنگی است که در شعر بکار می رود - خواه وزن عروضی باشد و خواه آهنگی که از طریق تناسب حروف صامت و مصوت کلمات بوجود می آید که آن را موسیقی داخلی می نامند - اغلب صنایع لفظی بمنظور ایجاد چنین آهنگی بکار می رود گاه نیز موسیقی موجود در شعر به وسیله تناسب معنوی بین کلمات به دست می آید - صنایع معنوی و در بوجود آمدن این نوع موسیقی در شعر تأثیر فراوان دارد - قافیه و ردیف نیز از جمله وسایل ایجاد موسیقی در شعر هستند - بخش عمده ای از تأثیر شعر بعهده وزن و آهنگ است و همه انواع شعر حتی شعر آزاد در همه زبانها با نوعی وزن همراه اند -
 - ۵- شکل شعر که هم شامل قالبهایی است که عاطفه و تخیل و زبان و آهنگ در آن شکل می گیرند و هم نشان دهنده پیوند متناسب با همه این اجزا و عناصر است - در حقیقت شعر علاوه بر قالب ظاهری در عین حال از شکلی درونی نیز برخوردار است -
- دکتر شفیع کدکنی، نویسنده کتاب موسیقی شعر برای شعر سنتی فارسی چهار نوع موسیقی را بر شمرده که بدینگونه است:

۱- موسیقی بیرونی: وزن عروضی

- ۲- موسیقی کناری : قافیه ، ردیف ، تکرار کلمات
- ۳- موسیقی داخلی : تکرار صامت و مصوت ، کلمات هماهنگ ، جناس
- ۴- موسیقی معنوی : مراعات النظیر ، تضاد ، ایهام ، پارا دوکس ، حس آمیزی
- موسیقی و آهنگ در شعر اقبال ، سخنگوی معروف و باکمال زبان فارسی ، بفرآونی وجود دارد - اقبال با استفاده از عناصر گوناگون موسیقی بیرونی ، موسیقی کناری ، موسیقی داخلی و موسیقی معنوی شعر خود را بسیار طرب انگیز ساخته است - ما در زیر به برخی از نکات متعلق به آنان اشاره می کنیم:

۱- موسیقی بیرونی :

وزن عروضی:-

اگر کلمات و واژه ها طوری در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند که گوش از شنیدن آنها نظم و تناسبی خاص رادرك کند ، آن نظم و تناسب را وزن و آن کلام را موزون می نامند - هر چند بعضی از علمای منطق وزن را از عناصر تشکیل دهنده شعر به حساب نیاورده اند - اما در زبانهای مختلف از قدیم ترین زمانها تعریف شعر همیشه همراه و توأم با وزن بوده است - در حقیقت ابتدائی ترین و مشخص ترین وجه تمایز میان شعر و نثر وزن است - یعنی همین احساس تناسب و در اجزای تشکیل دهنده کلام است که در وهله نخست برای خواننده یا شنونده شعر را از نثر مشخص می سازد -

زیور عجم مجموعه ای است از غزلیات اقبال که بیشتر آنها را به سبک حافظ و مولوی و سعدی سروده است - وی این مجموعه را نخستین بار به سال ۱۹۲۷ میلادی در لاهور به چاپ رسانید - البته این مجموعه غیر از غزلیات ، قطعات و دو مثنوی (گلشن راز جدید و بندگی نامه) را نیز در بردارد -

تنوع وزن در غزلیات :

با سیری اجمالی در زیور عجم متوجه می شویم که علامه اقبال از بیشتر اوزان عروضی در سرودن غزل استفاده کرده ولی در مجموع به چهار وزن زیر بیشتر تکیه نموده است :

بحر مثنی سالم (مفاعیلن ، فعلاتن ، مفاعیلن ، فععلن ، فععلن)

حدود ۱۷ غزل مانند:

خیال من به تماشای آسمان بود ست

به دوش ماه و به آغوش کهکشان بود ست

بحر هزج مثنی سالم (مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن)

حدود ۱۰ غزل مانند:

دو عالم را توان دیدن به مینائی که من دارم

کجا چشمی که بیند آن تماشائی که من دارم

بحر رمل مثنی مقصور (فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات)

۹ غزل مانند:

عقل هم عشق است و از ذوق نگه بیگانه نیست

لیکن این بیچاره را آن جرأت رندانه نیست

بحر رمل مثنی مخبون: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات

۸ غزل مانند:

سخن تازه زدم کس به سخن و آن رسید

جلوه خون گشت و نگاهی به تماشا نرسید

۲- موسیقی کناری:

ردیف و قافیه و تکرار کلمات عناصری اند که موسیقی کناری شعر را تشکیل می

دهد- اقبال بوسیله عناصر مذکور موسیقی به شعر خود افزوده است-

الف- ردیف:

در لغت به معنی کسی که پشت سر دیگری سوار اسب شود و همچنین رشته، رده،

صف و در اصطلاح فن قافیه کلمه یا کلماتی است که با معنی واحد بعد از قافیه در آخر هر دو

مصراع با يك بیت یا بیت‌های يك قطعه شعر تکرار شود-

ردیف از اختصاصات شعر فارسی است و شاعران عرب و ترك زبان نیز تحت تأثیر شعر

فارسی بندرت آن را بکار برده اند- در شعر زبانهای انگلیسی و فرانسه و دیگر زبانهای اروپائی

ردیف گونه ای که در شعر فارسی معمول است یعنی همراه با قافیه بکار نمی رود- وجود

ردیف در ترانه های عامیانه و اشعاری که جدا از زبان ادبی فارسی در کتابها ضبط شده است

نشان می دهد که ردیف بخشی از ساختمان شعر فارسی است و طبیعت این زبان وجود

ردیف را در شعر ایجاب می کند- در حقیقت شاعران فارسی زبان از ردیف برای تکمیل قافیه

و در نتیجه برای تکمیل موسیقی و برقراری وزن شعر سود می جویند- در شعر فارسی دری تا

نیمه اول قرن پنجم ردیف بیشتر شامل يك کلمه و اغلب فعلهای ساده و افعال معین است و

به شکلی است که ساختمان طبیعی جمله را بهم نمی زند- با تکامل شعر فارسی ردیف نیز

تحول می یابد و از فعلهای ساده بتدریج به ردیف های اسمی و ردیف هایی که هر کدام يك

عبارت یا جمله کوتاه هستند تبدیل می شود- تا آنجا که گاه در آثار بعضی از شاعران بصورت عبارت با جمله ای در می آید که نیمی از مصراع را در بر می گیرد- ردیف در همه انواع شعر سنتی فارسی بکار رفته است- اما در غزل از همه بیشتر بکار می رود و تأثیر بیشتری دارد- کار برد استادانه ردیف یکی از عوامل موسیقی شعر و تأثیر آن و در بعضی موارد مایه ایجاد معانی و مضمونهای تازه و بدیع در ذهن شاعر است- اما در آثار بعضی از شاعران استعمال متکلفانه ردیفهای مشکل نه تنها به زیبایی شعر کمک نکرده است بلکه باعث عدم پیوند مفهوم بیت با کلمات ردیف شده است-

ردیفهایی که اقبال در غزلیات خود بکار برده است بدینگونه اند:

کجاست، آور، این چنین، دارم، می خواهی، از تست، ندارم، که من دارم، توانی کرد، می خواهی، نیز کنند، آید برون، کجاست، بود است، دگر است، آید برون
ب: قافیه:

در لغت به معنی در پی رونده است و در اصطلاح حرف یا حروفی است که در آخرین کلمه بیتهای يك قطعه شعر یا در آخرین کلمه بیت عیناً تکرار شود، مشروط بر اینکه این حروف تشکیل يك کلمه واحد معنی دار را ندهد شعر سنتی فارسی قافیه را از شعر عربی گرفته است و قید مقفی بودن که همواره ادبیات عرب و ایرانی برای شعر ذکر کرده اند، نشانه اهمیت قافیه در شعر این دو زبان است و این بعلمت طبیعت خاص این دو زبان بخصوص زبان عربی است که در آن کلمات هماهنگ و هم قافیه بسیار است و بکار بردن قافیه های متوالی را در شعر ممکن می سازد- قالبهای مختلف شعر در این دو زبان بر حسب چگونگی قرار گرفتن قافیه ها در آنها تعیین می شود و اهمیت و اعتباری را که قافیه در نزد ادیبان این دو زبان دارد، نشان می دهد-

کلمات قافیه که اقبال در غزلیات خود آورده است بعضی از آنها بدینگونه اند:

(خبر، نظر، سحر، کمر، گهر، تر، گر، بر، شرر)

(ساله، ناله، پیاله، لاله، غزاله)

(فشان، کهکشان، فرامشان، نشان، کشان)

(شکاری، ناری، عماری، آری)

(روزگاران، کوهساران، غمگساران، آبشاران، شاخساران)

(روزگار، کنار، نگاهدار، شکار، انتظار)

(شبهانه، عاشقانه، جوانه، محرمانه، کرانه، مغانه، زمانه)

(خیابانم ، بیابانم ، دبستانم ، آنم ، ستانم ، سلطانم)
 (نگاهی ، راهی ، ماهی ، کلاهی)
 (شب ، کوکب ، رب ، لب ، مشرب ، مکتب)
 (ساخت ، آخت ، گداخت ، شناخت)
 (آفرید ، رسید ، کشید ، فرید)
 (امام ، غلام ، جام ، تمام ، دوام ، مقام)
 ج: تکرار کلمات:

تکرار یکی از صنایع لفظی بدیع و آن موردی است که کلمه ای به یک معنی در یک بیت تکرار شود. ادیبان قدیم برای تکرار از جهت طرز قرار گرفتن دو واژه مکرر اقسام مختلفی قائل شده اند. تکرار اگر استادانه انجام بگیرد از لحاظ ایجاد موسیقی در شعر مؤثر است.

اقبال در غزلیات خود برای ایجاد موسیقی از تکرار کلمات بخوبی استفاده کرده است. به عنوان مثال به نمونه های زیر توجه فرمایید:
 تو عیار کم عیاران ، تو قرار بی قراران

تو دوی دل فگاران ، مگر این که دیریابی (۱)
 در این بیت کلمه ای چون تو ، عیار ، قرار تکرار و موسیقی افزا شده است
 عشق گر فرمان دهد از جان شیرین هم گذر
 عشق محبوب است ، مقصود است و جان مقصود نی (۲)

۳- موسیقی داخلی:

تکرار صامت و مصوت ، کلمات هماهنگ و تجنیس عناصری اند که موسیقی درونی شعر را تشکیل می دهند. اقبال در غزلیات خود به این عناصر توجه خاصی داشته است.
 الف- صامت:

دسته ای از حروف الفبائی است که تلفظ آنها از بسته شدن راه نفس در یکی از نقطه های دستگاه گفتار (حلق ، دهان ، لب) و باز شدن ناگهانی آن مانند صدای (ب ، پ ، گ ، ک) با از تنگ شدن گذرگاه نفس در یکی از این نقطه ها مانند صدای (ف ، و ، س ، ز) عملی می شود.

اقبال در اشعار خود به وسیله تکرار صامت موسیقی شعر را رو به افزایش ساخته است. به عنوان مثال:

هر چند زمین سائیم برتر ز ثریا بییم

دانی که نمی زبید عمری چو شرر مارا (۳)

در این بیت حرف "ر" ۸ بار تکرار شده است

ب- مصوت:

از حروف الفبا است که در هنگام ادای آنها گذر گاه نفس بسته یا تنگ نمی شود بلکه کم و بیش گشاد می ماند و هوا از میان اعضای گفتار راحت می گذرد-

در زبان فارسی مصوت های اصلی عبارتند از

(a=ا، آ) (u=او) (ا=ای)

سه مصوت اول که مصوت های کوتاه هستند در رسم الخط فارسی نوشته نمی شوند بلکه بصورت فتحه، کسره، و ضمه خوانده می شوند گاهی بر روی حروف نشان داده می شوند و در اصطلاح حرکت نام دارند مصوت های کوتاه بدینگونه اند:

(a=ا) (e=ا) (o=ا)

سه مصوت دوم مصوت های بلند هستند به حروف مد معروفند، به شکل ا، و، ی نوشته می شوند، علاوه بر این شش مصوت ساده در زبان فارسی دو مصوت مرکب نیز وجود دارند که از انواع مصوت های بلند محسوب می شوند -

مصوت های کوتاه:-

اقبال بوسیله تکرار مصوت موسیقی شعرش را افزوده است، بعنوان مثال:

ای که زمن فزوده ای گرمی آه و ناله را

زنده کن از صدای من خاك هزار ساله را (۴)

در این بیت صدای (a=ا) ۸ بار تکرار شده است

مصوت های بلند بعنوان مثال:

ج: کلمات هماهنگ:

کلمات هماهنگ واژه هائی اند که در ایجاد موسیقی شعر تأثیر فراوانی دارند - مولوی در غزلیات خود از کلمات هماهنگ بسیار استفاده کرده است و همچنین این کلمات هماهنگ در اشعار اقبال نیز بفرآوانی وجود دارد، به عنوان مثال:

زمستان را سر آمد روز گاران نواها زنده شد در شاخساران (۵)

در این بیت (سر، در) (زمستان، روز گاران، شاخساران) (نوا، ها، را) کلمات هماهنگ

است

نفس شمار به پیچاک روزگار خودیم

مثال بحر خروشیم و در کنار خودیم (۶)

در این بیت (در ، بحر) (خروشیم ، خودیم) (شمار ، کنار) کلمات هماهنگ است

د: تجنیس:

تجنیس یا جناس در لغت بمعنای گردانیدن است و در اصطلاح به کار بردن کلماتی است که به نوعی دیگر به کار گذاشته شده باشند. چنین کلماتی را ارکان تجنیس یا ارکان جناس می نامند.

تجنیس از اقسام صنایع لفظی است و در شعر فراوان به کار رفته است. هر چند بعضی از انواع آن متکلفانه است اما بسیاری از اقسام تجنیس را شاعران در حد اعتدال و بدون تصنع به کار برده اند و در آثار بسیاری از آنها کار برد تجنیس بدون توجه و تنها بر حسب طبیعت موسیقی و آهنگی است که در ذهن شاعر باعث ایجاد کلماتی یا صداهاى مشترك شده است ، همچنانکه در بسیاری از ضرب المثلها و کلمات قصار و اصطلاحات موجود در زبان ها نیز به چنین رابطه ای بین کلمات بر می خوریم مانند اصطلاح ”تیشه به ریشه زد” و ضرب المثل ”به نفی مشتعلند و به نفی خاموشند”.

در غزلیات زیور عجم نمونه هائی از تجنیس نیز می توان یافت ، به عنوان مثال:

گهی پیچد جهان بر من ، گهی من بر جهان پیچم

بگردان باده تا بیرون ازین پیچاک می آیم (۷)

در این بیت (پیچد ، پیچم ، پیچاک) تجنیس است

وقت برهنه گفتن است ، من به کنایه گفته ام

خود تو بگو کجا برم ، هم نفسان خام را (۸)

(گفته ، گفتن) تجنیس است

کس ازین نگین شناسان نگذشت برنگینم

به تو می سپارم او را که جهان نظر ندارد (۹)

در این بیت (نگین ، نگینم) تجنیس است

۴:- موسیقی معنوی :

مجموع تناسبها ، تقارنها ، تضادها ، تشابه های موجود در بین کلمات و مفاهیم

شعر است - این ارتباطهای پنهان می تواند در کوچکترین جز يك شعر یا در ترکیب کلی اثر شعری وجود داشته باشد -

پارادوکس ، حس آمیزی ، بسیاری از صنایع معنوی از قبیل ابهام و مراعات النظیر جلوه هائی از موسیقی معنوی را در شعر نشان می دهند و این عناصر در شعر اقبال نیز فراوان است -

الف- مراعات النظیر:

آن است که کلماتی را در شعر یا نثر بیاورند که به نوعی یکدیگر را تداعی کنند یعنی از نظر مشابهت ، ملازمت همجنس بودن یا مانند آن بین آنها ارتباط و تناسبی موجود باشد مانند کلمات رعد و برق، دست و پا و مانند آن - مراعات النظیر از جمله صنایع معنوی است که به خاطر ارتباط معنوی بین کلمات باعث ایجاد موسیقی معنوی در کلام ، مایه زیبایی و عمق شعر یا نثر می شود بخصوص در مواردی که شاعر در انتخاب چند کلمه آزاد باشد اما با سنجیدن کلمات مختلف بتواند کلمه ای را انتخاب کند که با دیگر کلمات ارتباط و پیوند معنوی بیشتری داشته باشد -

در شعر اقبال به این نکته توجه بسیاری شده است به عنوان مثال به نمونه های زیر توجه فرمایید:

در موج صبا پنهان دز دیده به باغ آبی

در بوی گل آمیزی باغچه در آویزی (۱۰)

در این بیت (موج، صبا، گل، بوی، غنچه) مراعات النظیر است -

در این محفل که کار او گذشت از باده و ساقی

ندیمی کو که در جامش فرو ریزم می باقی (۱۱)

در این بیت (باده، ساقی، جامش، می باقی) مراعات النظیر است -

چه خبر تو را ز اشکی که فرو چکد ز چشمی

تو به برگ گل ز شبنم دُر شاهوار داری (۱۲)

در این بیت (اشکی، چشمی) (برگ، گل، شبنم) مراعات النظیر است -

ب: تضاد

در لغت به معنی دو چیز را در مقابل یکدیگر انداختن است و در اصطلاح آن است که کلماتی را که از لحاظ مفهوم باهم تضاد دارند در شعر به کار برند، مانند زشت و زیبا، شب و روز، دشمن و دوست -

بعضی از شاعران در به کار بردن کلمات متضاد مبالغه کرده اند و گاه تا هشت کلمه متضاد یعنی مجموعاً شانزده کلمه از این نوع را در يك بیت گنجانده اند - مطابقه از جمله صنایع معنوی بدیع است که از طریق تداعی هائی که ایجاد می کند مایه لذت ذهنی خواننده می شود-

گاه مطابقه را یکی دانسته اند زیرا در بین دو کلمه متضاد نیز از آنجا که يك باعث تداعی دیگری می شود ارتباطی وجود دارد-

نمونه های تضاد در اشعار اقبال نیز می توان یافت به عنوان مثال:

مغرب ز تو بیگانه ، مشرق همه افسانه

وقت است که در عالم ، نقش دگر انگیزی (۱۳)

در این بیت میان مشرق و مغرب تضاد است

مرده خاکیم و سزاوار دل زنده شدیم

این دل زنده ما ، کار خدا سازی هست (۱۴)

در این بیت میان مرده و زنده تضاد است

ج- پارا دوکس

در زبان انگلیسی معنی گفته مهمل نما گفته متناقض و نیز به معنی عقیده و بیانی است که با عقاید مورد قبول عموم متضاد و متناقض باشد و در اصطلاح کلامی است که در ظاهر حاوی مفهومی متناقض است ، بطوری که در وهله اول پوچ و بی معنی به نظر می آید اما در پشت معنی پوچ ظاهری آن معنای حقیقی نهفته است و همان تناقض ظاهری مفهوم جمله باعث توجه شنونده یا خواننده و کشف مفهوم زیبای آن می شود-

گاهی مفهوم يك جمله پارا دوکس خلاصه و فشرده می شود و به صورت ترکیبی در می آید که در عین حال حاوی دو مفهوم متناقض است این ترکیبها اغلب تصویر هائی می سازند که در نهایت ظرافت و زیبایی نشانه وسعت خیال گوینده و احساس بیان ناپذیر او هستند-

ترکیبهائی مانند درد بی دردی ، رنگ بی رنگی ، خراب آباد که بسیاری از آنها از آثار

شاعران وارد زبان مردم شده اند، نمونه هایی از این نوع هستند-

تصاویر پارا دوکسی در شعر فارسی زیاد به کار رفته است اما در دوران نخستین شعر

فارسی که درک و دریافت شاعران از حدود احساسهای ساده و توجه به طبیعت تجاوز نمی

کرد، کمتر به تصویرهایی از این نوع بر می خوریم - و اما در دورانه‌های بعدی استفاده از این نوع بیان و تصویر معمول تر و رائج تر شده است و نمونه های زیبایی از آنها را می توان در این شعر فارسی مولوی در یافت - اقبال در غزلیات خود به این نکته نیز توجه داشت است
تو چشم بستنی و گفتمی که این جهان خواب است
گشای چشم که این خواب، خواب بیداری است (۱۵)

د- حس آمیزی

یکی از مباحث فن بیان است و آن نسبت دادن محسوسات به یکی از حواس پنجگانه است و به حسی دیگر - مثلاً وقتی ترکیب سکوت سنگین را به کار می بریم دو حس سامعه و لامسه را بهم آمیخته ایم، یعنی سکوت را به جای اینکه با گوش بشنویم با دست لمس کرده ایم و آن را سنگین یافته ایم - در آثار اغلب شاعران جهان از قدیم ترین ایام و همچنین در بسیاری از تعبیرات و ترکیبات موجود در زبانهای مختلف به کار رفته است - تعبیراتی مانند موسیقی شیرین، صدای خشن، نگاه سرد، حاصل حس آمیزی است -

در گذشته نویسندگان ایران و عربستان به حس آمیزی نپرداخته اند و تا سالهای اخیر در ادبیات فارسی بحثی از آن به میان نیامده بود - اخیراً این اصطلاح بعنوان معادل کلمه (Synaesthesia) وضع و متداول شده است -

حسامیزی یکی از راههای ایجاد موسیقی معنوی در شعر است، اقبال در غزلیات خود به این نکته نیز توجه داشته است:

عشق اگر فرمان دهد از جان شیرین هم گزر

عشق محبوب است مقصود است جان مقصودنی (۱۶)

عیب من کم جوی از جام عیار خویش گیر

لذت تلخ آب من بی جان گم فرسودنی (۱۷)

در بیت اول کلمه "جان شیرین" و در بیت دوم "تلخ آب" حاصل حس آمیزی است -



منابع و مأخذ

- ۱: کلیات اقبال ص ۳۷۶
- ۲: کلیات اقبال ص ۴۰۸
- ۳: کلیات اقبال ص ۳۷۵
- ۴: کلیات اقبال ص ۳۵۵
- ۵: کلیات اقبال ص ۳۷۰
- ۶: کلیات اقبال ص ۳۷۹
- ۷: کلیات اقبال ص ۳۶۷
- ۸: کلیات اقبال ص ۳۷۹
- ۹: کلیات اقبال ص ۳۷۰
- ۱۰: کلیات اقبال ص ۳۵۰
- ۱۱: کلیات اقبال ص ۳۶۵
- ۱۲: کلیات اقبال ص ۳۷۳
- ۱۳: کلیات اقبال ص ۳۵۶
- ۱۴: کلیات اقبال ص ۳۵۹
- ۱۵: کلیات اقبال ص ۳۹۴
- ۱۶: کلیات اقبال ص ۴۰۹
- ۱۷: کلیات اقبال ص ۴۰۹
- ۱- کلیات اقبال- زیور عجم
- ۲- احوال و آثار اقبال از گزیده ابوالقاسم رادفر
- ۳- تقسیم بندی و انواع موسیقی شعر (دکتر شفیع کدکنی از گزیده غزلیات شمس تبریزی)
- ۴- وزن شعر غزلیات اقبال، یاد نامه اقبال، مقاله دکتر اسماعیل

تأثراتی چند راجع به مثنوی نگار خاطر

دکتر الیاس عشقی

در حدود سی سال است که بنده پرفسور دکتر محمد اسلم انصاری را از بسیار نزدیک می‌شناسم - بنا برین می‌توانم با اعتماد تمام بگویم که نامبرده نه فقط یک دانشمند کثیر الجہات و یک استاد شہیر ادبیات است بلکه یک شاعر متفکر فارسی و چندین زبان دیگر چون اردو، سرایکی و انگلیسی و آگاه از سایر نہضتہای علمی و تمایلات ادبی جہان می‌باشد - اگرچہ او بہ شعر زبان محلی (سرایکی) ، زبان ملی (اردو) و زبان بین‌المللی (انگلیسی) نیز در حوزہ ہای علمی و ادبی پاکستان مقام ممتازی دارد ولی فعلاً از شعروی باین سہ زبان صرف نظر می‌کنیم و بر می‌گردیم بہ اصل مطلب یعنی شعروی بہ زبانِ فرہنگی پاکستان یعنی فارسی -

دکتر انصاری در میان شعرای فارسی بعد از اقبال و سخنوران معاصر فارسی در پاکستان از دو جہت مقام ممتاز و برجستہ ای دارد، برای اینکہ او نہ فقط یک شاعر بلکه مانند شاعر ملی و متفکر پاکستان، علامہ محمد اقبال، یک فیلسوف و اندیشمند ہم است - اگرچہ وی در اغلب اصناف سنتی فارسی مانند غزل، رباعی و امثال آنها در حدود پانزدہ ہزار بیت شعر گفته است کہ در میان اقران و معاصرانش، نہ تنها از لحاظ کمیت بلکه از جہت کیفیت نیز، کم نظیر است - چیزیکہ کہ او را در میان فارسی‌گویان پاکستان امتیاز خاصی می‌بخشد، مثنوی سرائی اش می‌باشد کہ بعد از اقبال آن را کسی غیر از او مورد اعتنا قرار ندادہ بود - تاکنون فقط یک مثنوی از خمسہ انصاری بہ عنوان ”چراغ لالہ“ با مقدمہ دانشمندانہ اقبال‌شناس بزرگ آلمانی دکتر آناماری شیمل بہ چاپ رسیدہ بود و حالا یکی دیگر از مثنویاتش تحت عنوان ”نگار خاطر“ در حال چاپ است -

مثنوی یکی از قدیمی ترین اصناف شعری فارسی بودہ است و شعرای بزرگ شبہ قارہ

هند و پاکستان، از امیر خسرو گرفته تا علامه اقبال، مثنویات متعددی سروده اند - بعد از دکتر اقبال، در شصت سال اخیر، غیر از دکتر انصاری از شاعری سراغ ندارم که به اندازه وی از این سنت دیرینه شعر فارسی پیروی نموده باشد - تمام مثنویهایش بر اساس "شعر برای شعر" گفته نشده بلکه بر اصل "شعر برای زندگی" گفته شده است و علاوه بر هنر شعری عناصر فکری را نیز در بر دارد -

نویسنده مثنوی "نگارِ خاطر" در بحر گلشنِ راز شیخ محمود شبستری، بعد از حمد و نعت و مقبت در آغاز درباره سبب نگارش این مثنوی نوشته است:

بمن یار صمیمی گفت روزی ز بس شبها تو عود فکر سوزی
عجب دارم به ملتان حرف شیراز چسان آن را کنی با خویش دمساز؟
چرا ناخواسته کالا فروشی چنین در کار ناممکن بکوشی؟
بگفتم: ای عزیز دانش افروز! دلت از فکر نو گنجینه اندوز
به ملتان فارسی گویند خوشدل بسی آراستند از شعر محفل
ز بس گفتند و آن پیغام باقیست ز بس خوردند و می در جام باقیست
موضوع اساسی این مثنوی مانند اسرار خودی اقبال احساس نفس یا اکتشاف ذات
است - نویسنده اش بنا به اقتضای موضوع، مثل اسرار خودی، به عنوان مقدمه ابیاتی چند
در معرفی از شخص خود پرداخته است:

من بیدل که اسلم نام دارم گهی جای تخلص نیر آرم
گرامی گوهرم، والا نژادم به فیض خوشنهادان، خوشنهادم
ز نور خانها ام هم مستنیرم ضیای گوهر است اندر نهادم
ز استاد نامی مستفیدم که در عالم نظیر شان ندیدم
ولیکن هر چه گشته ساز گارم به فیض مبدای فیاض دارم
پس از آن ابیاتی چند به معرفی از زادگاهش ملتان سروده و این اصفهان پاکستان و شهر
عرفان را چنین وصف نموده است:

مرا میهن نه تبریز و نه روم است که خاكِ پاكِ ملتان مرز و بوم است
چه ملتان؟ اصفهانِ کشور پاك به موج عشق، هر شاخیزت نمناک
تجلی زار، اربابِ صفارا قدم گاهیست، خیل اصفیا را
زهی ملتان، زهی شهر کرامت خدا آباد دارش تا قیامت
سخنگوی و مثنوی سرائی فارسی اش را مدیون سخنگویان و مثنوی سرائی چون

نظامی گنجوی می داند و سپس راهوارِ قلمش را به ذکر حضرت اقبال که در نگارش "نگارِ خاطر" فوق العاده تحت تأثیر ایشان بوده است، بر می گرداند:

سخن برگ و برباغ نظامی است سخن در باغ معنی خوشخرامی است
 به من روح سخنگویان پیشین همی گوید: بگوئی حروب شیرین
 چو از فیضان شان خالی نباشم پی یاران بتی دیگر تراشم
 به عنوان تیمن، حال گویم سخن از حضرت اقبال گویم
 بهارش حاصل صد نرگستان به صهبایش خروش صد خمستان
 ز خون دل گل و گلشن رقم کرد سرود و شعر و حکمت را بهم کرد
 می از خمخانه رومی کشیده باؤل گام تا آخر رسیده
 شعور زندگی با آسیاداد برآمد از دل ظلمات فریاد
 به فیض سوز او چون لمعه برق "دل هر ذره ای گوید انا الشرق"
 به چشم خاوران ذوق نظر داد شبش را مطلع نور سحر داد
 پس از اینکه زمینه را هموار ساخته باشد اول چند بیت در مورد خودی اقبال می گوید و بعداً می پردازد به موضوع اساسی خود یعنی "نا خودی" که بنا به فکر بکروی جهتی است از جهات دیگر آن چون بیخودی - در واقع وی در این مثنوی به جای اسرار خودی و رموز بیخودی به اسرار و رموز نا خودی پرداخته، این اصطلاح کاملاً نوین و دست نخورده ای را اینطور شرح می دهد:

مرا از هاتفِ دل شد اشارت بیارائی ز نقشِ نوع عبارت
 هر آن کواز دلش پیغام گیرد تو گوئی از سروش الهام گیرد
 چو از اقبال خوش اقبال گویم حدیث کیف و وجد و حال گویم
 چو محفل از چراغش مستنیر است همه شعرم بفیض آن شهیر است
 خودی هر چند از راز کائنات است ز حفظ خویش هستی را ثبات است
 ولی این نقش را روئی دگر هست جهان هست را خوئی دگر هست
 خودی هم صادق و هم کاذب آمد خودی را هم رخ نا صایب آمد
 خودی باشد اگرچه خویشتن مست خودی را مثل خود يك سایه ای هست
 چه باشد سایه این مهر تابان انای کاذب بی قلب سوزان
 بعداً نا خودی یا انای کاذب را اینچنین توضیح بیشتری می دهد:

ز من بشنو سخن ای نیک فرجام! خودی را سایه باشد ناخودی نام

هوا و حرص و کین و بغض و دشنام همه از ناخودی گیرند الهام
 غریو و غیظ و طبل جنگ و پیکار ز شور ناخودی شد تند و خونخوار
 دد و دام اندر انسان ناخودی هست مگودد زانکه آنهم ناخودی هست
 خودی و ناخودی هابیل و قابیل یکی افرشته و دیگر عزازیل
 ازین نکته کسی را آگهی نیست خودی را غیر خود جز ناخودی نیست
 خودی غیر خودی هرگز نباشد همان لعل است گر کس خوش تراشد
 به خود باش و نظر بر یار انداز عَلم از ناخودی هرگز میافراز
 سکوت ساز را آواز گردان خودی با ناخودی دمساز گردان
 اگر در روی دیگر نیک بینی بجز عکس گل ذاتت نجینی
 ازان پس داستانی از خود خواهی شاهزاده یونان را بیان می کند که مبتلا به عشق روی
 زیبای خودش گردیده جانش را در هجر و فراق معشوق زیبا روئی همچو خودش کاهید و
 سرانجام به جهان دیگر خرامید- شاعر این شاهزاده خود بین را مورد انتقاد قرار می دهد و می
 گوید که شاهزاده نادان یونان فقط به حسن ظاهر خودش نگاه کرد و حسن باطنش را می
 نادیده گرفت و اگر او باطنش را می دید به این انجام نافرمام روبرو نمی گردید- ازین
 استنتاج می کند که خودی جنبه خیر و ناخودی جنبه شرّ خودی است - به منظور تعبیر و
 تفسیر بیشتری از ناخودی ، که به عقیده دکتر انصاری جنبه متقابل و برعکس خودی دکتر
 اقبال است ، در زیر ابیاتی چند از داستان مزبور می آوریم:

شبی می گفت قصه خوان بدینسان که از شاهزادگان ملک یونان
 به صورت بوده است او شان عالم به معنی روح گیتی ، جان عالم
 جوان بود و به نیرویش جوانتر جمال و دلبری را تاج بر سر
 چو با چشمه کمی نزدیکتر شد به سطح آب عکسی جلوه گر شد
 به ناگه آب را رنگ دگر شد تو گوئی آفتاب از آب بر شد
 بروی خوب خود شیدای گشته جهان نوباو پیدای گشته
 ز بس که خویش بین و خود نگر شد به عشق خویشتن آشفته تر شد
 فسانه هاز حسن خویش می راند چه زورقها که در صحرا نمی راند
 پیش عکس خود ماندی شب و روز به پردم آه سر کردی جگر دوز
 برون خویش جسته عین خود را درون خویش نا کرده تماشا
 بسان غنچه نازک فسرد او به درد هجر خود آخر بمرد او

خود آگاهی چنین کار زیان نیست شعورِ خویشستن آشوبِ جان نیست
 دکتر انصاری در پایان داستان مزبور این نتیجه را به دست خواننده اش می دهد که
 شاهزاده یونانی فقط به ظاهر خود نگاه کرده بود و اگر به باطن خود نیز نگاه می کرد خودش پی
 می برد که خود شناسی کاری عبث و عرفان ذات زیان جان نیست و پس از این نتیجه گیری
 می گوید که اگر امروز اقبال ، آفریننده و ارائه دهنده نظریه خودی ، در میان ما وجود داشت ،
 وقتی می دید که در سرتا سر دنیای معاصر همه جا ناخودی به جای خودی استیلا یافته و
 خودی به دست مستکبران زمان و پیامبران ناخودی سخت تحت فشار و مورد شکنجه و
 آزار قرار گرفته است بینهایت اذیت می کشید و معذب می گردید:

اگر امروز با ما بود اقبال ز رنج بیکران می گشت بیحال
 چو می دید عافیت از دهر بگریخت چه اشکِ خونی از دیده نمی ریخت
 به گیتی آدمیت در چه حال است به آدم زندگی کردن وبال است
 مسلمان راست هر لحظه غمی نو که مهر روزگار اوست کم ضو
 به دنیا گر گیاهی را خراشی به جز خونِ دلِ مسلم نپاشی
 صنم آباد شرق و باغ کشمیر مسلمان است زیر تیغ و شمشیر
 نمی بینی فلسطین را چه سوزد کسی چاکِ دلِ مسلم ندوزد
 به افغانی همی بینی چهار رفت؟ به آن سرمایه ملت چهار رفت؟
 کجا رفت؟ ای جهان گل! بهارت فرنگی برده صد خرمن بغارت
 کجا دیده ور گلشن؟ کجائی؟ که از بهر تماشاهم نیائی
 چنانکه از ابیات جسته و گریخته مزبور بر می آید شعر و فکر علامه اقبال شعر و فکر
 دکتر انصاری را مورد تأثیر و نفوذ فراوان قرار داده است ولی باز هم ملاحظه می فرمایید که
 وی مقلد محض اقبال نیست بلکه سبک جداگانه ای و مخصوص به خود دارد - در اینجا
 سخنوران پاکستانی را به خاطر می آورم که از اقبال الهام گرفتند و در این مورد ممتاز و سر
 شناس بودند- اینگونه فارسی گویان پاکستان عبارت بوده اند از:

۱: میر ولی الله ابیت آبادی که یکی از دوستان اقبال بود

۲: اسد ملتانی جزو شاگردان اقبال بود و مانند استادش هم به اردو و هم به فارسی شعر
 می گفت - سبک شعر فارسی وی شبیه به سبک شعرای کلاسیکی بود و با سبک اقبال
 کاملاً متفاوت بود-

۳: اکبر منیر یکی دیگر از معتقدان و مقلدان اقبال بود که بشیوه و سبک اقبال شعر می

گفت - برای اینکه هم استاد زبان و ادبیات فارسی بود و هم مدتی در ایران بسر برده بود، طبیعتاً تا اندازه ای تحت تأثیر سبک شعرای معاصر ایران بود با اقبال رابطه نزدیکی و مکاتبه مرتبى داشت و هر آنچه که می گفت پس از تجدید نظر اقبال در مجله های وزین ادبی مانند "معارف" به چاپ می رسانید-

۴: محمد ایوب گورداس پوری که از شیفتگان و فریفتگان اقبال بود با دقت و جدیت هر چه تمامتر از اقبال پیروی کرده و تحت تأثیر و نفوذ فوق العاده زیور عجم اقبال غزلیاتش را کاملاً برنگ و آهنگ اقبال سروده و حتی نه تنها اینکه در مجموعه شعری خود بنام "نوی فردا" همان اوزان و قوافی اقبال را بکار برده بلکه تعداد اشعارش را نیز مساوی با اشعار وی نگاهداشته است-

۵: دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی نیز که چندین سال به عنوان وابسته فرهنگی سفارت پاکستان در ایران زندگی کرده و در نشر و ترویج اقبالشناسی در آنسامان نقش اساسی را داشته ، یکی از پیروان برجسته اقبال بوده است- دکتر انصاری این حقیقت را خوب درک نموده است که پیروی کامل از شعر و فکر اقبال کاریست ممتنع و غیر ممکن ، لذا با وجودیکه نسبت به سخنوران مذکور در فوق ، چه از حیث هنر و چه از جهت فکر، بیشتر تحت تأثیر اقبال بوده است، مانند آنها مقلد محض وی نبوده بلکه برعکس آنها از هر دو جهت ابتکاری به خرج داده است- مثلاً سبک شعری به جای اینکه با سبک اقبال شباهت داشته باشد با آن تفاوت دارد و بنا به مطالعه دقیق شعرای قدیم و جدید ممزوجی است از سبک سخنوران کلاسیک و معاصر فارسی ایران و همچنین از جهت فکری نیز بنا به فرموده اقبال دنباله رو دیگران نگردیده بلکه با تیشه خود جاده خویش را تراشیده و در برابر فلسفه خودی اقبال فلسفه ناخودی اش را ، که در واقع عکس و در عین حال تمدید خودی اقبال است ، در پیش اقبالشناسان جهان کشیده است-

حالا مایکبار دیگر بر می گردیم به مثنوی نگار خاطر که به آن ساقی نامه را منضم ساخته و تحت این عنوان اهالی مشرق زمین را به کار و کوشش و کسب دانش و هنر واداشته است:

بیاساقی ، سرت گردم ، دگر خیز بجان خاوران شوری برانگیز
 حیات از علم و حکمت سرفراز است در حکمت پی هر کس فراز است
 هر آن کو بهره ای از علم دارد هوا و برق را در کار آرد
 ز خاموشی تراشد حرف و آواز ز جیب فکر آرد دست اعجاز

بشر را جهد کردن فتح باب است بدون جهد وهم واضطراب است علاوه بر این ساقی نامه بخشی دیگر به آن اضافه نموده که آنرا تقاش نامه نامیده است - وی در این بخش خاطراتی از ملاقات خودش با تقاش بزرگ مشرق زمین ، عبدالرحمن چغتائی ، را بیان ساخته است که در زمان دانشجوئی اش در دانشکده خاور شناسی لاهور اتفاق افتاده بود- شاعر مشرق و مصور مشرق (اقبال و چغتائی) همدیگر را خیلی دوست داشتند- اول الذکر در موارد متعددی راجع به هنرهای زیبا و مخصوصا نقاشی اظهار نظر نموده و ثانی الذکر اشعار وی را مصور ساخته است - نگارنده نگار خاطر که با احتمال قوی ، بعد از اقبال ، نخستین شاعر فارسی در آسیای جنوبی می باشد که هنرهای زیبا و نقاشی را مورد علاقه خاصی قرار داده است - بنا به علاقه مفراط خود به شعر فارسی و هنر نقاشی هر دوی آنها را بسیار مورد ستایش قرار داده است - مصور مشرق که از پیروان شاعر مشرق بود ، قصد داشت که شعرو وی را مصور سازد و فکر می کرد که اگر بتواند تصور خودی اقبال را به لباس رنگ در آرد و این کار را حاصل عمرش بشمارد:

بگفت: "این روزها در فکراینم که گل از گلشن اقبال چینم
جهان فکرتش را وانمایم چه گوهرهاست در دریا، نمایم
خودی را در لباس رنگ آرم خودی را جوهر اصلی نگارم
چونقش از آن سخنور برنگارم ز کشت عمر خود حاصل شمارم"
در پایان تقاش نامه خواهش کرده است که ای کاش مانند اقبال و چغتائی هنرمندی بپا خیزد که به واسطه هنرش از وحدت انسان و آینده روشن بشر نقش بندد:

کسی باید که با هنرش چو بهزاد هنر از سر کند زینگونه ایجاد
که نقش وحدت انسان نماید ز دلها بار رنجش را رباید
ز مظلومان عالم نقش بندد بشر را بی دل پر غم پسندد
ز آیین نگارش چاره سازد ز فردای جهان نقشی طرازد
اگر زینسان جهانی نوتراشد به راه آدمی جز گل نباشد
ازان پس به ذکر نهضت شرقشناسی اروپا پرداخته و توسط گوته، شاعر معروف آلمانی، اسلام و مشرق را مورد تحسین و تجلیل قرار داده و سپس بترتیب به زبان خود گوته و نیچه، به صورت شعر آزاد، تحت عنوان "بمضور حافظ شیراز" شعر جاودانی حافظ جاویدان را این طور ستایش نموده است:

سلام ای حافظ! ای دانای اسرار! کلامت همچو ابدیت بزرگ است

که آن را نیست آغازی و انجام مثال گنبد افلاک شعرت
 به خود وابسته و بسی مثل و ذیشان تفاوت در میان شعرها نیست
 به هر شعرت که می بینم جمال است ز آیات جمال و هم کمال است

☆

الا ای حافظ فرخنده آثارا چه میخانه بنا کردی ز حکمت
 درین میخانه از لطف کلامت چه صهبائی فراهم کرده ای تو
 اثرها آفریدی ، جاودانی پدید آوردی ، یک دنیای خوبی
 به یک شب چون ره صد ساله رفتی چه اعجاز و چه اعجاز
 در پایان تحت عنوان "پند سود مند" یکبار دیگر بحث خودی و ناخودی را خلاصه می
 کند و به خوانندگانش پند می دهد که به راه خودی بپویند و از ناخودی دوری جویند:

خودی نور است و شمع بزم دنیا است خودی جلوه نما و محفل آراست
 ولیکن ناخودی هم در کمین است خودی را غیر اگر باشد همین است
 خودی جبریل لحن آدمیت خروش ناخودی بار سماعت
 انالحق گر خودی گوید ، خطا نیست و گراز ناخودی باشد ، روا نیست
 خودی خواهی ؟ ز راه بخردی رو خدا خواهی ؟ خلاف ناخودی رو
 بکوشید ، ای عزیزان نکونام ! که جور "ناخودی" گیرد سرانجام
 در پایان سخن ، به طور حسن ختام ، تحت عنوان "در آخر گر سخن از گل نباشد" ایاتی
 آورده است که به وسیله آنها تمام هنرمندان معاصرش را دعوت می نماید که سراسر جهان را
 به جای قفس مبدل به گلزار سازند - در آن درختهای پر برگ و بار آدمیت را بنشانند ، دست
 به دست همدیگر بدهند و به غمخواری نوع بشر بکوشند:

همین خواهم جهان گلزار باشد کسی را نزن کسی آزار باشد
 نهال آدمیت بار گیرد به دامن هر کسی بسیار گیرد
 الا ای شاعران ! ای دلنوازان ! به لوح دهر نقش نوطرازان
 الا ای خوشنویسان ، نقشبندان ! به حسن آفریدن ، ارجمندان
 بیایید ، ای عزیزان هنرمندا ! به غمخواری انسان دست در دست
 خلاصه دکتر انصاری ، سراینده مثنوی نگار خاطر که از جمله سخنوران برجسته
 کلاسیک چون نظامی ، حافظ و خسرو و امثال آنها کسب فیض نموده و مخصوصاً از اقبال
 الهام گرفته است ، با سرودن این مثنوی جالب و جذاب به اثبات رسانیده است که رود

زاینده فارسی و پسندیده ترین زبان زنده رود (اقبال) تا کنون در پاکستان روان است و روان خواهد ماند- رجای واثق دارم این اثر پر ارزش و بیمانند که یک نوع ادامه و تمدید شعر و فکر اقبال می باشد، در حوزه های علمی و ادبی پاکستان و افغانستان و ایران و توران (آسیای میانه) مورد تحسین و تجلیل سخنوران و اندیشمندان قرار می گیرد-



منابع و مأخذ

اصل مقاله به زبان اردو بوده و به توسط آکادمی اقبال پاکستان به زبان فارسی ترجمه شده است-

ابو محمد حسن شعری قادری کشمیری

دکتر خواجه حمید یزدانی

در قرن چهاردهم هجری که شعر فارسی در شبه قاره پاکستان و هند روبه زوال بود، شعرای زیادی با وجود عدم اعتنای مردم، در پیشرفت و توسعه شعر فارسی بیش از پیش می کوشیدند - بعضی از ایشان در زندگانی خود شهرتی یافته ولی بعضی بعلت دوری از مراکز علم و سخن و قدر ناشناسی ابنای زمان در گوشه گمنامی افتادند - شعری قادری یکی از همچین شعرا و همعصر غالب دهلوی بود و در کشمیر زندگی میکرد -

طبق مرتب و مدون "مرآت خیال" (۱) اسم و کنیه و لقبش خواجه ابو محمد حسن است - وی "صبح پنجشنبه غره رجب المرجب ۱۲۲۳ هـ ق" در خانه خواجه صدر الدین بچ (۲)، که از اعیان کشمیر بود، چشم به دنیا گشود - در بیت زیر تاریخ ولادت خود را گفته است:

چومن زادم، بی تاریخ آن سال پدر گفتا: "نهال باغ اقبال" (۱۲۲۳)

اجدادش، در زمان یورش مغول، از بخارا، بعهد سلطان زین العابدین، به کشمیر وارد شدند - آنان از شعر و علم بهره وافر داشتند جداعلاش، نواب ابوالبرکات خان، در عهد اورنگ زیب عالمگیر، بامناصب عالیه سرافراز بود -

ابوحسن علوم مروجه عربی و فارسی، پیش جد مادری خود، (۳) خواجه خلیل قادری تحصیل کرد - خواجه خلیل یکی از خلفای شیخ محمد اشرف بن شیخ محمدرضا بود - در بدو شعور وی حسن تخلص می کرد ولی چندی بعد بعلت علاقه به استاد معروفی خودش، تخلص "شعری" اختیار کرد - در این مورد می گوید:

نامم بزمین حسن عیان است شعری، لقبم ز آسمان است (۴)

وقتی شعری پانزده سال داشت، خواجه عبدالقدوس که در زعفران زار پانپور از اسعاده

امجاد بود، وی را به فرزندگی گرفت - طبق خود شعری (۵) این ازدواج "پنجم شهر جمید الثانی" ۱۲۳۹ هـ ق به وقوع پیوست - از این زن دو تا فرزند داشت، عبدالاحد و غلام نبی - اول الذکر در دوازده سالگی و پسر دومی در ده سالگی فوت کرد - چندی بعد، یکی پس از دیگری، پدرش و همسرش نیز فوت کردند و او تنها ماند - در ۱۲۶۰ هـ ق شعری زنی دیگر گرفت، چنانکه می گوید: (۶)

چو شعری دوم بار شد، کنخدا رفیق موافق شدش غمگسار

بیرسیدم از سال تاریخ و گفت: "بدست آمده، گوهر شاهوار" (۱۲۶۰)

وی چندی به تجارت مشغول ماند و از راه فروش اشیای مختلف، مثل کاغذ کشمیری و زعفران و پشمینه و نسخ خطی پولی هنگفت به دست آورد و این دیار را ترك گفته به امرتسر (۷)، (یکی از شهرستان های پنجاب شرقی هند) رفت - در امرتسر به منزل خواجه احسن الله فرود آمد و مشغول به تجارت پشمینه شد ولی بدبختانه در این تجارت ضرر کرد و نیز کسی در این شهر استعداد شعری وی را نشناخت - در نتیجه از این قدر ناشناسی دل گرفته شده به دهلی منتقل گردید -

در دهلی، شعری مهمان خواجه صدر الدین آزرده [۱] گردید - روزی آزرده، شعری را پیش میرزا اسد الله خان غالب (شاعر معروف اردو و فارسی گو - ولادت ۸ رجب ۱۲۱۲ هـ ق، م: ۳ ذی قعدة ۱۲۸۵ هـ ق - غالب، ۱ و ۳۳۸) برد - غالب برای امتحان طبع شعری وی مصرعی (۸) به قرار زیر به او داد تا شعری بسازد -

باز ماندم خود و گرنه در برویم باز بود

شعری قادری غزلی گفت که دو شعرا از آن قرار است:

چشم مخمور که یارب دوش مست ناز بود

يك جهان دل پایمال شوخي انداز بود

جلوه دلدار می خواهد مرا شعری حریف

باز ماندم خود و گرنه در برویم باز بود (۹)

شعری در مجالس شعر خوانی دهلی شرکت می جست - در آن روزها چنین مجالس رونق بسیار داشت و گویا شرکت در آنها نشانه دانش و ادب بشمار می رفت - فضلا و دانشوران و شعرای معروف عصر مثل غالب و مومن و صهبائی و علوی و غیر آنها در چنین مجالس شرکت می کردند، در مجلس شعری که همه دانشمندان مزبور در آنجا حضور داشتند مصرع مطرح شده، آن بدین قرار بود:

ندانم از کجا این جوش شادابی ست مینارا
 شعری قادری نیز غزلی خواند که دو شعر از آن بقرار زیر است
 جنونی کو که دست از آستین بیرون نهد پارا
 زند چاکی بچییب و خوش کند دامان صحرا را
 بجز انبار حسرت هیچ حاصل کی دهد شعری
 بکشت عشقبازی کاشتن تخم تمنا را (۱۰)
 غزلش مورد تحسین و ستایش بسیار گردید-

شعری قادری چندی در دهلی بسر برده و از آن پس از راه بنارس رو به کلکته آورد - ولی
 مردم کلکته ، چنانکه از اشعارش روشن می شود (۱۱) با او رفتار خوبی نداشتند - در نتیجه
 قادری به لهجه تند و زننده ای هجو گفت و طینت ناهنجار آنان را به نحو جالبی ظاهر نمود -
 عاقبت از آن جا رخت بر بست و پس از مسافرت شهرهای مختلف به کشمیر، میهن خود،
 مراجعت نمود ولی دیری نگذشت که دوباره به یاد پنجاب افتاد و رو به امرتسر نهاد - در آنجا
 ، چنانکه ذکر شد، شعری تجدید فراش کرده بود-

رؤسای امرتسر از او پذیرائی گرم و قدر دانی بسیار نمودند - سردار دیال سینگ که
 رئیس مجتیه قریه بزرگی نزدیک امرتسر بود ، مستمری برایش تعیین نمود که پس از مرگش
 نیز به فرزندانش اعطا می شد -

شعری قادری به مرض فلج ، در سن ۷۵ سالگی ، روز هشتم رجب المرجب ۱۲۹۸ هـ ق
 جهان فانی را بدرود گفت -

در اینجا شایسته تذکر است که وی فقط یک روز قبل از مرگ ، تاریخ در گذشت
 خود را گفت

جُست تاریخ فوت خود شعری شد ندا "رحمت خدا آمد" (۱۲)

مولف مرآت خیال درباره مدفنش نوشته است:

"شعری در امرتسر در مزار میر لطف الله -- که معروف به تالاب میان عبدالصمد

است ، در جوار سائین بهله شاه نورالله قبره، آسوده است -" (۱۳)

فهرست تالیفات شعری بنا به گفته مولف "پاکستان میں فارسی ادب" بدین قرار

است (۱۴):

۱- زبده الاخبار (راجع به جغرافیای قدیم)

۲- گلزار خلیل، تذکره

۳- منشآت شعری

۴- مثنوی لعل و گوهر

شعری در تمام اصناف سخن طبع آزمائی کرده است - کلیاتش مشتمل است بر غزلیات و رباعیات و قصائد و قطعات و مثنویات (لعل و گوهر در کلیات شامل نیست) و ساقی نامه و تواریخ (یعنی قطعات تاریخ) و مفردات و متفرقات - در مرآت خیال ۲۷۰ قطعه تاریخ است که در موارد و مواقع مختلف سروده، و بعضی از آنها به حوادث و وقایع مهم تاریخی مربوط است، و باین علت این قطعات تاریخ اهمیتی به خود پیدا کرده است به عبارت دیگر، شعری قادری در تاریخ گویی شیوه ای دارد که در کلام شعرای دیگر شبه قاره پاک و هند کمتر چشم می خورد، ازین رو او را می توان "شاعر مورخ" یا "مورخ شاعر" نامید -



منابع و مأخذ

۱- عالم و دانشمند بزرگی آن دوره که سمت صدر الصدور و مفتی دهلی را بعهده داشت و شعر فارسی و اردو هم می گفت - م: در سن ۸۱ سال - ۲۴ ربیع الاول ۱۲۸۵ هـ ق - تذکره علمای هند، ۹۳ -

۱: مرآت خیال، دیباچه، ج

۲: BUCH

۳: مرآت خیال، دیباچه: د

۴: مرآت خیال، دیباچه: د

۵: مرآت خیال: ۴۲۱

۶: مرآت خیال: ۴۲۲

۷: AMRITSAR

۸: بقرار ژر

۹: مرآت خیال، دیباچه: ۵، ۸۱

۱۰: مرآت خیال، دیباچه: و، ۱۳

- ۱۱: مرآت خیال: ۱۸۶، ۱۸۷، مجلہ ہلال شماره مسلسل ۱۰، بہمن ماہ ۱۳۳۳: ۴۷
- ۱۲: مرآت خیال، دیباچہ: ط، ۵۰۶
- ۱۳: مرآت خیال: ۵۰۶
- ۱۴: پاکستان میں فارسی ادب (اردو)، جلد پنجم: ۲۹۶، مرآت خیال، ط
- ۱- مرآت خیال (کلیات شعری قادری) بہ اہتمام میرزا غلام احمد نامی - مطبع ریاض ہند، امرتسر، ۱۳۰۴ھ ق
- ۲- تذکرہ علمای ہند، رحمان علی، مطبع نولکشور، لکھنؤ، ۱۹۱۴م
- ۳- غالب (اردو)، غلام رسول مہر، شیخ مبارک علی، تاجر کتب، لاہور، ۱۹۴۶م
- ۴- پاکستان میں فارسی ادب (ادبیات فارسی در پاکستان)، جلد پنجم، دکتر ظہور الدین احمد، ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاہور، طبع اول ۱۹۹۰م
- ۵- مجلہ ہلال (فارسی) کراچی، جلد دوم، شماره چہارم، شماره مسلسل ۱۰، بہمن ماہ ۱۳۳۳ھ ش، مقالہ: شعری قادری، خواجہ عبدالحمید ۴۶-۵۱
- ۶- مجلہ اقبالیات فارسی، اقبال اکادمی پاکستان، لاہور شماره پنجم - ششم ۱۳۶۹ھ ش ۱۹۹۰م مقالہ: شاعر فارسی گو فراموش شدہ، دکتر خواجہ حمید یزدانی ۳۶۵-۳۹۳

سه‌م دکتر جاوید اقبال در تفهیم روزگار و آثار علامه محمد اقبال

علی محمدی خراسانی

علامه محمد اقبال (۱۹۳۸ - ۱۸۷۷ م) که از چهره‌های برجسته علم و ادب قرن حاضر بوده، چون خورشید تابان در تمدن عمومی بشری بویژه نورافشانی کرد. شرح حال، بیان سرگذشت و نیروی عظیم به میراث مانده او را چنانکه باید و شاید نشان دادن و افکار و آثار این فیلسوف و عارف مشرق زمین را قدر حال به دایره تدقیق و تحقیق کشیدن کار آسانی نیست. جای خوشحالی است که در گزارشها، مقاله‌ها و کتابهای زیادی چهره علمی و ادبی محمد اقبال روشن گردانیده شده است. به قول ادبیات شناس معروف تاجیک اعلاخان افصح زاده در اکادمی اقبال بیش از هفت هزار جلد کتاب نگهداری میشود که راجع به کار و روزگار این متفکر به زبانهای مختلف جهان نوشته شده است و آنچه در این کتابها از نظر خوانندگان می‌گذرد، داستان زندگی ابر مردیست که با ایجاد تحول در تن و جاننش تحولی در جامعه به وجود آورده است. وی در عمر کوتاهش توانست با اندیشه بلند و احساس قوی، طبع لطیف و بیان نازک، آثار نغز و افکار پرمغز قلبها را مسخر ساخته، در قاره عظیم آسیا برای بنیاد جهانی نو شوری برانگیزد که به نفع انسانها باشد. او از اشخاص نادر تاریخی بود که با آرزوهای نیک ملت خود و ملل همجوار را برای به دست آوردن آزادی و تلاش و کوشش آماده ساخت.

راجع به علامه محمد اقبال کتابهای بسیار نوشته شده است و نیز نوشته خواهد شد. زاد روز صد ساله و صد و بیست ساله اش را در سراسر جهان باشکوه جشن گرفتند. ازان به بعد نه فقط در جمهوری اسلامی پاکستان بلکه در مراکز شرق شناسی جهان جشن روز اقبال

متداول گردید- با وجود آن فرزند برومند علامه، دکتر جاوید اقبال جداً انتظار داشت که اقبال شناسان جهان روزگار و آثار علامه محمد اقبال را چنانکه باید و شاید به رشته تحریر بکشند- ولی این کار چنانکه خاطر خواه او بود انجام نگرفت لذا اینکار را به عهده خود گرفت و کتابی به عنوان "زنده رود" بجهان اقبالشناسی عرضه داد- چنانکه در پیشگفتار آن نوشته است: "آشنایان و دوستان اقبال برای شناساندن هر چه بیشتر در باره افکار و آثار و روزگارش مقاله‌ها و کتابهایی راجع به اقبال نوشته و همه آنها را با دقت زیاد فراهم آورده و مورد مطالعه قرار داده اند ولی متأسفانه آنها چندان قابل توجه نیستند-" دکتر جاوید اقبال در پیشگفتار "زنده رود" در مورد سبب تالیف آن نوشته است:

"من مقالات و کتابهای را که درباره شرح زندگی اقبال بعد از رحلتش یا پیش از صدمین سالگرد تولدش، به رشته تحریر آمده است، با دقت تمام مطالعه کرده ام ولی نتوانستم اطلاعاتی شایسته و در زمینه اقبالشناسی به دست بیاورم لذا تصمیم گرفتم که خودم شرح احوال و آثار و افکار و روزگارش را به سبک نگارش در آورم"- فرزند ارجمند علامه اقبال دکتر جاوید اقبال کتابی به دست ما سپرده است که در آن صادقانه صورت و سیرت پدر متفکر را تصویر نموده است- ترجمه فارسی "زنده رود" توسط دانشمند ارجمند و اقبالشناس شهیر ایرانی دکتر شهیندخت کامران مقدم صفیاری انجام گرفته و به وسیله اکادمی اقبال پاکستان تحت عنوان "جاویدان اقبال" در چهار جلد چاپ شده است- "جاویدان اقبال" حامل فصلهای مربوط به سلسله نسب، خانواده در سیالکوت، تاریخ تولد، کودکی و جوانی، دانشکده دولتی لاهور، تدریس و تحقیق، اروپا، جستجوی معاش، ماجراهای زندگی خانوادگی اقبال، رشد فکری، شاهکارهای اقبال، کشمکش فکری، خانه نشینی، مسئله درگیری هندوان و مسلمانان، عرصه سیاست، سفر اقبال به هند جنوبی، تصور تشکیل کشور اسلامی، کنفرانسهای میزگرد، افغانستان، بیماری و آخرین روزهای زندگی اقبال است- مؤلف این کتاب در تالیف اثر این گرانبهای تحقیقی متحمل زحمات زیادی شده است و زحمات او شایسته تحسین و آفرین اقبالشناسان جهان است- او بقدری دقت نموده است که روزگار اقبال پیش چشم خوانندگان از بام تا شام زندگی اش مجسم می‌گردد-

چنانکه از اشعارش پیداست اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی اش را در جامعه شعر در دو زبان؛ زبان اکتسابی (فارسی) و زبانی مادریش (اردو) بیان نموده است- جاوید اقبال در کتاب "زنده رود" سربارتباط علامه را به زبان فارسی گشاده، ابراز می‌دارد، که در

کشورش در آغاز مکتب ابتدائی همزمان با آموزش به زبان مادری صرف و نحو زبانهای فارسی و عربی آموخته می‌شد و این سنت هنوز در مدارس دینی بعضی از مناطق پاکستان برجاست -

دکتر جاوید اقبال در باره شعر علامه اقبال و شعر گوئی او اطلاعات جالبی فراهم آورده است، مثلاً علامه اقبال شعرهای خود را ارتجالاً می‌گفت و دوستانش، از جمله سردار عبدالغفار معروف به "ابوصاحب" یادداشت می‌کردند- بنا به گفته در جاوید اقبال "اگر یاد داشتهای ابوصاحب نبودند بسیاری از اشعار اقبال تلف می‌شد"-

دکتر جاوید اقبال و پیش از همه در باره زندگی خانوادگی اقبال، ازدواجهای او، علاقه او با خانواده، تربیت فرزندان، شرکت او در محافل و مجالس و کنگره‌ها و کنفرانسها، مبارزه با استعمارگران و تشکل افکار فکری او سخن گفته است-

این محقق چیره دست در این کتاب فعالیت‌های شاعر متفکر و آموزش و تدریس در دانشکده‌های اسلامی "انجمن حمایت اسلام" از تاریخ ۱۴ ژوئن سال ۱۹۳۴ میلادی به بعد وقایع زیادی را با اسناد و مدارک روی کاغذ آورده است - فصل آخر کتاب "واپسین روزهای حیات اقبال" را آنچنان مؤثر نوشته است که هر خواننده صاحب‌دلی را به گریه می‌اندازد - در این بخش از سالهای اول بیماری ۱۹۳۴م تا وفاتش در سال ۱۹۳۸م سخن گفته است-

خلاصه در "زنده رود" علامه محمد اقبال به صورت دانشمندی ارزنده، سخنوری کم نظیر، مسلمانی مؤمن، عارفی وارسته، مردمی بشر دوست، سیاستمداری واقع بین و آینده نگر و شاعری آزاده ترسیم شده است و تمام اطلاعاتی برای اقبال شناسان سراسر جهان تازگی دارد-

"زنده رود" کتاب کم نظیری است برای به دست آوردن اطلاعات دقیق و جامع راجع به جهات و ابعاد مختلف اقبال شناسی - مردم تاجیک میگویند "فرزند خوب باغ پدر" - دکتر جاوید اقبال با ارائه دادن چنین نزد روح پاک پدر بزرگوارش قرض فرزندى را ادا ساخته است و در این مورد استاد شیر علی، شاعر تاجیک، فرموده است:

"بزرگانرا بزرگان دگر پاینده میدارند"

دکتر جاوید اقبال در ردیف فرزندانى ارجمند قرار دارد که چراغ خانواده را روشن نگه می‌دارند -

برگزاری بزرگداشت سالگرد تولد علامه اقبال در بنگلادش

آقای سراج الحق

به مناسبت یکصد و بیست و سومین سالگرد تولد علامه اقبال شاعر بزرگ از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و اکادمی پژوهشی علامه اقبال سمینار باشکوهی در تالار اجتماعات رایزنی فرهنگی ج-۱-ایران در روز چهارشنبه اول نوامبر ۲۰۰۰ م مطابق با ۱۱ آبانماه ۱۳۷۹ ش برگزار گردید- در این سمینار که به ریاست پرفسور وکیل احمد، معاون رئیس سابق دانشگاه داکا و استاد گروه زبان و ادبیات بنگلای دانشگاه داکا برگزار شد، قاضی محمد عبدالرؤف رئیس اسبق ستاد برگزاری انتخابات سراسری کشور و قاضی بازنشسته دیوان عالی کشور به عنوان مهمان ویژه ای حضور داشت- آقای شهاب الدین دارائی رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران سخنان افتتاحیه را ایراد و آقای عبدالمقیمت چودری، شاعر و نویسنده معروف، مقاله اصلی سمینار را قرائت نمود- سخنرانان دیگر جلسه عبارت بودند از دکتر رئیس الدین، استاد گروه مطالعات اسلامی دانشگاه داکا و پرفسور سراج الحق، رئیس آکادمی پژوهشی علامه اقبال-

در آغاز جلسه اعضای هیأت رئیسه سمینار به صحنه فراخوانده شدند و پس از استقرار هیأت به جایگاه خود، جلسه به طور رسمی باتلاوت آیاتی چند از قرآن کریم توسط آقای انیس الرحمان آغاز شد-

قاضی محمد عبدالرؤف رئیس اسبق ستاد برگزاری انتخابات سراسری بنگلادش و از چهره های برجسته کشور ضمن ایراد سخنان خود به عنوان مهمان ویژه فرمود: "اقبال تنها يك شاعر نبود بلکه همزمان با آن، فیلسوف، سیاستمدار و دوستدار انسانیت و خلق هم بود و در يك كلام بتنهائی يك انستیتیو بود نه يك فرد- پیش از اقبال دیدگاه فلسفی نسبت به

خالق و مخلوق در میان مجامع یونانی، چینی و هندی وجود داشت و در این زمینه دیدگاهها رشد زیادی کرده بود اما اقبال آمد و این دیدگاهها را نسبت به خالق و مخلوق پیشرفته تر، علمی تر و منطقی تر نمود.

عصاره فلسفه اقبال رابطه خدا با انسان، رابطه انسان با انسان، رابطه انسان با پدیده ها و موجودات دیگر و رابطه موجودات با خالق خود بود. اقبال در مورد حقوق بشر زیاد صحبت نکرد بلکه بیشتر به وظیفه انسان نسبت به خالق و مخلوق توجه داشت - انسان برای پرورش ارزش های معنوی در میان سایر مخلوقات و موجودات جهان هستی آمده است نه برای انهدام و تخریب آنها. از دیدگاه اقبال ارزش انسان در این جهان مانند ارزش مواد ساختمانی در يك ساختمان است و بدون آن ساختمانی شکل نمی گیرد.

دیدگاه اقبال فراتر از زمان و مکان و زبان و رنگ و نژاد بود. او متفکر دردمند و مومن واقعی بود و می خواست از نسل جوان، مردان مومن به پاخیزند - او آرزو داشت که در میان نسل جوان، تفکر، خود سازی وحدت و ساخت دنیای آباد و آزاد با اندیشه مستقل و متکی به خود در جهان احیا شود.

پرفسور وکیل احمد استاد بخش زبان و ادبیات بنگلای دانشگاه داکا طی سخنرانی خود، به عنوان رئیس جلسه، گفت: من اگرچه با ادبیات سروکار دارم ولی اطلاعات من در مورد اقبال کمتر از آن است که بتوانم این شاعر بزرگ را مورد ارزیابی قرار بدهم، او بیشتر از همه چیز برای انسان اهمیت زیادی قائل بود، انسان از لحاظ ذاتی و ایمانی می تواند به تکامل برسد، او در افکار خود هر دو جنبه را در نظر داشت و به هر دوی آنها تقویت می نمود، اگرچه هر شاعر زبانی را به عنوان وسیله انتقال افکار خود بر می گزیند ولی نمی تواند در محدوده يك زبان و یا جغرافیا محدود بماند، او شاعر انسانیت بود - فلسفه غرب متکی به مادیت است و فلسفه شرق به معنویت - اقبال فلسفه غربی را، که از مذهب عاری بود، مورد انتقاد و تمدن معنوی و مذهبی شرق را مورد تمجید قرار می داد.

آقای وکیل احمد در مورد تأثیر ادبیات فارسی و اندیشه عرفانی شاعران بزرگ ایرانی همچون نظامی، جامی، مولوی و شعرای بزرگ بنگلادش گفت که قاضی نذراالاسلام نیز تحت تأثیر افکار و اندیشه عرفانی فارسی و ایرانی قرار گرفته بود، ما با بزرگداشت اقبال و ارج نهادن به او در واقع خودمان را مفتخر می سازیم و او برای همه ما مایه افتخار است - آقای شهاب الدین دارائی راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در سخنرانی

افتتاحی خود گفت: این برای من افتخار بزرگی است که در سمینار بزرگداشت علامه اقبال سخنرانی کنم - شخصیتی که ملت بزرگی را حیات بخشید و با هدایات پیامبر گونه اش راه درست آزاد زیستن و تکیه بر شخصیت اصیل انسانی نمودن را به همه جوامع اسلامی بویژه به مردم ستمگزیده شبه قاره نشان داد- اقبال شخصیتی چند بعدی دارد و باید برای شناخت درست او اندیشید-

آنچه بطور کلی راجع به شخصیت اقبال میتوان گفت این است که او قبل از هر چیز معمار تجدید بنای تفکرات و اندیشه‌های دینی و قرآنی بود که در عصر او به علت سلطه استعمار گران بویژه توسط استعمار تمدن فریبنده غرب، کشور های اسلامی تحت استعمار آنان قرار گرفته و از اصل خود جدا گشته بود- در چنین اوضاعی اقبال با طرح فلسفه "خودی" و بازگشت به خویشتن خویش بذرهای آزادی و حریت را در قلوب افشاند- اسرار و رموز "خودی" و "غیر خودی" علامه اقبال، شخصیت يك انسان مستقل و متکی به خود را در متن جامعه اسلامی شکل می دهند، روح بلند و انقلابی اقبال پیوسته در آرزوی بیداری مشرق زمین سیر می کرد لذا در "پیام مشرق" که در پاسخ گوته، شاعر بزرگ آلمانی، سروده است ضمن بیان بسیاری از اصول و مسائل عرفانی به جهان غرب هشدار می دهد که عصر سلطه شما به پایان رسیده است و بزودی انقلابی بزرگ، تار و پود استعمار را از هم می پاشد و ملت‌های شرقی و اسلامی استقلال و آزادی را به دست می آورند- در پایان او به دیدگاه اقبال در رابطه با معرفی انسان کامل پرداخت و گفت انسان کامل از دیدگاه او انسانی است توحیدی که مبنای تفکراتش توحید و سرمایه زندگی قرآن و امتش امتی واحد و یکپارچه است:

لااله سرمایه اسرار ما رسته اش شیرازه افکار ما
 گرتو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن
 پرفسور رئیس الدین استاد بخش مطالعات اسلامی دانشگاه داکا در سخنرانی خود گفت اقبال می خواست رنسانسی ایجاد کند بر مبنای توحید و مساوات انسانی - البته کسانی هستند که اقبال را تنها شاعر مسلمانان تلقی می کنند - برای اینکه اقبال بیشتر با مسلمانان بود ولی این حقیقت را نیز باید در نظر بگیریم که امروزه نیز اگر کسی بخواهد پیرامون حقوق پایمال بشر صحبت کند، حتماً راجع به مظلومان چین، بوسنی هرزه گوین، کشمیر و فلسطین باید صحبت میکند - آیا بخاطر دفاع از مظلومان باید به بنیاد گرائی متهم شد؟ اقبال بالاتر از تعصب مذهبی یا نژادی قرار داشت، او به مسلمانان درس آزاد زیستن

آموخت - آیه "واعتصموا بحبل الله" را همیشه در نظر داشت ، او به انسانها گفت که بیایید متحد باشیم بر اساس توحید و بر اساس این حقیقت که ما از يك پدر و يك مادر به وجود آمده ایم - اندیشه امام خمینی هم در عصر حاضر بر اساس ایمان و انگیزه وحدت استوار بود - برای تقویت افکار وحدت و قدرت نمائی در برابر زورگویان جوانان ما باید بیشتر به افکار و اندیشه اقبال توجه کنند و از آن درس بگیرند -

آقای عبدالمقیت چودری ، شاعر فرهیخته بنگلادش و معاون رئیس بخش پژوهشی بنیاد اسلامی بنگلادش (اسلامیک فاوندیشن) مقاله ای تحت عنوان "دیدگاه علامه اقبال در مورد وحدت اسلامی" را قرائت نمود - آقای چودری گفت : اندیشه اقبال در مورد وحدت از آیه قرآن کریم "واعتصموا بحبل الله" نشأت گرفته است در واقع او پیام الهی را زینت شعری بخشید در حدیث پیامبر نیز آمده است که مسلمانان همانند اعضای گوناگون يك جسم هستند -

وحدت اسلامی و همبستگی بشری تضادی ندارد بلکه مکمل یکدیگراند - "کان الناس امة واحدة" دال بر این حقیقت است - در واقع با اهمال بعضی ها از درون جامعه اسلامی و تبلیغات مغرضانه دشمن در خارج ، چنین دیدگاه بی اساس به وجود آمده است که وحدت اسلامی مخالف همبستگی انسانها است - در حقیقت اقبال نه بخاطر تعصب بلکه به عنوان مایه گرفتن از تاریخ و سابقه درخشان مسلمانان این امر را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد -

آقای چودری با استناد از اشعار اردوی اقبال و یکسان بودن منفعت و زیان ، پیامبر و ایمان به خدا ، قبله ، کتاب خدا یعنی قرآن ، اینها را نقطه مشترک وحدت اسلامی معرفی کرد و گفت يك مؤمن واقعی عشق نامتناهی در دل دارد و در حیطه این عشق سراسر جهان را شامل می نماید او از افکار و اندیشه های مفتی محمد عبده و سید جمال الدین افغانی نیز تأثیری وافر پذیرفته است ، بدین مناسبت ترجمه چند شعر را در تأیید مدعای خود قرائت نمود -

پرفسور سراج الحق رئیس اکادمی پژوهشی علامه اقبال در سخنرانی خود گفت : برای ما مایه افتخار است که یاد این متفکر و شاعر بزرگ جهان اسلام را گرامی می داریم - اقبال در افکار و اندیشه های خود چنان گوی سبقت برد که شاعر بزرگ معاصر اقبال در ایران "ملك الشعراء" در باره او گفت :

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت

واحدی کز صد هزاران بر گذشت

یعنی اقبال نه تنها شاعر و متفکر بلکه انسانی دوران ساز بود - او که در اشعار خود سرزمین هندوستان را هم مورد ستایش قرار داد، دلیل آن این بود که او معتقد بود که انسان در عین نگاهش به جهان باید به سرزمین خویش و مردم خویش تعلق خاطر داشته باشد و از هیچ فرصتی برای اعتلای آن دریغ نکند برای اینکه حب وطن جزء ایمان است -

پرفسور سراج الحق
رئیس اکادمی پژوهشی اقبال

در گذشت خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری

با نهایت تأسف، باطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم که طبق منابع مؤثق، اقبالشناس برجسته و ممتاز و دانشمند ارجمند و پاکستان دوست ایرانی، خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری، اخیراً در آمریکا، بر اثر مرض سرطان، برحمت حق تعالی پیوسته است - انا لله وانا الیه راجعون

دکتر شهیندخت مقدم صفیاری روز یازدهم ۱۹۳۸ میلادی چشم بجهان گشود. پس از اخذ فوق لیسانس، بنا به علاقه خاصی به مطالعه تطبیقی ادیان جهان، از دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران، در رشته الهیات باحراز درجه دکتری نایل آمد و در شغل تدریس مشغول گردید. بعدها بعنوان استاد افتخاری به ترکیه عزیمت نمود و در آنجا همزمان با تدریس به تحقیق و تدقیق پرداخت و تحت عنوان تاریخ ایران و کشورهای همجوار آن در رشته تاریخ نیز دکتری گرفت

در نتیجه تحقیق دقیق در زمینه تاریخ مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان به علامه محمد اقبال[ؒ]، قائد اعظم[ؒ] و پاکستان دل‌بستگی شدیدی پیدا کرد که از آثار زیرش هویدا و آشکار است:

اصول مبانی تاریخ، تاریخ مختصر گسترس اسلام، تاریخ ایران و کشورهای همجوار آن (۲ جلد)، نگاهی به پاکستان

جناح، حماسه ای در تاریخ، شرق و غرب در کلام اقبال، فرهنگ اردو به فارسی
علاوه بر کتب اصیل فوق به ترجمه آثار ممتاز اردو به فارسی در رشته اقبالشناسی نیز همت گماشت که عبارتند:

ترجمه فارسی زنده رود (زندگینامه علامه محمد اقبال[ؒ] توسط فرزندش دکتر جاوید اقبال)
بعنوان جاویدان اقبال (۴ جلد)

ترجمه فارسی افکار فارسی اقبال اثر دکتر جاوید اقبال[ؒ]
تراجم فارسی آثار معروف اردوی پروفیسور مرزا محمدمنور راجع به اقبال بنام غزل فارسی
اقبال، میزان اقبال، ایقان اقبال و برهان اقبال

درینجا شایسته تذکر است که آن مرحومه تا مدتی مدید بعنوان سردبیر اقبالیات (فارسی) آکادمی اقبال پاکستان نیز مصدر خدمات مخصوصاً همسر فداکار و سوگوارش،

مهندس کامران مقدم صفیاری، که در سایر پروژه های علمی پشت و پناه و یار و یاورش بوده است، از اعماق قلب تسلیت عرض می کنند

بدون شایبه تردید، خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری، معروفترین معرف بانیان معنوی و حقیقی پاکستان (علامه محمد اقبال و قایداعظم) و پاکستان بود - اگرچه دانشمندان ایرانی مانند مجتبی مینوی، محیط طباطبائی، غلامرضا سعیدی، علامه بهار، صادق سرمد و امثال آنها در شناساندن علامه محمد اقبال در جهان فارسی نقش مهمی ایفا نموده اند ولی در میان بانوان ایرانی نقش وی در زمینه اقبالشناسی منحصر بفرد و غیر قابل مقایسه بوده است -

اگر بگوییم که این خانم دانشمند و ارجمند ایرانی در زمینه اقبالشناسی کما بیش همان مقام و منزلتی را داراست که خانم دکتر آنا ماری شیمل (Ana Mary Schimel) آلمانی دارد که یکی از خیابانهای لاهور باعتراف خدماتش در معرفی نام و پیام علامه محمد اقبال در جهان غربی انجام داده است، با اسم او موسوم ساخته شده است - الحق وی یکی از صمیمی ترین دوستان پاکستان در ایران بود که سراسر زندگی را وقف اقبال، جناح و پاکستان ساخته بود و اگر گفته شود که وی سفیر معنوی پاکستان در ایران و سفیر معنوی ایران در پاکستان بود، شاید بی مورد نباشد

باید اعتراف کنیم که وی در امر تحکیم مبانی فرهنگی فیما بین دو کشور هم مرز و هم فرهنگ و هم سرنوشت خدماتی ماندگار و خاطراتی یادگار از خود بجای گذاشته است - رجای واثق داریم که دولتین ایران و پاکستان به خدماتی بسیار ارزنده که در حین حیاتش در زمینه فرهنگ مشترک انجام داده است، ارج می گذارند، و لو اینکه پس از رحلتش از دنیای فانی به جهان باقی باشد، بنحو احسن از او تجلیل می نمایند

دکتر آفتاب اصغر

سر دبیر

مجله اقبالیات (فارسی)